

مبارزه مسلحانه و اپورتونیست ها

(جلد اول)

به خاطره

چریک فدائی خلق
رفیق کبیر حسن نوروزی

تقدیم می شود

از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران

فهرست:

* شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوروزی

بخش اول:

* مقدمه

* منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

* طرح بحث

* حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

* حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد

* رؤس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

بخش دوم:

* مقدمه

* نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه

* "مبارزه مسلحانه- هم استراتژی، هم تاکتیک" و بعضی دیدگاهها

* توضیحات

شرح مختصری از زندگی رفیق کبیر حسن نوروزی

(۱۳۵۲-۱۳۲۴)

رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین ففقاژ بود، که پس از مدتی مبارزه با رضا خان قلدُر در گروه های ضد دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سال ها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصلت های ضد اپورتونیسیتی پدر و آزادگی وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و باهوش بود، فراهم آورد. پدرش به او آموخت که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تا جان در بدن دارد به مبارزه بی امان برعلیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر، بزرگ ترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و تأثیری شگرف بر حسن باقی گذارد. حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۲۴، در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کادرهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان یک عمل فدائی دست به یک اقدام معترضانه برعلیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن یک قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربه ای سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگر چه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات به شهادت رسیدند، ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلقی ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشان دهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده های حزبی آمادگی جانبازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند، ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که نیروهای آماده خلق به هدر رود و روحیه مصمم و پرشور توده ها به یأس و نومیدی تبدیل شود.

پس از شهادت پدر، حسن که بیش از ۹ سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد. چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرایط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن نیز مانند میلیون ها تن از فرزندان توده های زحمت کش که امکان ادامه تحصیل ندارند، مجبور به ترک مدرسه شد. از آن پس حسن به کارگری رفت و به عنوان شاگرد پادو در این جا و آن جا در نزد استادکاران پیشه ور به کار پرداخت. نجاری، شیشه بری و بلاخره فلزکاری و لوله کشی مشاغل گوناگون رفیق را در این دوره تشکیل می دادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را که جزو کتاب های پدر بود می خواند و سطح آگاهی خود را ارتقا می داد.

۱۴ ساله بود که خانواده اش را ترک گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بندرعباس و بندربوشهر به کارگری پرداخت، ولی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران یک مسافرخانه به عنوان گارسن مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تأسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می شد. از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقای شناخت او نسبت به زندگی خلق بسیار مؤثر بود.

۱۸ ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت. این بار او در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت، ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت، مانند هزاران کارگر بی کار ایرانی به طور غیر قانونی با یک موتور لنج، خودش را به شیخ نشین های عربی رسانید و مدتی در کویت و دویبی به کار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود، به میهن مراجعت نمود. این مسافرت از او جوان کارآزموده و دنیادیده ای ساخته بود. پس از بازگشت به ایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران به کارگری پرداخت. در تهران مدت یک سال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه پسند تهران به عنوان کارگر شیکار کار می کرد. پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تأسیسات به عنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد.

در سال ۴۶ رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محل سکونت شان یک محفل مطالعاتی به راه انداختند. آن ها کتاب های ممنوعه را از این طرف و آن طرف به دست می آوردند و مطالعه می نمودند، ولی این گونه کتاب ها به سختی به دست می آمد. رژیم دیکتاتوری با وحشی گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آوری و ممنوع کرده بود و به شدت از پخش و فروش آن ها جلوگیری می کرد. از این روی کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آن ها ایجاد کرده بود. رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت های مثبت اش بود، خلاقانه طرحی را به رفقایش پیش نهاد کرد. بر طبق این طرح آن ها می بایست یک کتاب فروشی علنی کنار خیابان به وجود می آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتاب فروشی های دوره گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند، تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت به دست آوردن این گونه کتاب ها افزایش دهند. رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سرففلی یک کتاب فروشی کنار خیابانی در پیچ شمیران را به دست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند. آن ها خیلی زود توانستند با اکثر کتاب فروشی های خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند. از آن به بعد کمیاب ترین کتاب ها در اختیار محفل مطالعاتی آن ها قرار می گرفت.

در اوایل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده تماس گرفت. در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته ای دوبار تشکیل می دادند در واحدهای ۲ الی ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می پرداختند. یکی دیگر از وظایف ایشان دست نویس کردن کتاب ها و جزوات بسیار کمیابی بود که به دست شان می رسید. این کار مهم تلقی می شد، زیرا کتاب ها معمولاً برای چند روز به امانت گرفته می شدند و می بایست پس از چند روز به صاحب اصلی بازگردانده می شد. در این زمینه نیز رفیق نوری بسیار فعال بود، به طوری که مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت.

در این ایام فعالیت گروه رفیق احمدزاده شکل مشخص تری به خود گرفت و دو برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد: اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک و دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حزب .

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوری دست به یک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند. به این ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان می دهند، آمیزش نماید و رفته رفته آن ها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و به مبارزه جلب نماید. رفیق نوری به دنبال این برنامه، علاوه بر فضای خفقان بار کارخانه، اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان به کسب آگاهی های طبقاتی نمود. رفیق نوری با تنی چند از کارگران در باره مسائل کار و کارگری سخن می گفت و ضمناً کتاب هایی از قبیل بشردوستان زنده پوش، پاشنه آهنین و مادر ماکسیم گورکی را در اختیارشان قرار می داد، ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خودداری کردند. خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدیدهای دائم مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری بازماند. برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تجاری از فعالیت های سیاسی قبل از سال ۳۲ را داشتند، به شدت ابراز بدبینی می کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می دادند که تو برای رسیدن به وکالت و وزارت به کار سیاسی پرداخته ای و بدین ترتیب بی اعتمادی شدید خود را ابراز می کردند. البته آن ها فقط تجارب مستقیم خود را بیان می کردند، از سوئی دیگر آن ها به آینده این نوع فعالیت ها به خاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهن شان به وجود آورده بود بدبین بودند و امیدی در آن نمی یافتند و حتا در زوایای فکرشان نقطه امیدی نسبت به این گونه کارها پیدا نمی شد.

این نیز امری طبیعی و واضح بود، زیرا مردمی که مرتباً در مبارزات شان شکست خورده و با دستگاهی مواجه بوده اند که مرتب هرگونه حرکت شان را با شدت سرکوب کرده، نمی توانند بیهوده به چیزی دل ببندند و امیدوار باشند. آن ها برای کسب اعتماد نسبت به عنصر پیشگام سیاسی احتیاج به دلایل عینی داشتند. آن ها نمی توانستند به حرف های بدون ارتباط با عمل دل خوش کنند. در این میان تنها یک کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شور و شوق بی حد کتاب هایی را که رفیق نوری در اختیارش قرار می داد مطالعه می کرد و تا به آخر این فعالیت ها را ادامه داد، ولی او نیز نسبت به این شکل کار معترض بود. این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعدها در صفوف چریک های فدائی خلق به مبارزه برعلیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانی اش به شهادت رسید.

بدین ترتیب رفیق نوری که علاوه بر فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدیدی مواجه شده بود در مقاله ای اوضاع را برای رفقای گروه تشریح کرد و صریحاً اظهار داشت که: "هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون یک اقدام عملی و بدون یک حداقل نیروی متمرکزی که بتواند به دشمن ضرباتی وارد سازد و هیولای دشمن را در ذهن مردم فرو ریزد و ایشان را به آسیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد، بی ثمر است".

در همین زمان رفقای دیگری که در چارچوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند، نظرات مشابهی را مطرح ساختند. در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفاً تئوریک، بدون ارتباط با عمل، قضایا را بررسی می کردند، مخالفت هایی با این طرز تفکر جدید نشان دادند. ولی خیلی زود به خاطر صداقت بی پایان شان و برخورد فعال شان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریان را نه آن طور که در ذهن شان پرورده بودند، بلکه آن طور که در جهان خارج از ذهن شان می گذشت در یابند. بدین ترتیب اولین نطفه های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوری در این میان نقش مهمی ایفا کرد.

بدین ترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه، دیگر شبهه ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی- نظامی ایران با توجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته، نوعی مبارزه سیاسی- نظامی است که می بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانون مندی های آن عملاً اقدام شود.

از آن پس، گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد. رفیق نوری در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده تشکیل شده بود، شرکت جست. از آن پس، رفیق به صورت یک انقلابی حرفه ای، مبارزه ای نوین و دشوار را آغاز کرد. اولین عملیات واحد آن ها مصادره مسلسل کلانتری قلهک بود که با پیروزی به انجام رسید.

پس از عملیات حمله به کلانتری قلهک و اعدام فرسیو، ۱۳ نوع اعلامیه توضیحی به تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوری شخصاً در پخش اعلامیه ها شرکت می جست و با موتور سیکلت به شیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش می کرد. رفیق نوری در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریان عملیات بانک آیزنهاور در سیستم محافظ عملیات شرکت و نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

در تابستان سال ۵۰، سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمدزاده از میان رفت. از این تیم، رفیق نوروزی باقی ماند و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که به منظور تجدید سازمان واحدها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید.

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰، رفیق در یک درگیری طولانی در بیابان های جنوبی تهران از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلومتر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت. در شب وقوع حادثه فوق، خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز به سلامت خارج شد. پس از این حوادث، رفیق حسن به علت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید، ولی در همه حال وظایف سازمانی اش را انجام می داد. در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود، واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود. این واحد چریکی، که به افتخار رفیق شهید "پویان" نام گذاری شده بود، از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما به یاد دارد.

واحد چریکی "پویان" مقارن با جشن های ننگین شاهنشاهی، یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تأثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آن هم در شبی که رژیم آنقدر برای پرشکوه کردنش زحمت کشیده بود.

در اواخر پائیز سال ۵۰، رفیق حسن در مصادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوائل زمستان همان سال در عملیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات را بر عهده داشت و شخصاً با رگبار مسلسل رئیس نوکر صفت و خوش خدمت بانک را به سزای خیانتش رسانید.

در بهمن ماه ۵۰، رفیق نوروزی در عملیات مصادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را به خوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود، پیروزی عملیات مصادره را پی ریزی کرد.

در جریان تظاهرات به اصطلاح ملی سال ۵۰ که به خاطر انحراف افکار عمومی با خرج میبالغ هنگفت و گراف از جانب رژیم طرح ریزی شده بود، واحد چریکی "پویان" به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه درهم ریزی تظاهرات شرکت جست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را برهم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش بر آب ساختند و ضمناً به مردمی که به زور باطوم پلیس ها به میدان توپخانه هدایت می شدند فرصت دادند که به خانه های خود بازگردند.

در اواخر زمستان ۵۰، رفیق نوروزی به همراه رفیق شهید احمد زبیرم با چند نارنجک به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. از آن پس، رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی- نظامی فعالیت پُرثمرش را آغاز کرد و در آموزش کادرهای تازه و داوطلبان جدیدی که به مبارزات نوین خلق روی آور می شدند، نقش مؤثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدیدترین فشارها را در ایران برقرار ساخته بود، فعالیت اش را لحظه ای قطع نکرد و علاوه بر لطمات و ضرباتی که به واحدهای تحت آموزش او وارد می شد، با روحیه ای پرشور و امیدوار، به تجدید سازمان می پرداخت و واحدهای ضریب خورده را از نو احیا می کرد. رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار وسواس و دقت بسیار نشان می داد و می کوشید هر چه سریع تر کاراکتر انقلابی رفقا را اعتلا بخشد. از این روی سعی می کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راهگشائی ایشان عملاً آن ها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آبدیده شوند.

رفقانی که با رفیق نوروزی کار کرده اند هرگز صمیمیت، صداقت، فروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصلت های او همیشه راهنمای عمل شان در مبارزات انقلابی خواهد بود. به اعتقاد رفقانی که با او کار کرده اند، وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کار کردن شان بوده است و این نهایت تأثیری ست که یک انقلابی می تواند به روی رفقای هم زرمش ایجاد نماید.

سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاش های پی گیر بود. در پائیز سال ۵۱ رفیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از ۶۰ دشمن که به سلاح های اتوماتیک مسلح بودند، مواجه شد. محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود. رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود، پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان، خود را به داخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالی که ۶ عنصر مسلح دشمن به سمت وی شلیک می کردند از محاصره به سلامت خارج شد.

رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ به کار آموزش و سازمان دهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزی های سازمان فعالانه شرکت جست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه، نقش خود را به شکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بر رشد و گسترش فعالیت های سازمان ما از خود باقی گذاشت.

در دی ماه ۵۲ رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرستان در حال حرکت بود به طور غافل گیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علاوه بر گافل گیری سلاح برکشید و مزدوران را به رگبار مسلسل بست، ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. دشمن خبر درگیری را ۱۲ روز بعد در جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری به میان نیاورد و فقط به ذکر این جمله اکتفا کرد که: " در این درگیری به هیچ عنصر غیرنظامی آسیبی نرسید ". و این نشان می داد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کشته و مجروح شده اند. به هر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده دلاور سازمان ما و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پی گیر برای بیداری خلق خود به شهادت رسید. او شهید شد، ولی تأثیرات سه سال مبارزه بی امان او همواره در کالبد جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او به میدان می آیند همواره خاطره دلآوری ها و فداکاری های او را پشتوانه عمل انقلابی خود خواهند یافت و با قلبی روشن در راهی که از خون شهدای ارزشمندی چون حسن سرخ گشته پیش خواهند تاخت و وسیله رهایی خلق را فراهم خواهند نمود.

هنگامی که خبر شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی به رفقای همزرم رسید، همگی به یاد آوردند قطعه شعری از رفیق مائو را که رفیق نوروزی در هنگام شهادت فدائیان خلق زیر لب با شوقی بی پایان زمزمه می کرد:

پنجه برگ ها آویزان است
و چنگال دشمنان تیز
و اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند

در گندم زار زنجره ای می خواند
در خانه، بی شوی زنی می نالد

ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد
رودها دامن کشان پیش می روند و دامن ابدیت را می شویند
و این خون ها که نبض هزاران مرد در آن جاری ست زندگی را می شویند
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند
و کودک برچهره پدر لبخند زند

من قطره ای از دریای بیکران خلقم
همچون شبنمی که زیور گل هاست
و همچون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن می کند
با این همه من بی هیچ ام اگر نتابم، اگر نخندم
تازه اگر بگریم و همچون شبنم که گل ها فراموشش می کنند تیخیر شوم
شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام

نه به من، به اقیانوس ها بیاندیشید
نه به پای زخم دار، به قدم های استوار امیدوار باشید
شعله مانند خشم خوشه می دهد
و خشم خرمن سرخ امیدهای فروکوفته است
امسال خلق * ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت
بیم مدارید
بیم مدارید

* رفیق نوروزی با تغییر در کلمه چین و دهقانان، به این شعر جنبه انترناسیونالیستی و عموم خلقی می داد. ما نیز شعر را به همان گونه که رفیق می خواند، آوردیم.

(نقل از: " نبرد خلق" - ارگان " سازمان چریک های فدائی خلق ایران" - شماره چهاردهم- مرداد ماه ۱۳۵۳).

بخش اول

مقدمه

انقلاب ضدامپریالیستی خلق ما روزهای حساسی را می گذراند، روزهایی که تأثیر بزرگی بر تحولات آینده آن خواهد داشت. امپریالیسم که تا قیام بهمن ماه بیش از یک سال بود در معرض مهلک ترین ضربات خلق قهرمان ما قرار داشت و به هر وسیله ای که متوسل می شد باز نمی توانست خود را از این ضربات که روز به روز برایش مرگبارتر می شد نجات دهد، در نتیجه با فداکردن شاه سرنوشت خود را از سرنوشت این سگ زنجیریش، که اتفاقاً برایش ارزش خاصی داشت، جدا نمود. شاه سقوط کرده بود، ولی امپریالیسم صرفاً به یک عقب نشینی تاکتیکی دست زده بود. (۱)

در واقع از پانز سال ۵۷ امپریالیسم فهمیده بود که دیگر شاه ساقط شده بیش تر از شاه ناجور برای عملیات جنگی او مفید است. امکاناتی که این عقب نشینی تاکتیکی برای امپریالیسم ایجاد کرد، به او فرصت داد که با تجمع قوا و آرایش جدید بلافاصله پس از قیام بهمن به یک تعرض همه جانبه دست بزند که جنگی تمام عیار را در همه زمینه ها - فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی - به خلق ما تحمیل کند.

در زمینه فرهنگی، می بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم به شیوه جدیدی دست زده: اگر در زمان خاندان پهلوی با تحریف فرهنگ ملی سعی می شد فرهنگ ملی خلق ها به " فرهنگ شاهنشاهی" تبدیل شود، امروز می بینیم که حکام جدید اساساً کمر به نابودی فرهنگ ملی ما بسته اند. (۲)

هجومی که علیه فرهنگ ملی ما صورت می گیرد زیر پوشش مذهب قرار دارد و این اولین باری نیست که امپریالیسم برای پیشبرد سیاست های خود از مذهب استفاده می کند. درکشور ما استعمار و امپریالیسم همواره مذهب را وسیله ای برای تفرقه انداختن در میان قشرها و طبقات خلق تلقی کرده اند و در رابطه با مذهب دو سیاست کاملاً متضاد در پیش گرفتند که هر دو، دو روی یک سکه سیاست استعماری اند. گاه امپریالیسم را می بینیم که در لباس خشک مقدس ترین و متعصب ترین و خرافی ترین حامیان اسلام درآمده و از این موضع با چماق تکفیر به هر نیروی دموکرات و ضدامپریالیست می تازد و گاه امپریالیسم را می بینیم که بی شرمانه عقاید و سنن مذهبی مردم را به بازیچه می گیرد. همه می دانند که چگونه پس از کودتای اسفند ۱۳۹۹ توسط انگلیس سیدضیاء در نقش گربه عابد، در حالی که متعصبانه سنگ دفاع از اسلام را به سینه می کوفت، بر صحنه ظاهر شد و کم نیستند مردان و زنان ۷۰ و ۸۰ ساله ای که به یاد می آورند زمانی را که رضاخان و فرماندهان قشون اش در عزای "حسین" پیشاپیش قشون تحت فرماندهی خود حرکت می کردند و لجن به سر می زدند و لشکریان را به قمه زنی و زنجیرزنی وامی داشتند و بدین ترتیب عوام فریبی می کردند و پایه های یکی از سیاه ترین دیکتاتوری ها را تحکیم می بخشیدند. ولی همین رضاخان را چندی بعد می بینیم که بی شرمانه ژاندارم هایش را وامی دارد تا در معابر حجاب از سر

زنان بردارند، به آزار "روحانیون" می پردازد و "حرم حضرت رضا" را به توپ می بندد و "مومنان" را وحشیانه قتل عام می کند. کسی نیست که امروز منکر آن باشد که این هر دو سیاست از یک جا سرچشمه می گرفت و آن هم سیاست استعماری انگلستان بود.

در زمینه سیاسی می بینیم که بورژوازی وابسته به امپریالیسم بلافاصله پس از قیام بهمن به طور منظم و طبق برنامه معین، حمله به آزادی هائی را که خلق دلاور ما با دادن هزاران قربانی به کف آورده بود، آغاز کرد و امروز همه به وضوح می بینند که خصوصی ترین آزادی های فردی نیز در معرض خطر جدی قرار دارد و در این زمینه هیئت حاکمه چنان گستاخانه رفتار می کند که گویی بشارتی به مردم می دهد وقتی خبر نقض و الغای این آزادی ها را پخش می کند.

پلیس سیاسی مخفی شاه، که یکی از نزدیک ترین آماج های مبارزه مردم بود، بازسازی می شود و خبر آن به صراحت از دستگاه های تبلیغاتی پخش می شود. برای آماده کردن اذهان مردم جهت برقرار کردن اختناق در مطبوعات، همه دستگاه های تبلیغاتی روز و شب این افسانه دروغین را تبلیغ می کنند که گویا مطبوعات باعث سرنگونی دولت مصدق شده و این هم در اثر سؤاستفاده از آزادی صورت گرفته است.

در زمینه سیاسی، مخصوصاً پیش نویس قانون اساسی که از طرف دولت منتشر شده، نیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن را آشکار می کند. در این جا می بینیم که قانون اساسی بورژوا- فئودال سابق جای خود را به یک قانون اساسی کاملاً متناسب با دیکتاتوری بورژوازی وابسته می دهد. در زمان حکومت قانون اساسی سابق دیدیم که چون این قانون اساسی تا حدی منعکس کننده آرمان های دموکراتیک انقلاب مشروطیت بود، چگونه برای رژیم های وابسته به امری دست و پا گیر تبدیل شده بود، به طوری که آن ها یا می بایست تفسیرها و تغییراتی بر مواد آن وارد کنند و یا قوانینی متناقض با آن بگذارند و یا آنچنان که اکثراً می کردند، در عمل اصول آن را زیر پا گذارند. ولی به هر حال هیچ یک از این اعمال بدون آلودگی و رسوائی سیاسی انجام نمی شد و همواره نقض اصول قانون اساسی نزدیک ترین بهانه سیاسی را به دست مخالفین می داد. از پیش نویس قانون اساسی جدید با توجه به ماهیت و ترکیب اعضای مجلس "خبرگان" می توان پیش بینی کرد که در بهترین حالت (۲) به همین صورت کنونی تصویب خواهد شد. تمام اختیاراتی را که شاه به طور غیرقانونی و علارغم قانون اساسی گذشته اعمال می کرد، مطابق قانون در اختیار رئیس جمهور خواهد گذاشت. اگر در رژیم سابق علارغم قانون اساسی و حتا علارغم قوانین عادی شکنجه می کردند، به شلاق می بستند و تفتیش عقاید می کردند، در پیش نویس قانون اساسی جدید همه این کارها مبنای قانونی پیدا کرده است. در گذشته حکومت با نقض حقوق مصرحه در قانون اساسی برای فرد، امنیت قضائی افراد را مورد دستبرد قرار می دادند، در حالی که در پیش نویس قانون اساسی جدید فقدان مطلق امنیت قضائی فرد در مقابل قدرت دولت به صورت اصلی قانونی درآمده است.

همه این ها نشان می دهد که تا چه حد این اصل، که تئوری مبارزه مسلحانه بر آن استوار است، صحت دارد که در شرایط استقرار بورژوازی وابسته به امپریالیسم ناگزیر شکل حکومت، سیاه ترین استبدادها خواهد بود و مبارزات خلق در راه آزادی و دموکراسی نه تنها باعث عقب نشینی و اعطای آزادی های دموکراتیک (۴) نمی شود، بلکه هر چه مبارزات دموکراتیک خلق اوج بیشتری بگیرد بورژوازی وابسته سعی می کند قید و بندهای تازه ای به دست و پای خلق بزند. این همه مبارزات خلق در راه کسب آزادی موجب توطئه های جدید امپریالیسم برای برقرار کردن اختناق با مراتب سیاه تر از گذشته می شود. (۵)

تنها با سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته، همان طور که تئوری مبارزه مسلحانه می آموزد، امکان برقراری دموکراسی وجود دارد. (۶)

بورژوازی وابسته به امپریالیسم در این هجوم های سیاسی نیز چهره خود را پشت نقاب اسلام پنهان می کند. زمانی بود که فئودال ها برای حفظ املاک خود از شورش و عصیان دهقان ها در هر جا تخته و شلاق و زندان های خصوصی به پا می کردند، این عقب مانده ترین و وحشیانه ترین شکل مجازات، امروز هم بر علیه مردم نه تنها برقرار است، بلکه ابعاد غیرقابل تصویری یافته است، زیرا بورژوازی وابسته به امپریالیسم برای مهار کردن عصیان خلق، خود را محتاج به آن می بیند که در هر محل و حتا در هر مورد به شیوه خاصی از سرکوب متوسل شود و از آن جا که یک نظام جزائی واحد و پایبند به نص اعلام شده قانونی نمی تواند این نیاز را برآورد، لذا در هر گوشه از مملکت و بر سر هر گذر باندهای سپاهی تشکیل می دهد که خودسرانه به مردم مسلط اند و هر یک تخته و شلاق و دادگاه و زندان خاص خود را دارند و همه این خودسری ها را با توسل به مذهب و قوانین مذهبی، که گویا هر لومپنی بلافاصله پس از آن که ریشش را رها کرد و دشنامی به کمونیسم داد متخصص و مجتهد در اعمال آن ها می شود، توجیه می کند.

و اما در زمینه اقتصادی، امپریالیسم و بورژوازی وابسته به او از همه زمینه های دیگر بی گذشت تر بوده اند. اگر قیام های انقلابی خلق پاره ای آزادی های فرهنگی و سیاسی را موقتاً برای مردم به ارمغان آورد و حتا عده ای از آنان توانستند سلاح به کف آرند، در زمینه اقتصادی هرگز حتا لحظه ای اجازه داده نشده است که روابط موجود کوچک ترین تغییری پیدا کند و در این زمینه همه چیز درست به همان صورتی است که بود و حتا سیستم بانکی و ربائی، که به نظر می آید با آن همه تأکید اسلام بر حرمت ربا دچار تحولی اساسی شود، با همان ماهیت تجدید سازمان یافت. با توسل به اسلام مجازات هائی خودسرانه اعمال می شود، ولی در نظام بانکی ادعای اسلام در مورد ربا نادیده گرفته می شود.

در این مدت که بحران بزرگی دامن گیر تولید و مبادله بود، بورژوازی وابسته چنان گستاخانه عمل کرد که در تاریخ بی سابقه است. بیش از سه میلیون کارگر از کار اخراج شدند، بدون آن که سرمایه داران وابسته مسئولیتی را نسبت به سرنوشت آن ها و خانواده شان بپذیرند و هر جا که کارگران به این کار اعتراض کردند، دولت به حمایت از سرمایه داران وابسته برخاست.

در این زمینه پاره ای از رهبران روحانی با اعلام این که نهضت ما هدفی جز اسلام نداشت، کمک بزرگی به بورژوازی وابسته کردند و خیلی زود این بورژوازی توانست به خواست های زحمت کشان، دائر بر تغییرات اساسی در نظام اقتصادی و روابط تولیدی، داغ رسمی ضدانقلاب را با تأیید روحانیون بزند. این گونه روحانیون هنگام سخن گفتن از نهضت خلق، چنان جلوه می دهند که گویی مسئله آن ها در نهضت مسئله نجات اسلام و قرآن بوده نه نجات خلق از زیر یوغ امپریالیسم و بورژوازی وابسته. این ها در صدد نجات مذهب خود بودند، نه نجات خلق و در این زمینه است که این گونه روحانیون در نظر مردم به عنوان حامیان بی چون و چرای سرمایه وابسته و احياناً آماج مستقیم آینده نهضت خواهند بود.

در زمینه نظامی، دیگر لازم به توضیح نیست که امپریالیسم با چه جسارت، چاپکی و قاطعیتی از همان روزهای اول پس از قیام به تجدید سازمان ارتش پرداخت و با چه طرح های حساب شده ای در سراسر کشور گروه های شبه نظامی به وجود آورد و لازم نیست که بگوئیم در این مدت چه حملات سازمان یافته ای علیه خلق ما صورت گرفته است. این ها بر همه آشکار است.

ذکر این مطالب را در این مقدمه به این سبب ضروری دانستیم که به طور اجمالی قدرت امپریالیسم و بورژوازی وابسته و هوشیاری او را در ارزیابی موفقیت خود نشان دهیم.

برای هر یک از مطالب فوق می توان ده ها و صدها نمونه از واقعیات زندگی کشورمان ارائه داد. در حاشیه این توضیح مخصوصاً قصد داشتیم نشان دهیم که چگونه رهبران جدید وابسته به امپریالیسم و بورژوازی وابسته تمام تلاش خود را برای تحکیم روابط امپریالیستی در میهن ما به کار می برند.

ولی خلق ما و سازمان ها و گروه های مدعی رهبری خلق در چه شرایطی قرار دارند؟ این سؤال است که پاسخ به آن موضوع این نوشته نیست، ولی همه نیروهای خلق امروز باید پاسخ روشنی برای آن داشته باشند. همان قدر به اجمال می گوئیم که خلق ما پس از قیام بهمن ماه نیز مانند پیش از آن مبارزات قهرمانانه خود را علیه نظام اقتصادی وابسته به امپریالیسم ادامه داده و حتا اشکال بسیار عالی ترمبارزه را در این مرحله به کار گرفته است و با آن که دشمن با ریاکاری و با رها کردن پاره ای از نوکرهای سابق خود دست به خرید مزدوران جدیدی زده، خلق با هوشیاری این مزدوران جدید را در هر لباس و لهجه ای که بودند، شناخت و نشان داد که فریب دادن این خلق کار آسانی نیست.

ولی آیا احزاب، سازمان ها و گروه های مدعی رهبری خلق در قشرها و طبقات مختلف، آن آگاهی را که لازمه اوضاع کنونی است اشاعه داده اند و آن شیوه های مبارزه را که بتواند نه تنها پیشروی هجوم امپریالیسم را متوقف کند، بلکه در نهایت امر به نابودی آن در کشور ما بیانجامد در پیش گرفته اند؟ ما معتقدیم که این سازمان ها هنوز تحلیلی دقیق از آن چه در کشور می گذرد و مخصوصاً رژیم کنونی به خلق ارائه نکرده اند و خود به خود وقتی ماهیت اوضاع کنونی برایشان روشن نیست، نمی توانند شیوه مبارزه مناسب با اوضاع کنونی را نیز ارائه نمایند و آن چه انجام می دهند جز فعالیت های پراکنده و جسته و گریخته که تحت فشار حوادث خود به خودی انجام می شود، چیز دیگری نیست.

بررسی و توضیح این نظر در مورد سازمان ها و گروه های غیر کمونیستی فعلاً مورد نظر ما نیست، بلکه قصد ما از این نوشته آن است که نشان دهیم چگونه اپورتونیست ها در داخل نهضت کمونیستی ما علیه خط مشی انقلابی چریک های فدائی خلق مبارزه می کنند و عملاً لطمه ای جبران ناپذیر به نهضت خلق ما وارد می کنند، آن هم در شرایطی که همان طور که در فوق نشان دادیم امپریالیسم و سگ های زنجیری اش در هجوم علیه انقلاب ما، مرحله ای جدی و تعیین کننده را تدارک می بینند. هدف این جزوه آن است که تئوری مبارزه مسلحانه را تشریح کند، اپورتونیست هایی را که با انتقاد از این تئوری برای خود دکانی باز کرده اند افشا کند و نشان دهد که این اپورتونیست ها برای حفظ اصالت مارکسیسم-لنینیسم نیست که با تئوری مبارزه مسلحانه به جنگ برمی خیزند، بلکه برای حفظ وجود بی عمل خودشان در نهضت دست به این مبارزه زده اند.

فصل اول

منتقدان امروزی مبارزه مسلحانه چه کسانی هستند و شیوه کارشان چیست؟

برای آن که بهتر بتوانیم ماهیت اپورتونیسمی را که امروز نهضت کمونیستی ما در وجود منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه با آن دست به گریبان است بشناسیم، بهتر است کار خود را از آخر شروع کنیم و ضمن شناختن ترکیب امروزی این منتقدین اسلاف آن ها را بشناسیم و تباری را که این اپورتونیست ها سعی می کنند از مردم پنهان کنند، افشا کنیم.

" سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" در میان منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه برای خود حق ویژه ای قائل است. این سازمان در " مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها" در صفحه ۵۱ می نویسد: " ناگفته نگذاریم که تجزیه و تحلیل عمل کردهای مشی چریکی در زمینه های سیاسی و تشکیلاتی و مبانی ایدئولوژیک این عمل کردها از مواردی هستند که کار روی آن ها همچنان ضرورت داشته و از اهمیت خاص برخوردار است. بدون تردید این عمل به ویژه از عهده نیروهائی بر می آید که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده و در متن این جریان فعالیت عملی داشته اند و در زندگی روزمره مبارزاتی خود تأثیرات سؤ انحرافات این مشی را در همه جلوه های آن لمس کرده اند." و مسلماً در میان این نیروهائی که در "عمل" شرکت داشته اند و آثار سؤ " مشی چریکی" (V) را به تجربه دریافته اند همین " سازمان پیکار" از همه مهم تر است.

" سازمان پیکار" نه تنها به " سؤ انحرافات" ناشی از " مشی چریکی" در "عمل" پی برده، بلکه توانسته است به نوع جدیدی از مارکسیسم-لنینیسم دست یابد که گویا هم دواي درد انحرافات گذشته و هم راه گشای آینده است و این مارکسیسم-لنینیسم با "مشی توده ای" است و به این ترتیب اعضا " سازمان پیکار" دیگر مارکسیست-لنینیست های معمولی نیستند، آن ها " مارکسیست-لنینیست های معتقد به مشی توده ای" می باشند و در تعریف " مشی توده ای" در صفحه ۵۵ همان کتاب می خوانیم که: " مشی توده ای آن خط مشی است که با ارزیابی دقیق و همه جانبه از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نیز توجه عمیق به مرحله ای که جنبش توده ای در آن جریان دارد، تاکتیک و شیوه خود را انتخاب می کند. هیچگاه نباید شکلی از مبارزه را در دستور توده ها قرار دهیم که با آن بیگانه باشد" (A) (تأکید از ما است).

" البته " مشی توده ای" نیز به مبارزه مسلحانه معتقد است، ولی " این تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده ای در اساس با تدارکی که مشی چریکی به آن معتقد است و چریک های فدائی خلق به نادرست کوشیده اند مرز میان این دو را مخدوش نمایند تفاوت دارد" (از جزوه نقدی بر پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی- صفحه ۹).

و این سخن گزافه نیست و " سازمان پیکار" در "عمل" نشان داده است که به خوبی زمان انجام آن شکل مبارزه مسلحانه را که با طبیعت " مارکسیسم-لنینیسم" معتقد به " مشی توده ای" سازگار است، می شناسد. مگر در همین آذر ماه ۵۷ نبود که " سازمان

پیکار" اعلام نمود: " صفت مشخصه این مرحله را جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل می دهد" (اعلامیه پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح خلق، ۵۷/۹/۲۶). و مگر در همان جا تکلیف مبارزه را روشن نکرد که: " باید با تمام قوا ... آماده شد... با تمام قوا و با هر امکان که سراغ دارید مسلح شوید و در جهت تدارک ارتش مسلح خلق، هسته های محدود و مسلح و مخفی تشکیل دهید".

" مشی توده ای " از این هم روشن تر راجع به مبارزه مسلحانه سخن می گوید. در اسفند ۵۷ در باره مبارزه مسلحانه در جزوه " مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها " می خوانیم که: " اگر آن روز قهر به صورت کلی و به عنوان یک استنتاج ناگزیر مطرح بود، امروز به صورت مشخص در دستور قرار می گیرد. اگر آن روز تربیت سیاسی طبقه کارگر صرفاً در خلال مبارزه اقتصادی- سیاسی اش با کارفرما و رژیم سرمایه داری وابسته حاکم امکان پذیر بود، امروز این تربیت و آگاهی و تشکیل نمی تواند بدون شرکت کارگران در مبارزه مسلحانه توده ای، بدون کار آگاه گرانه حول مبارزه مسلحانه توده ای و تدارک همه جانبه آن صورت پذیرد " (ص ۲۹). حتی شکل آینده این مبارزه مسلحانه نیز در همین جزوه مشخص می شود: " به نظر ما روند عمومی مبارزه در ایران مبارزه مسلحانه توده ای خواهد بود. مبارزه مسلحانه ای که با حملات جنگ و گریز هسته های مسلح و پارتیزانی در شهر و روستاها شروع شده و با قیام های مسلحانه در این یا آن منطقه و این یا آن شهر تلفیق خواهد شد " (ص ۲۹).

ملاحظه می کنید که که آن وظیفه تشکیل حزب سیاسی پیش از دست ردن به مبارزه مسلحانه که همیشه بزرگ ترین حربه اپورتونیست ها علیه تئوری مبارزه مسلحانه بوده و اپورتونیست های سازمان پیکار نیز اپورتونیسم خود را اساساً تحت این لفافه پنهان می کردند، به کناری گذاشته شده و تشکیل پرولتاریا در جریان مبارزه مسلحانه توده ای پیش بینی شده است. ما در این جا نه به عدول سازمان پیکار از دگم مقدس تشکیل حزب پیش از دست زدن به مبارزه مسلحانه کار داریم و نه به این که تا چه حد این گفته ها با نظرات گذشته این سازمان و آینده اش تناقض دارد. بلکه می خواهیم به خواننده خود نشان دهیم که مارکسیست- لنینیست های معتقد به " مشی توده ای " همان طور که خودشان می گویند منکر اعمال قهر انقلابی نیستند، بلکه معتقدند وقتی به این مبارزه باید دست زد که توده ها کاملاً آمادگی داشته باشند. در عمل هم نشان داده اند که " می فهمند!" توده ها چه وقتی برای دست بردن به اسلحه آماده اند! حداقل از آذر ماه تا اسفند ماه ۵۷ این آمادگی وجود داشته و مورد تأیید " سازمان پیکار" نیز قرار گرفته. پس می توان معتقد بود که اتهام اپورتونیسم که هواداران " مشی چریکی" به این سازمان وارد می کنند، زیاد هم به آن چسبندگی ندارد! این ها هم به مبارزه مسلحانه معتقدند، منتها به شکل " توده ای " آن نه " جدا از توده " ! البته این فضاوت درست می بود در صورتی که این سخنان لافاقل در حد توانایی "سازمان پیکار" به مرحله عمل درآمده بود. " سازمان پیکار" تحت فشار شرایط قبول کرد که زمان مبارزه مسلحانه فرا رسیده است، ولی خود به سازماندهی و انجام این مبارزه دست نزد و خلق سلاح چند نفر از اعضا این سازمان نیز با اسلحه نمی تواند دلیل کافی بر آن باشد که سازمان در " حد امکانات خود" مشغول سازماندهی مبارزه مسلحانه توده ها بوده، زیرا حتی اگر سازماندهی مبارزه مسلحانه توده ها نیز مخفی باشد، خود این مبارزه نمی تواند آنقدر مخفی باشد که برای اثبات وجودش توسل به این گونه دلایل غیر مستقیم لازم باشد و خود سازمان هم صریحاً مدعی سازماندهی آگاهانه نشده و حتی در اسفند ۵۷ قبول کرده است که اعلامیه " تشکیل هسته های مسلح خلق" گر چه به موقع منتشر شده و نیاز جنبش توده ای را منعکس نموده، ولی آنقدر ناقص بوده که اجرای مفاد آن را در عمل غیرممکن سازد و عیب دیگر آن هم این بود که گویا حتی خود سازمان هم درصدد اجرای مفاد آن برنیامده، چه رسد به مخاطبین غیر سازمانی اعلامیه (۹).

به این ترتیب است که سازمانی که در " عمل" متوجه " سؤنحرفات مشی چریکی" شده، در " عمل" مُشت خود را باز می کند و نشان می دهد که صرفاً اپورتونیست بی عملی است که در تئوری به دنبال جنبش توده ها می افتاده است و وقتی فریادهای مردم چند صد هزار نفری را در خیابان ها به طلب سلاح می شنود از لحاظ تئوریک به مبارزه مسلحانه معتقد می شود و وقتی که چند روزی این فریادها را نشنید معتقد به افول نهضت توده ها و رکود جنبش می شود. آنگاه است که معتقد دیروزی به مبارزه مسلحانه توده ای بدون آن که دست به آن مبارزه زده باشد مردم را به پای صندوق های رأی دعوت می کند که خود می داند بورژوازی وابسته از پیش تعیین کرده است که چه کسانی باید از آن بیرون بیایند و گناه این را هم به گردن اصل لنینی بودن در کنار توده ها که در این جا به دنباله روی از توده ها تبدیل شده می اندازد(۱۰).

ببینیم منظور "سازمان پیکار" از عبارت مبهم " آن نیروهایی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده " غیر از خودشان دیگر چه کسی ممکن است باشد. نویسنده مقاله در این مورد ساکت است، ولی با اندکی توجه به تاریخ ده ساله مبارزه مسلحانه در ایران می توان هم مصداق های دیگر " آن نیروها" و هم علت سکوت مقاله را در مورد برشمردن آن نیروها دریافت.

یکی دیگر از " نیروهایی که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده" و امروز در موضع انتقاد از آن قرار دارد، گروه منشعب از سازمان چریک های فدائی خلق است. این ها نیز با تکیه به اصول مارکسیسم- لنینیسم و برافراشتن پرچم انتقاد به میدان مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه آمده اند و آن قدر از لنین نقل قول آورده اند که کسی تا آن زمان نیاورده بود و اگر اتفاقات بعدی پیش نمی آمد شاید امروز همه اپورتونیست های کشور ما به وجودشان افتخار می کردند و پرچم رهبری مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه امروز به جای " سازمان پیکار" بردوش آن ها بود. این ها با دقت و ظرافت " مارکسیستی- لنینیستی"!! به افشای خصلت " جدا از توده ها" ی مبارزه مسلحانه ای که توسط سازمان چریک های فدائی خلق صورت می گرفت، مبادرت نمودند. ولی عمل بعدی آن ها نشان داد که همه این ظرافت های تئوریک چیزی جز پنهان برای گریز از میدان مبارزه نبوده است. این ها که در سازمان چریک های فدائی خلق، خود را تشنه و شیفته انتقاد و رعایت اصول مارکسیسم- لنینیسم نشان می دادند پس از انشعاب، بدون آن که حتی لازم ببینند دلیل عمده خود را برای مردم توضیح دهند، به آغوش " کمیته مرکزی" پناه بردند (۱۱) و دیگر از خود نپرسیدند و لازم ندیدند توضیح دهند که این حزب آیا اصول مارکسیسم- لنینیسم را با همان دقتی که آن ها خود را شیفته آن نشان می دادند به کار می بندد یا نه (۱۲)؟

نشان دادن این دسته از " نیروهایی که در عمل تجربه مشی چریکی را از سر گذرانده اند" در عمل مبارزاتی، امروز دیگر کار دشواری نیست و گمان می کنیم که " سازمان پیکار" نیز از این که ما این گونه " آن نیروها" را از هم می شکافیم معذب است. ولی پرده پوشی چرا؟ این ها نیز در اعداد آن نیروهایی قرار دارند که تجربه مبارزات چریکی را از سر گذرانده اند و اتفاقاً همین چندی پیش در پای صندوق های رأی بودند (۱۲) و از قضا در پائیز ۵۷ و شاید هم زودتر از " سازمان پیکار" اعلام کردند که دیگر وقت قیام مسلحانه فرا رسیده است و اتفاقاً آن ها نیز مانند " سازمان پیکار" در زمینه تدارک قیام مسلحانه فقط به انتشار اعلامیه اکتفا کردند. منشعبین از چریک های فدائی خلق به مادر مهربان اپورتونیسم راست یعنی حزب توده پیوستند و حزب توده در عمل همان کاری را کرد که اپورتونیست های این سازمان کردند. ما در دنباله این مقاله به موارد اشتراک بیشمار مابین " مارکسیست- لنینیست های معتقد به مشی توده ای" با " کمیته مرکزی" برخوایم خورد و شاید به نتایج بسیار ناخوشایندتری هم برسیم. باز به جستجوی خود برای تعیین مصداق مبهم " آن نیروهایی که تجربه مبارزه چریکی را از سر گذرانده اند" بپردازیم.

مرکزیت اپورتونیست سازمان چریک های فدائی خلق ایران مسلماً یکی از این نیروهای است که مورد نظر "سازمان پیکار" است و به گمان ما اساساً این جمله را "سازمان پیکار" برای آن نوشته تا بی سروصدا و بدون آن که پای منشعبین وابسته به حزب توده و در نتیجه بعضی مقایسه های ناخوشایند پیش آید، اپورتونیست های مرکزیت سچفخا را تشویق و تشجیع به انتقاد صریح از تئوری مبارزه مسلحانه بنماید. ولی ظاهراً این ها متزلزل تر و مرددتر از آنند که با این گونه تشویق ها، شجاعت کافی برای انجام این عمل پیدا کنند و این است اساس دلخوری "سازمان پیکار" از مرکزیت سچفخا .

این تزلزل و تردید، مرکزیت سچفخا را چنان فلج کرده که تا امروز که دولت موقت تقریباً روزهای آخر عمر خود را می گذراند (۱۴) نتوانسته هیچ تحلیلی از ماهیت طبقاتی این دولت ارائه نماید و هنوز با توسل به عبارات کلی نظیر "ماهیت محافظه کارانه و لیبرال" دولت در اعلامیه ها و نوشته ها گریبان خود را از چنگ این نیاز سمج رهانیده است ولی همواره این مشکل لاینحل را در برابر خود دارد و واضح است که بدون تحلیل طبقاتی دولت از طرف یک سازمان مدعی م. ل. هیچ گونه برنامه مبارزاتی مشخصی نمی توان پی ریزی کرد و اعلام کار سیاسی و تشکیلاتی نیز که به عنوان برنامه اعلام شده، چیزی جز کلی گویی نیست و در واقع سچفخا، که امروز به مناسبت سابقه مبارزاتی درخشان خویش در ۹ سال گذشته جایی بزرگ در قلب بزرگ خلق ما دارد و به همین جهت به امید بزرگ این خلق نیز تبدیل شده، دچار فقدان کامل برنامه مبارزاتی است و یکی از هدف های این نوشته نیز آنست که با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه و توضیح ماهیت واقعی آن، گامی در راه گشودن این بن بست بردارد و با افشای اپورتونیسم و به اعتبار آگاهی هواداران و توده ها پرچم خونین چریک های فدائی خلق را برافراشته نگهداشته تا بار دیگر ناظر سازمانی مبارز با تئوری مبارز مارکسیستی-لنینیستی و برنامه مبارزاتی همه جانبه باشیم.

اما اگر سچفخا فاقد تحلیل از موقعیت طبقاتی دولت کنونی است، "سازمان پیکار" با شجاعت کامل یکی از درخشان ترین تحلیل های طبقاتی "م. ل." معتقد به "مشی توده ای" را ارائه نموده که بهتر است ابتدا آن را بخوانیم و سپس اگر خود به اندازه کافی گویا نبود به بررسی آن بپردازیم: "رژیم سلطنتی از میان رفت و حاکمیت امپریالیسم عیارم وارد آمدن ضربات جدی بر پیکر آن کماکان پابرجا ماند. رژیم سلطنتی از میان رفت و قدرت سیاسی نوینی جایگزین آن گشت که به صورت قدرت دوگانه ای در صحنه سیاست ایران شکل گرفت. دولت موقت یعنی دولت رسمی عمدتاً به مثابه حاکمیت بورژوازی لیبرال و "دولت" خرده بورژوازی که در کمیته های امام، شورای انقلاب و ... تبلور یافته است از درون قیام توده ای سر برآورده" (ص. ۲۸ به بعد جزوه تحلیل از وضعیت سیاسی جامعه نگاهی بر زمینه های اقتصادی- سیاسی قیام بهمن ماه ۵۷، سازمان پیکار، اردیبهشت ۵۸. تأکید از ما است). به این تحلیل درخشان، این تعریف از بورژوازی لیبرال را هم بیافزایید تا درخشان تر از کار درآید: " ... کارخانه داران ایرانی (یعنی آن ها که سرمایه های آن ها با خارجی شرکت ندارد) پیشه وران صاحبان کارگاه ها ... صاحبان کارخانه های ملی و بازاریان (تاجران) ، استادان، وکلای دادگستری ... یکجا بورژوازی متوسط یا بورژوازی لیبرال ... نامیده می شوند" (ص. ۸، پیکار کارگر، شماره ۲، در باره جمهوری دموکراتیک خلق) .

" این سرمایه داران عبارتند از عناصر بالایی (ثروتمند) بازار یعنی تاجرانی که نسبتاً کله گنده هستند. کارخانه داران ایرانی که به خارج وابستگی ندارند. استادان دانشگاه ها، وکلای دادگستری، پزشکان، مهندسان و ... که به آن ها بورژوازی لیبرال نیز گفته می شود." (همان جا ص. ۱۲) .

کسانی که حاضر نیستند سخنی کم تر از سخنان لنین از دیگران بشنوند، وقتی فرار می شود خودشان تحلیلی به دست بدهند، گویا یکسره آن همه احترامی را که در مقابل حرف دیگران برای لنین قائل بوده اند از یاد می برند و با این لحن بچگانه بزرگ ترین مسئله تئوریک نهضت کنونی یعنی تحلیل طبقاتی دولت کنونی را به بازی می گیرند! (۱۵) "حاکمیت امپریالیسم" ... "برجا مانده" و در عین حال " بورژوازی لیبرال" ، که اگر بتوان به آن جملات و عبارات بی سروته اعتماد کرد، بنا به تعریف به هر حال طبقه ای مستقل از امپریالیسم است یا دولت بازرگان به حاکمیت رسیده است و در عین حال "خرده بورژوازی" نیز در کمیته های امام، شورای انقلاب و ... "دولت خود را به وجود آورده و در نتیجه حاکمیت خود را برقرار کرده است .

این تحلیل اندکی از تحلیل لنین درباره قدرت دوگانه در روسیه سال ۱۹۱۷ زیرکانه تر است! و آن این است که از قدرتی سه گانه سخن می گوید! حاکمیت امپریالیسم برجا مانده، حاکمیت بورژوازی لیبرال و حاکمیت خرده بورژوازی نیز برقرار شده و فقط یک لنگی در کار است و آن این است که هر حاکمیتی محتاج ارگان هایی است که آن حاکمیت را اعمال کند. اگر دولت و بوروکراسی دولتی ابزار حاکمیت بورژوازی لیبرال و شورای انقلاب و کمیته های امام ابزار حاکمیت خرده بورژوازی است، پس ابزار حاکمیت امپریالیسم، که در این تحلیل هنوز برجا مانده، کدام است؟

آن چه در این قسمت آوردیم برای آن بود که پیش از آغاز فصل اصلی، عده ای از مهم ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه را در عمل بشناسیم تا مبدا تئوری باقی آن ها بعداً ما را در جریان بحث گمراه کند و برای این شناسایی، مخصوصاً روی "آن نیروهایی که تجربه مبارزه مسلحانه را از سر گذرانده اند" تکیه کرده ایم تا نگویند درافتادن با اپورتونیست های بی عملی نظیر "پویا" که خارج از گود مبارزه حرف هایی زده اند کار چندان مشکلی نیست. ولی ما از این پس نشان خواهیم داد که نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی ماهیتاً تفاوتی بین این اپورتونیست ها، که خود را تجسم تکامل طبیعی مبارزه مسلحانه می دانند (۱۶)، و آن اپورتونیست های از قماش "پویا" وجود ندارد و در تحلیل نهایی همه آن ها از آبشخور تئوریک حزب توده سیراب می شوند.

فصل دوم

طرح بحث

در اوائل سال ۴۸ گروهی که بعداً به گروه رفیق مسعود معروف شد، تصمیم گرفتند یک نشریه درون گروهی منتشر کنند. به پیشنهاد رفیق مسعود این جمله لنین، که اتفاقاً در کتاب "انقلاب ویتنام" مورد استفاده **له دوان** نیز قرار گرفته، روی جلد نشریه نوشته شد: "تاریخ به طور کلی، و تاریخ انقلاب به طور خاص همیشه از نظر محتوا غنی تر، متنوع تر، چند جانبه تر، جان دار تر و بدیع تر از آن است که حتی بهترین احزاب و پیشاهنگان پیشرفته ترین طبقات، که بیش ترین شعور طبقاتی را هم داشته باشند، تصور می کنند به این علت است که در مسیر انقلاب غالباً کافی است که رهبران کاملاً دارای جهت اساسی و عوامل اساسی و شرایط معین بوده و جرأت اقدام به عمل را

داشته باشند. در مسیر حوادث، اشیاء و پدیده‌ها امکانات و جهت تکامل خود را آشکار ساخته و در عین حال نیروی آفرینندگی بیکران توده‌ها- سازندگان تاریخ- جهت و شیوه‌های حل تمام مسائل علمی را برای ما فراهم می‌آورد".

این انتخاب تصادفی نبود و حاصل دو سال برخورد گروه با کارهای عملی، حاصل مطالعه‌ی م. ل. از طرف اعضای گروه و مخصوصاً خود رفیق مسعود بود. گروه صمیمانه به این نتیجه رسیده بود که اگر قرار باشد م. ل. به عنوان عمل به کار رود، باید به همان صورتی مورد استفاده گروه‌های انقلابی قرار گیرد که لنین خود توصیه می‌کرد. وجود این روحیه، این طرز برخورد با م. ل. بدون شک تا آن زمان در نهضت کمونیستی خلق ما بی سابقه بود و با این دید بود که گروه موفق شد در میان دگماتیسمی که شدیداً دامنگیر گروه‌ها و سازمان‌های خارج از حزب توده بود (۱۷) و رویزیونیسمی که بر اپورتونیسم حزب توده و برمارکسیسم علنی (۱۸) حاکم بود راه مستقل مارکسیستی-لنینیستی در پیش گیرد. به طوری که در عرض سه سال بتواند آن چنان تئوری تدوین کند که بن بست مبارزه را در ایران درهم شکست و مرحله نویسی از مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما را آغاز نمود.

اتخاذ این موضع اصولی در آن شرایط البته از یک سو اشتیاق و علاقه انقلابیون راستین را برانگیخت و از سوی دیگر سیل اتهامات اپورتونیست‌های کهنه کار را به سوی گروه جاری کرد.

در شرایطی که گروه‌های مختلف هر یک به تجربه‌ای از مارکسیسم چسبیده بودند، گروه به مطالعه همه جانبه تجارب انقلابی خلق‌های جهان پرداخت و مخصوصاً سعی کرد ببیند مفهوم واقعی تجربه کوبا که از لحاظ زمانی نزدیک‌ترین انقلاب به ما بوده چیست؟ این انقلاب پیش از آن چند سالی شدیداً مورد توجه پاره‌ای کمونیست‌ها قرار گرفته بود، ولی درست به دلیل برخورد دگماتیستی و قالبی هیچ تجربه‌ای حتا تئوریک از آن حاصل نشده بود و در سال ۴۸ دیگر هواداران آن مشغول انتقاد از خود بودند و راه چین را در پیش می‌گرفتند. گروه در زمینه این تجربه، مدارک زیادی فراهم آورد. نوشته‌های "چه" و "فیدل" و سایر انقلابیون کوبا مورد مطالعه قرار گرفت.

رفیق مسعود مأموریت یافت کتاب "انقلاب در انقلاب" را ترجمه کند و رفیق دیگری انتقاداتی را که انقلابیون آمریکای لاتین بر این کتاب‌ها نوشته بودند، ترجمه کرد (۱۹). این برخورد، اپورتونیست‌ها را گیج می‌کرد و می‌پرسیدند بلاخره شما چه راهی را انتخاب می‌کنید و یکی از مقالات نشریه درون گروهی به آن‌ها پاسخ می‌داد که: ما نام همه رهبران انقلاب‌های کمونیستی را بر پرچم خود می‌نویسیم، بدون آن‌که بخواهیم همه آن‌ها را در یک ردیف قرار دهیم و با اطمینان به این‌که راه انقلاب خلق ایران را در تحلیل نهایی باید خودمان انتخاب کنیم.

هنوز گروه، تئوری مبارزه مسلحانه را به طور نهایی فرمول بندی نکرده بود که منتقدین با سلاح زنگ زده "اصول عام مارکسیسم" تاختن به آن را آغاز کردند و هنوز که هنوز است این کار را، بدون آن‌که چیز تازه‌ای به آن اضافه کرده باشند، ادامه می‌دهند. ولی مخصوصاً پس از فرمول بندی نهایی مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه بود که حمله به این تئوری با تکیه به "اصول عام مارکسیسم"، با حملات کمیته مرکزی حزب توده شکل سیستماتیک و منضبطی به خود گرفت که مورد مراجعه کلیه اپورتونیست‌های رنگارنگ بعدی واقع شد. در واقع اگر سازمان چریک‌های فدایی خلق افتخار فرمول بندی نهایی تئوری مبارزه مسلحانه و آغاز این مبارزه را دارد، از لحاظ رد این تئوری به کمک "اصول عام مارکسیسم" و بستن انواع تهمت‌ها به سازمان‌های مبارز مسلح، اگر افتخاری وجود داشته باشد همه و همه از آن کمیته مرکزی حزب توده است. دیگران در بهترین شکل توانستند انتقادات کمیته مرکزی را خوب رونویسی کنند.

فصل سوم

حزب توده و تئوری مبارزه مسلحانه

حزب توده در سال ۱۳۲۰ در شرایط اشغال ایران از محفلی از روشنفکران طبقات نسبتاً مرفه با ایدئولوژی‌های نسبتاً گوناگون تشکیل شد و با استفاده از شرایط با رشدی سرطانی در مدت کوتاه سازمان‌های خود را به دورترین نقاط کشور گستراند و طی ۱۲ سالی که به علت ضعف و بحران عمومی ناشی از جنگ که دامنگیر امپریالیسم بود و دولت‌های مرکزی وابسته به امپریالیسم در نتیجه آن تضعیف شده بودند و فرصتی طلایی برای خلق ما به وجود آمده بود تا اساس یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی را بریزد، این حزب با سازمان گسترده خود حتا کوچکترین نیروی انقلابی را از دورترین نقاط به خود جذب می‌کرد و با خط مشی غیر انقلابی خویش به کانال‌های انحرافی می‌کشاند. به طوری که ما از این دوازده سال تقریباً هیچ گونه تجربه مبارزاتی مثبتی نداریم (۲۰) و طبیعی بود که چنین سازمانی پس از آن که امپریالیست‌ها بر بحران‌های ناشی از جنگ فارغ آمدند و اختلافات داخلی خود را بین خود فیصله دادند و به تقویت رژیم دست‌نشانده خود پرداختند، از صحنه خارج شود.

زمانی که حزب توده مارکسیسم-لنینیسم را به خود بست، از لحاظ تئوریک برای نهضت کمونیستی ما فاجعه بزرگی پیش آمد و آن فاجعه عبارت از این بود که حزب توده نه به این دلیل م. ل. را ایدئولوژی خود اعلام می‌کرد که می‌خواست برنامه عملی خود را مطابق با اقتضای م. ل. تنظیم کند، بلکه م. ل. را وسیله‌ای برای توجیه برنامه‌های عملی خویش قرار می‌داد. بدین صورت که خط مشی حزب را ملاحظات شخصی و عمومی اعضای کمیته مرکزی تعیین می‌کرد، آن گاه برای توجیه اعمالی که به این صورت برنامه ریزی می‌شد به کتب مارکس، انگلس و مخصوصاً لنین مراجعه می‌شد.

این واقعه را از آن جهت فاجعه می‌نامیم که در نهضت کمونیستی ما سنت بسیار زشتی را به وجود آورد که هنوز هم مشخصه همه اپورتونیست‌های ماست و ما به تدریج در این مقاله با پاره‌ای از مظاهر آن آشنا خواهیم شد.

به همین جهت است که رفیق مسعود در کتاب "م. م. هم. ا. هم. ت." حزب توده را "کاریکاتور یک حزب مارکسیست-لنینیست" می‌خواند و در مورد ماهیت و مبارزات آن چنین می‌گوید: "حزب توده که در حیات خود لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد، حال سازمان‌هایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرکوب شده و رهبران خیانت‌کارش فراری بودند. این حزب حتا نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند" (ص ۲۰ همان جا).

این بود درکی که تئوری مبارزه مسلحانه پس از تحلیل همه جانبه فعالیت حزب توده به آن دست یافت و این درک به گروه امکان داد پیش از پیش در فکر راه مستقلی برای انقلاب ایران باشد. ولی متأسفانه پس از انتشار آثار رفیق جزینی در جنبش مسلحانه در این زمینه آشفته فکری به وجود آمد. در آثاری که رفیق جزینی از زندان بیرون می داد مطالب ضد و نقیضی در مورد این حزب بیان شده که به هر حال همگی با این درک، تفاوت اساسی دارند و معلوم نیست که چرا رفیق جزینی، که با کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" آشنا بوده و ظاهراً نوشته های خود را در ارتباط با مطالب این کتاب می نوشت، هنگام این اظهار نظرها در باره حزب توده اشاره ای به دیدگاه این کتاب درباره آن نمی کند (۲۱).

رفیق جزینی در کتاب "نبرد با دیکتاتوری" درباره حزب توده چنین می گوید: "حزب توده به مثابه مهم ترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت (ص ۹۷) پس از شکست حزب توده متعاقب کودتای مرداد ۳۲ ... حزب توده نقش پیشاهنگی خود را از دست داد و به یک سازمان اساساً در مهاجرت که خود را رسماً مارکسیست-لنینیست می داند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد" (ص ۹۸).

چنان که ملاحظه می شود رفیق جزینی در این جا حزب توده را در سال های ۳۴-۱۳۲۰ یک حزب مارکسیستی می داند که توانسته پیشاهنگی طبقه کارگر را برای خود تأمین کند. ولی در هیچ یک از نوشته های رفیق جزینی برای این دو ادعا دلیلی وجود ندارد. حتا توضیحات خود رفیق جزینی در نوشته های تاریخی اش بیانگر خلاف این ادعاست.

در قسمت بزرگی از این دوران حتا خود حزب نیز مدعی مارکسیست بودن نیست و هنگامی نیز که مارکسیسم را می پذیرد فقط یک رابطه صوری با آن برقرار می کند و در مورد پیشاهنگی طبقه کارگر نیز این فقط کافی نیست که حزبی در میان طبقه کارگر هوادار و نفوذ داشته باشد تا بتوان آن را حزب پیشاهنگ طبقه کارگر دانست، بلکه حزب پیشاهنگ طبقه کارگر حزبی است که با ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی، سازمان مارکسیستی-لنینیستی و برنامه ای بر اساس م. ل. طبقه کارگر را متشکل کرده و جنبش وی را رهبری نماید. در حالی که حزب توده اگر چه در میان طبقه کارگر نفوذ داشت، اما هرگز با برنامه مبارزاتی نی که بر اساس م. ل. تنظیم شده باشد جنبش طبقه کارگر را رهبری نکرد و بارها صراحتاً این جنبش را در جهت مخالف مصالح مبرم انقلاب خلق سوق داد و همواره در طی این مدت طبقه کارگر را که از خود شور انقلابی زیادی نشان می داد از اتخاذ یک خط مشی واقعاً انقلابی بازداشت. مارکسیست و پیشاهنگ خواندن چنین حزبی از طرف رفیق جزینی بر هیچ استدلالی استوار نیست و هم چنین سکوت هواداران مبارزه مسلحانه در مقابل این نظرات نیز تعجب انگیز است.

خود رفیق جزینی در جای دیگر نظری متفاوت با نظرات فوق در مورد حزب توده ابراز می دارد. در جلد دوم "تاریخ سی ساله" صفحه ۱۴ می خوانیم: "در حقیقت در کل حزب دو جریان وجود داشت. یک جریان خرده بورژوازی که اکثریت و رهبری حزب را در اختیار داشت و همین ریشه و زمینه مادی تسلط اپورتونیسیم بر حزب توده بود و یک جریان کارگری که خصلت عمومی جنبش و ایدئولوژی طبقه کارگر را نمودار می ساخت".

به این ترتیب رفیق جزینی می پذیرد که جریان حاکم بر حزب توده یک جریان خرده بورژوازی بوده و جریان مارکسیستی در صورت وجود در تعیین خط مشی حزب و رهبری آن دخالت نداشته و در صفحه ۱۹ همین کتاب صراحتاً می گوید: "این حزب گر چه حتا در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیستی-لنینیستی بود (تأکید از ما است) بخش مهمی از نیروهای توده را پشت سر خود داشت" (۲۲). به هر حال اگر هواداران تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به تفاوت نظرات رفیق جزینی با نظرات خود بی تفاوت ماندند، شامه تیز اپورتونیسیم کهنه کار "کمیته مرکزی" فوراً اختلاف را حس کرد و کیانوری در پیام به چریک های فدایی خلق پیدایش این قبیل عقاید در میان چریک های فدایی خلق را به این گونه خبر می دهد: "یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است." (ص ۲). آن را "پدیده شادی انگیز" می خواند و مخصوصاً نظر رفیق جزینی را در مقابل حزب توده به عنوان نظری که به هر حال شامل "برخی عناصر واقع بینانه نسبت به گذشته است" به طور ضمنی مورد ستایش قرار می دهد و در آن جا همین مقاله کیانوری با شادی خبر می دهد که: "از آن چه که به ما رسیده می توان این طور نتیجه گرفت که عده قابل توجهی از این دوستان به طرز بنیادی در ارزیابی های نادرست خود تجدید نظر کرده و به اندازه زیادی به ارزیابی ها و راه و روشی که حزب ما برای مبارزه در شرایط کنونی ایران پیشنهاد می کند، نزدیک شده اند" (صفحات ۳۰۲).

فصل چهارم

حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیسیت ها به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازد

هنگامی که س. چ. ف. خ. ا. با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه این مبارزه را آغاز کرد، جنبش کمونیستی ایران بیست و نه سال بود که بر اثر سنگینی بخت و وار حزب توده از عرض اندام مستقل بازمانده بود. این حزب که در سال های ۲۰ تا ۳۲ به علت تسهیل شرایط توانسته بود شناسایی توده ای پیدا کند، پس از سال ۳۲ و فرار از صحنه مبارزه نیز همچنان شبح اش در نهضت انقلابی خلق ما سنگینی می کرد و کمونیست های ما شاید ناآگاهانه این حساب را می کردند که هرگاه راه مستقلی از حزب توده در پیش گیرند ناگزیر باید بر همه آن شناسایی توده ای و آن سوابق قلم بطلان کشند و این کاری بود که انجامش به نظر آن ها انقلابی نبود (۲۳).

غیبت کامل حزب توده از صحنه مبارزات ۴۲-۳۹، افشاً رویزیونیسیم رهبری حزب کمونیست شوروی که مقتدی حزب توده به حساب می آمد و وارد شدن این کشور به بند و بست های بی پرده امپریالیستی و کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد، که نشان می داد استقرار کامل بورژوازی وابسته چه جنگ بی سابقه ای از خشونت را به نهضت خلق تحمیل می کند، همه و همه بی اعتباری نهانی حزب توده را در نظر کمونیست ها نتیجه داد. ولی این نتیجه گیری به تنهایی کافی نبود برای این که یک نهضت کمونیستی اصیل مستقل از حزب توده نضج یابد. گروه هایی به انتقاد از حزب توده می پرداختند ولی خود راهی به نهضت کمونیستی نشان نمی دادند و اکثراً مطالعه مارکسیستی را صراحتاً مهم ترین وظیفه مبارزین کمونیست در آن زمان می دانستند. در اواسط سال های چهل گرایش هایی به مبارزه مسلحانه پدید آمد ولی آن هم منتج به ایجاد جنبش کمونیستی مستقلی نشد زیرا این گرایشات برای توسل به مبارزه مسلحانه، تئوری که بتواند با تحلیل

همه جانبه شرایط ضرورت این مبارزه را توجیه کند، ارائه نمی کردند و در عمل نیز یا اساساً اقدامی صورت نمی دادند و یا در همان مرحله تدارکاتی به علل گوناگون متوقف می شدند و از آن گذشته تا جایی که مربوط به هواداری لفظی از مبارزه مسلحانه بود در آن زمان حزب توده نیز به این کار اقدام می کرد.

در نیمه دوم سال های چهل حزب توده دچار یک انشعاب نسبتاً مهم شد که به تشکیل سازمان "مارکسیستی-لنینیستی" طوفان و سازمان انقلابی حزب توده منجر شد.

سازمان طوفان که ابتدا با شعارهای مذهبی و نقل قول هایی از نهج البلاغه و علی و در کنار این شعارها تحلیل ها و موضع گیری های شدیداً شوونیستی و ناسیونالیستی عرض اندام کرد و سپس با شعار احیای حزب توده، توسط عده ای از اعضای کمیته مرکزی همین حزب توده که در تمام اشتباهات و خیانت های آن حزب مستقیماً مسئولیت داشتند، تشکیل شد. در واقع "طوفان از همان آغاز مرده به دنیا آمد" و تقریباً هیچ تجربه تازه ای برای نهضت انقلابی بر جای نگذاشت.

سازمان انقلابی حزب توده که در واقع حاصل اختلاف کمیته مرکزی بر سر تبعیت از چین یا شوروی به وجود آمده بود، به اصطلاح "راه چین" را انتخاب کرده بود و درست به همان صورتی که کمیته مرکزی گوش به فرمان حزب کمونیست شوروی است، او هم خود را در اختیار حزب کمونیست چین می گذاشت و برای اثبات وفاداری، تاکتیک و استراتژی مبارزه را از کتاب های مائو رونویسی می کرد. ولی آن چه مخصوصاً در مورد این سازمان شایان ذکر است این است که به هر حال این سازمان به فکر انتقال کادرها به داخل کشور و انجام پاره ای از فعالیت ها افتاد که البته در پاره ای موارد به نتایج خفت باری منجر شد، ولی به هر حال تجربه ای عملی بود که نهضت کمونیستی ما در آن زمان شدیداً از فقدان آن رنج می برد (۲۴).

به هر حال جدا شدن این دو سازمان به قرار گرفتن عده ای از اعضای "کمیته مرکزی" در برابر یکدیگر منجر شد که در جریان ۲۵ سال گذشته، بسیاری از اسرار پشت پرده را عریان کرد و همه گان عمق و فساد را که بر این محفل فراریان حاکم بود، دیدند و از خلال دشمنان هایی که این ها نثار یکدیگر می کردند گهگاه انتقاداتی نیز به روش کار حزب توده صورت می گرفت که با توجه به اطلاعات شخصی نویسنده گان آن ها مخصوصاً کسب اهمیت می کرد و زمینه را تا حدی برای یک انتقاد همه جانبه از حزب توده آماده می نمود.

در این شرایط بود که گروه رفیق مسعود که در آغاز با هدف آموزش و تبلیغ مارکسیسم به وجود آمده بود به تدریج به عمق وظایفی که در آن زمان تاریخ بر عهده کمونیست های کشور ما می گذاشت پی می بردند و فعالانه به شناخت شرایط عینی جامعه می پرداختند و با حرارت در مبارزات تئوریک و ایدئولوژیک وارد می شدند و می کوشیدند این مبارزات را از مسیرهای انحرافی نجات داده در مسیری قرار دهند که به حل معضلات جنبش کمونیستی منجر گردد و سرانجام موفق به حل مسائل تئوریک جنبش، به صورتی که راهگشای عمل گردند، شوند و در نوشته های مختلف خود مسائل مختلف انقلاب را جداگانه مورد بررسی قرار داده، زمینه تنظیم اثر بزرگ و دوران ساز "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" را فراهم ساخت.

ولی مسئله قراردادن یک جنبش مستقل کمونیستی در برابر حزب توده یک مسئله تئوریک نبود، بلکه اساساً یک مسئله عملی بود. اگر بلافاصله بر اساس این تئوری مبارزه مسلحانه آغاز نمی شد هنوز نهضت کمونیستی خود را از سنگینی جثه بختک حزب توده نجات نداده بود.

در واقع آغاز مبارزه مسلحانه کوس رسوایی قطعی حزب توده را به صدا درآورد و این حزب نیز خطر را فوراً احساس کرد و دست به تبلیغات مذبوحانه ای زد که این رسوایی را هر چه بیش تر آشکار نمود.

در سلسله سخنرانی هایی که از صدای پیک ایران پخش شد و در سال ۵۱ به صورت کتاب "چریک های فدایی خلق چه می گویند" منتشر شد، حزب توده اعلام داشت: "ما وقتی عقاید و نظرات و خط مشی پیشنهادی چریک ها را با مارکسیسم-لنینیسم و خط مشی حزب توده ایران مقایسه می کنیم متوجه می شویم که دو نظریه، دو برداشت، دو اصول و عقاید متفاوت و متقابل در برابر هم ایستاده است و این واقعیت را باید دید و صمیمانه از آن دفاع کرد که این دو خط مشی تلفیق ناپذیرند، این دو خط مشی انعکاس ایدئولوژی دو طبقه متفاوتند. ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی خرده بورژوازی" (ص ۳۳) و با این بیان خود در عین حال یک حقیقت آشکار را با یک دروغ آشکار به هم می آمیخت. حقیقت آشکار این بود که در واقع "دو خط مشی تلفیق ناپذیر" در مقابل هم قرار گرفته بودند و دروغ آشکار این بود که حزب توده پیشاپیش همه اپورتونیست ها خط مشی خود را "انعکاس ایدئولوژی پرولتاریا" قلمداد می کرد و خط مشی چریک های فدایی خلق را "انعکاس ایدئولوژی خرده بورژوازی".

در همین سلسله گفتارها و درست در زمانی که رژیم شاه سعی می کرد با تحریک احساسات مردم علیه چریک ها از طریق تبلیغات، اقدام های پیاپی را توجیه کند و زمینه حمایت مردم را از چریک ها از بین ببرد، حزب توده نیز مزورانه مردم را بر علیه چریک ها تحریک می کرد و سخنانی از قبیل این به زبان می آورد که: "چریک ها صرفنظر از سایر جوانب مسئله حتماً به این مطلب ساده توجه ندارند که اگر "انقلابیون" به جای کوشش برای بهبود زندگی زحمت کشان به دست خویش بر فقر توده ها بیفزایند و به جای تلاش در راه دموکراسی بر شدت ترور بیفزایند با این کار خشم توده ها را از طبقات حاکم به سوی خویش جلب خواهند کرد و به هیئت حاکمه امکان خواهند داد که ریشه های فقر و استبداد مخفی کند و گناه را به گردن انقلابیون بیاندازد." (ص ۱۹ همان کتاب) و همراه با تبلیغات شاه در مورد نابودی قطعی چریک ها سعی می کرد این پدیده را که از نظر وی واقع شده تلقی می شد مورد تحلیل به اصطلاح مارکسیستی قرار دهد: "پویان می نویسد پنهان کاری یک شیوه دفاع است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان مستقل باقی خواهد ماند. پویان پیشنهاد می کند که برای حفظ سازمان ها باید آن ها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان های چریکی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظریه باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل هر سازمان مخفی است." (ص ۲۷ همان جا).

مسئله هیچ اپورتونیستی امروز حاضر نیست مسئولیت این قبیل سخنان را به عهده بگیرد. امروز دیگر بر همه واضح است که مبارزه چریک های فدایی نه تنها خشم توده ها را علیه آن ها برنیاکنیخته، بلکه مهر عمیقی را نسبت به آن ها در دلشان ایجاد کرده (۲۵) و سازمان نیز در آن زمان از بین نرفت که هیچ، بلکه با قدرتی بیش تر راه خود را ادامه داد. ولی مبادا که این اپورتونیست ها، رفقای "توده ای" خود را به خاطر این سخنان به ریشخند بگیرند. نه، این چنین بی رحم نباشید. موقعیت تاریخی اپورتونیست ها را در نظر بگیرید. اگر قرار باشد گفتار و اعمال اپورتونیست ها را در مسیر تاریخ مورد تشخیص قرار دهید، همه سخنان و همه اعمال آن ها خنده آور از کار در می آید. اساساً یک اپورتونیست اصیل به این دلیل اپورتونیست است که دید تاریخی ندارد و این حسن همه اپورتونیست ها است. پس همه کس حق دارد به این اپورتونیست ها بخندد جز اپورتونیست ها.

اپورتونیست ها به یک دلیل دیگر هم نباید به این گفته ها بخندند زیرا کمیته مرکزی حزب توده در خلال همین گفتارها، که این مطالب در آن ها عنوان شده، مطالب دیگری را نیز عنوان کرده اند که امروز شعائر مقدس اپورتونیست های ما را می سازد. مبادا که خنده به آن گفته ها به خنده به این شعائر منجر شود.

ما در بخش آینده برای آن که خوانندگان بتوانند به راحتی قضاوت کنند که ابتکار اپورتونیست های جدید ما در زمینه انتقاد از به قول خودشان " مشی چریکی " تا چه حد است، رؤس انتقاداتی را که حزب توده در همان سال های ۵۱ - ۵۰ ، که بسیاری از اپورتونیست های امروزی درست به دلیل اپورتونیسم خود برای چریک های فدایی خلق دست می زدند، از رادیو پخش کرده می آوریم. در قسمت دوم مقاله سعی می کنیم با تشریح تئوری مبارزه مسلحانه بی پایگی این انتقادات و انتقادهای اپورتونیست های کنونی را (اگر چیز تازه ای در آن ها باشد) نشان دهیم.

فصل پنجم

رؤس انتقادات حزب توده بر تئوری مبارزه مسلحانه

ما در این جا با مآخذ قرار دادن جزوه " چریک های فدایی خلق چه می گویند " نوشته ف. جوان که ظاهراً از گردآوری سلسله گفتارهای رادیو پیک ایران در سال های ۵۱-۵۰ تدوین شده، انتقاداتی را که " کمیته مرکزی " در همان آغاز مبارزه مسلحانه، و در زمانی که خیلی از منتقدین امروزی آن جرأت مخالفت با آن را نداشته اند، به تئوری مبارزه مسلحانه وارد ساخته عیناً می آوریم و از این کار دو منظور داریم:

یکی آن که با طرح این انتقادات نشان دهیم در کار اپورتونیست هایی که امروز با دشنام به حزب توده به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می پردازند و در آغاز هر انتقادی نیز می خواهند به خواننده اطمینان دهند که کار ما با کار اپورتونیست های حزب توده تفاوت دارد، تا چه حد حرف تازه ای می زنند و ماهیت کارشان واقعاً چه تفاوتی با کار آن ها دارد. خلاصه می خواهیم ببینیم تاج افتخار انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه را اپورتونیست های کنونی به حق بر سر گذاشته اند یا آن را از " کمیته مرکزی " اخذ کرده اند و " کمیته مرکزی " نیز با زیرکی داغ رسوایی را بر این تاج می بیند و ادعایی در مورد آن طرح نمی کند.

منظور دیگر ما آن است که با طرح این انتقادات زمینه کار خود را در قسمت دوم این جزوه فراهم کنیم و لافل خطوط کلی وظایفی را که در قسمت دوم بر عهده داریم بشناسیم.

۱- انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه در مورد وجود شرایط عینی انقلاب:

همان طوری که همه اپورتونیست ها می دانند یکی از بزرگ ترین نقایص تئوری مبارزه مسلحانه این است که رفیق مسعود، مبتکر این تئوری، مدعی است که در ایران شرایط عینی انقلاب آماده است و " کمیته مرکزی " پیش از همه به " پوچی " این اعتقاد پی برده و در جزوه مآخذ ما عیناً چنین آمده: " جزوه تحلیلی از جامعه ایران پس از آن که دهها صفحه بر سر بیان این نظریه عجیب سیاه می کند گویا در ایران هیچ گونه جنبشی حتا جنبش خود به خودی هم نیست و کارگران گویا آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیستند، یک باره این نتیجه عجیب را می گیرد (به این نتیجه می رسد) که در ایران شرایط عینی انقلاب وجود دارد " (ص ۳۱) .

۲- نادیده گرفتن نقش حزب از طرف مبارزه مسلحانه:

باز همان طور که همه اپورتونیست ها می دانند یکی از نقایص بزرگ تئوری مبارزه مسلحانه گویا نادیده گرفتن نقش حزب پرولتاریا این " ستاد رزم زحمت کشان " از طرف تئوری مبارزه مسلحانه است و ما خواهیم دید که چه گونه سازمان پیکار در عقب افتادن استقرار این " ستاد رزمنده " در نهضت کمونیستی ایران گناه بزرگی برعهده دارد و " کمیته مرکزی " نیز خیلی پیش از این ها متوجه این نقص شده است. در جزوه مآخذ ما عیناً چنین آمده است: " گروه های چریکی ضرورت وجود حزب پرولتری را نفی می کنند و مدعی اند که گویا بدون وجود چنین حزبی می توان انقلاب را آغاز کرد و حتا به نتیجه رسانید " (ص ۲۱) ، " چریک ها همه آن تزهایی که حزب پرولتری را ضروری می سازد نفی می کنند و یا نادیده می گیرند " (ص ۴۲) ، " چریک با نفی ضرورت حزب، ضرورت استقلال پرولتاریا را در برابر بورژوازی منکر می شوند، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا را نفی می کنند، ضرورت انطباق مارکسیسم- لنینیسم را بر شرایط کشور ما و تدوین برنامه صحیح و پخته انقلابی را انکار می کنند، طبقه کارگر را از سلاح مبارزه یعنی از ستاد رهبری و تشکیلات انقلابی محروم می سازند، رابطه درست پیشاهنگ انقلابی را با توده ها از یاد می برند و یا به شکل معیوبی طرح می کنند " (ص ۲۲) ، " و با توجه به نادیده گرفتن لزوم حزب خود به خود وظیفه اصلی حزب نادیده گرفته می شود و به همین جهت است که حزب توده ایران معتقد است که تعیین و تدوین برنامه روشن انقلابی و تبلیغ وسیع آن در میان مردم به طوری که این برنامه به برنامه مورد قبول و علاقه توده ها تبدیل شود از وظایف اساسی یک جنبش انقلابی و قبل از همه یک حزب پرولتری است " (ص ۲۳) .

۳- جدایی از توده ها:

هیچ اپورتونیستی نیست که نداند چریک های فدایی خلق حساب خود را از حساب توده ها جدا کرده بودند و خودشان به تنهایی راه انقلاب را در پیش گرفته بودند و در حالی که توده ها حتا برای تماشای آن ها نیز سرشان را از روی کار و زندگی خود بلند نمی کردند و همه اپورتونیست ها می دانند که این جدایی از توده ها در ذات مبارزه مسلحانه نهفته است و حزب توده هم پیش از همه به این واقعیت پی برده است: " جدا از توده های مردم و بدون سازمان انقلابی، انقلابی وجود ندارد " (ص ۱)، " کسانی که خود را چریک های خلق می نامند نقش توده ها را در تکامل انقلاب نفی می کنند و در نوشته های آن ها جملات صریحی در این زمینه وجود دارد " (ص ۱) .

۴- نادیده گرفتن اشکال گوناگون مبارزه:

این امر بر همه اپورتونیست ها آشکار است که چریک های فدایی خلق فقط به یک شکل از مبارزه چسبیده اند و سایر اشکال مبارزه را نادیده گرفته اند و این شکل همان مبارزه مسلحانه است و تازه همین مبارزه مسلحانه را هم به معنای " مارکسیستی - لنینیستی " !!

یعنی به معنای " توده ای" آن نمی فهمند و درک ناقصی از مبارزه مسلحانه که همان مبارزه " پیشرو مسلح" باشد، ارائه می کنند و اپورتونیست های " کمیته مرکزی" هم از همان اوائل این امر را فهمیده اند: " به این ترتیب " مبارزه مسلحانه" در قاموس چریک ها یعنی تروریسم، یعنی نفی فعالیت سازمانی و توده ای و نفی مبارزه طبقاتی و این جاست ریشه آن اختلافی که ظاهراً بر سر راه مسالمت آمیز و یا راه غیرمسالمت آمیز انقلاب در جنبش پیدا شده است. روی دیگر مدال آن چیزی است که خود چریک ها با الهام از گروه های چپ و خارج از کشور، رابطه میان امر نظامی و سیاسی نامیده اند. خلاصه مطلب این است که به گمان آن ها جنبش انقلابی باید همه عرصه های مبارزه اقتصادی و ایدئولوژیک را رها کرده و در عرصه مبارزه سیاسی نیز تنها به یک شکل، شکل مسلحانه مبارزه بسنده کند" (ص ۹). " کلاسیک های مارکسیسم- لنینیسم اشکال عمده مبارزات طبقاتی را که عبارت از مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه داران) است نشان داده و روی ضرورت به کار گرفتن هر سه شکل مبارزه در هر سه جهت و به هم پیوستن آن تأکید کرده اند. شرط موفقیت مبارزه انقلابی، حرکت متوازن در هر سه جهت، حفظ تناسب لازم میان آن ها و درک جای هر یک از این اشکال و بهره گیری کامل از آن است " (ص ۱۰). " در نتیجه آنان ممکن شمرده اند که از همه عرصه های مبارزه بیرون روند و تنها در عرصه سیاسی و در این عرصه تنها در شکل مسلح و نظامی آن در برابر دشمن که معنای بسیار محدودی برای آن قائلند صف بندی کنند " (ص ۱۰) .

۵- نفی کار توده ای:

وقتی چریک های فدایی خلق ایمانی به توده ها نداشته باشند و بخواهند خود به تنهایی انقلاب کنند و سازمان مبارزه مسلحانه را جدا از توده ها به وجود آورند و یک تته به میدان مبارزه با امپریالیسم برونند، خود به خود به فکر کار میان توده ها نیستند و در این راه تا نفی لزوم آن پیش می روند و اپورتونیست های " کمیته مرکزی" قبل از همه این را فهمیده اند:

" به علاوه آنکا به قدرت آتش، سازمان انقلابی را از حالت یک سازمان ممتکی بر توده ها خارج ساخته به یک سازمان توطئه گر و جدا از توده ها تبدیل می کند و جدایی از توده ها به معنای مرگ هر واحد انقلابی است " (ص ۲۸)، " پویان: تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هر گونه رابطه مستقیم و استوار یا هرگونه تماس با توده خویش اند ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تسماح ها و مرغان ماهی خوار به سر می بریم ... امیر پرویز پویان تماس با مردم را غیر مقدور و کار سازمانی و تبلیغاتی میان آنان را تا حد غیرممکن دشوار می داند" (ص ۲۴) .

۶- جدا کردن فرد انقلابی از توده:

یکی از بزرگ ترین معایب تئوری مبارزه مسلحانه این است که اگر در میان توده ها افرادی انقلابی نیز وجود دارند که ممکن است در صورت ماندن میان آنان به مبارزه " سیاسی- تشکیلاتی توده ای " دست بزنند را از توده ها جدا می کند و آن ها را به داخل " خانه های امن" می کشاند و به این ترتیب رابطه آن ها را با توده ها قطع می کند و امکان "مبارزه توده ای" را از آن ها می گیرند. مگر " پویا" به چریک های فدایی خلق انتقاد نکرد که چرا رفقا حسن نوری و یوسف زرکاری این دو کارگر انقلابی را از کارخانه بیرون کشیدند، به خانه امن بردند و سرانجام به گلوله های رژیم سیاه شپردند. ولی پیش از " پویا" اپورتونیست های " کمیته مرکزی" این عیب را در تئوری مبارزه مسلحانه کشف کرده بودند: " این تصور نادرست از کار انقلابی و پنهان کاری را بسیاری از گروه های چریکی داشته و مخفی شدن و آغاز فعالیت انقلابی را در جدا شدن از زندگی عادی، ترک کردن محل کار و زندگی و انتخاب شیوه های خاصی از زندگی و فعالیت می دانسته ... نباید فراموش کرد که بهترین راه مخفی شدن علنی بودن است" (ص ۲۴) .

۷- عصیان روشنفکران و ایدئولوژی خرده بورژوازی:

ما از اپورتونیست ها می پرسیم آیا سلاح برداشتن چند روشنفکر و بی اعتنا به همه چیز به جنگ دشمن رفتن جز نشان دهنده عصیان روشنفکران است که شکیبایی آن را ندارند منتظر بمانند تا توده ها خود به میدان مبارزه بیایند و آن ها رهبری شان را در دست بگیرند؟ آیا اساس این طرز فکر را همان ایدئولوژی خرده بورژوازی تشکیل نمی دهد؟ مسلماً جواب همه اپورتونیست ها مثبت است. پس افتخار بر "کمیته مرکزی" که این مطلب را از همان آغاز فهمید: " حقیقت این است که چریک ها میان عصیان ناشی از پاس چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی می گذارند و توجه ندارند که انقلاب اجتماعی نمی تواند از ضعف سرچشمه بگیرد" (ص ۲۶)، " در این جا ایدئولوژی پرولتری و مارکسیسم- لنینیسم در مقابل آنارشیسم و ایدئولوژی خرده بورژوازی ایستاده است " (ص ۱۴) .

۸- تئوری مبارزه مسلحانه در اقتباس از دبره:

یکی از بزرگ ترین معایب مبارزه مسلحانه که اپورتونیست ها آن را " کشف" کرده اند آن است که از روی کتاب دبره و عقاید کاسترو و چه گوارا و به نظر " کمیته مرکزی" حتا " مائو" رونویسی شده است و تمام معایب آن ها را دارد. مگر نه این که اپورتونیست ها چنان اصطلاح " گواریسم" یا " کاستریسم" یا " مائوئیسم" یا " دبریسیم" را ادعا می کنند که گویی بدترین دشمنان را به زبان می آورند. " کمیته مرکزی" متوجه این سرقت ادبی !! تئوری مبارزه مسلحانه شده است و در صفحه ۷ استنتاجات آن را " تنها به اتکا نوشته رژی دبره یا افکار مائو ... می داند.

۹- تشدید ترور و غلو در قدرت پلیسی:

مگر نه این که چریک های فدایی خلق آن چنان قدرتی برای پلیس تصور می کنند که امکان هیچ گونه مبارزه ای را نمی دهد. در حالی که هر اپورتونیستی می داند به هیچ وجه چنین نیست و به هر حال امکان شکلی از مبارزه هست و آن هم شکل مسالمت آمیز، و مگر نه این که چریک ها می خواهند با توسل به سلاح، قدرت پلیس را در هم بشکنند، ولی وسیله ای را که انتخاب می کنند خود آیا باعث تشدید ترور نمی شود؟ " کمیته مرکزی" پیشاپیش همه اپورتونیست ها هم درد را تشخیص داده هم راه درمان آن را ارائه داده : " به جای شکستن سد ترور- که ادعای آن هاست- عمداً به تشدید ترور کمینک می کنند" (ص ۱)، " البته چنین تصویری از سلطه مطلق دشمن به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند. نیروهای انقلابی اگر با شعارهای صحیح- که مورد پذیرش توده ها است- در میان توده مردم باشند و در مبارزه های واقعی دموکراتیک و ملی شرکت نمایند طبیعی است که میدان برای فعالیت خواهند یافت" (ص ۱۶) .

۱۰- نابود کردن انقلابیون:

مگر " پویا" اعلام نکرد که تئوری مبارزه مسلحانه حداقل محصول فرستادن سالیانه ۲۰۰ نفر از بهترین انقلابیون کشور ما به زیر تیغ دشمن است و به خاطر همین یک فقره جرم سزاوار اعدام می باشند. این را که اپورتونیست های " کمیته مرکزی" زودتر فهمیده بودند و

اساساً این تئوری را وسیله خودکشی تشخیص داده بودند و آن‌ها نیز مانند "پویا" شهادت مبارزین را نه به گردن شهید کنندگان آن‌ها بلکه به گردن تئوری مبارزه مسلحانه انداخته‌اند و فاتحه آن را نیز خوانده‌اند: "پویان می‌نویسد: پنهان کاری یک شیوه دفاع است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان باقی خواهد ماند، پویان پیشنهاد می‌کند که برای حفظ سازمان‌ها باید آن‌ها را مسلح کرد. شاید سرنوشت سازمان‌های چریکی نی که نتوانستند باقی بمانند خود بهترین دلیل اثبات عدم صحت این نظر باشد. به نظر ما این اصل تشکیلاتی که سازمان‌های مخفی را با توسل به اسلحه حفظ کنیم اصل خطرناکی است که تنها نتیجه آشکار آن صدور حکم قتل سازمان مخفی است" (ص ۲۷).

۱- ستایش از جانبازی چریک‌ها:

البته اپورتونیست‌هایی که به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه می‌پردازند اگر همه سخنان خود را بی‌پرده بیان کنند و نیت خود را آشکارا بروز دهند از همان آغاز در میان مردمی که در سپاه‌ترین روزهای اختناق تنها چریک‌ها را در میدان مبارزه می‌دیدند و تنها امیدشان را به همین چریک‌ها بسته بودند، شنونده‌ای نمی‌یافتند. لذا بدون استثنا همه این منتقدین دروغ پرداز ضمن انتقاداتی که تقریباً همه چیز چریک‌ها را نفی می‌کنند و حتا وجودشان را برای نهضت کمونیستی زیان بار می‌دانند، سالوسانه به ستایش از فخرمندی‌های آن‌ها می‌پردازند و در شهادت‌شان اشک تمساح می‌ریزند تا خود را در هم دردی مردم شریک کنند و فرصت یابند زهر اپورتونیسم خود را به تن آن‌ها وارد کنند و از قضا مبتکر این روش هم اپورتونیست‌های "کمیته مرکزی" بودند: "از میان چریک‌های خلق کسانی برخاستند که با نثار جان از هدف‌های خویش دفاع کردند و تردیدی باقی نگذاشتند که عناصر فداکار و میهن پرست و خواستار ایرانی آباد و آزادند و این امر نمی‌تواند حس احترام نسبت به آنان را برنیا نگیزد. اما احساس اصلی هر عنصر انقلابی در چنین مواقعی بیش از احترام تأثر است و تأسف این که چنین عناصر فداکاری جان خود را در راهی باختند که در بهترین حالت بی‌حاصل و در واقع به ضرر منافع خلق است. آنان که به این حقیقت واقفند احساس مسئولیت سنگین را می‌کنند که باید کوشید مبارزین راه خلق در این راه بی‌سرانجام گام نهند و وظیفه خود می‌دانند علیه نظریات و عقایدی که مبارزین را به بی‌راهه می‌کشاند بی‌امان بچنگند" (ص ۲۲).

به هر حال این‌ها هستند عمده‌ترین انتقاداتی که در همان آغاز مبارزه مسلحانه از طرف "کمیته مرکزی" متوجه تئوری راهنمای این مبارزات شد و از طریق پخش آن از رادیو و نشریات این حزب سعی شد در جریان این مبارزات کارشکنی صورت گیرد. این انتقادات به اصطلاح مارکسیستی در زمانی از بلندگوهایی که در اختیار "کمیته مرکزی" قرار داشت پخش می‌شد که بلندگوهای رژیم پهلوی نیز به سخت‌ترین حملات تبلیغاتی علیه چریک‌های فدایی خلق و سایر مبارزین مسلح دست زده بودند. ولی به هر حال "حفظ سلامت" جنبش و "نجات" مارکسیسم-لنینیسم شاید این عمل را توجیه کند. همان‌طور که مسلماً برخورد اپورتونیست‌هایی که امروزه با به اصطلاح انتقاد از مبارزه مسلحانه چه از بیرون و چه از درون سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران سعی در از هم پاشیدن آن دارند با همان لفافه‌های کمیته مرکزی خائن حزب توده توجیه می‌شود. آیا این اپورتونیست‌ها نمی‌دانند که نام چریک‌های فدایی خلق یادآور رزمنده‌ترین مبارزین خلق ما و پرولتاریا است؟ آیا آن‌ها نمی‌دانند که هر لطمه‌ای که به این جریان وارد شود ناگزیر به پرولتاریا وارد شده است؟ چگونه کسانی که خود را مدافع پرولتاریا قلمداد می‌کنند این چنین آگاهانه در راهی که به خیانت منجر شود قدم می‌گذارند؟ مسلماً آن‌ها همه این‌ها را می‌دانند ولی مسئله بر سر این است که این‌ها به منافع پرولتاریا نمی‌اندیشند، بلکه منافع پرولتاریا را دستاویز تنگ‌نظری‌های قشری و گروهی خود می‌کنند و با شادمانی ترهات جدید مرکزیت اپورتونیست سازمان را دال بر روش انقلابی می‌دانند.

ما در این جا خطوط کلی انتقادات کمیته مرکزی را طرح کردیم تا خواننده بتواند به راحتی دریابد که اپورتونیست‌های جدید در این زمینه چه نوآوری‌ئی کرده‌اند و در قسمت دوم این جزوه خواهیم دید که راه‌هایی که آن‌ها برای درمان مشکلات نهضت و نجات آن از "سؤنحرفات منشی چریکی" ارائه می‌کنند تا چه حد به نسخه‌های "کمیته مرکزی" شبیه است.

بخش دوم

مقدمه

همان‌طور که در قسمت قبل دیدیم بلافاصله بعد از آغاز مبارزه مسلحانه، تئوری راهنمای این مبارزه مورد هجوم اپورتونیست‌های "کمیته مرکزی" قرار گرفت و در گرما گرم جنگ بی‌امان چریک‌های فدایی و سایر مبارزین مسلح با رژیم مزدور امپریالیسم، از طریق برنامه‌های رادیویی و غیره سعی شد با بی‌اعتبار و غیراصولی جلوه دادن این مبارزه در نظر توده‌ها در کار آن کارشکنی کند. اگر توجه کنیم که دوران مرحله ابتدایی این مبارزه خواهان حمایت معنوی مردم بود تا به تدریج به "حمایت معنوی" تبدیل شود، می‌توان فهمید که "کمیته مرکزی" نقطه حساسی از جنبش را مورد حمله قرار داده بود.

ولی این حملات که در آغاز "کمیته مرکزی" تا حدی به موفقیت آن‌ها اطمینان داشت، در مقابل، موج عظیم حمایت معنوی مردم که به صورت پیوستن تعداد روزافزونی از آگاه‌ترین عناصر خلق به جنبش مسلحانه مادیت می‌یافت همه این تبلیغات را بی‌اثر کرد و برای مبلغین آن جز رسوایی نتیجه دیگری نداد.

ولی حمله به تئوری مبارزه مسلحانه با یکی دو سال فاصله از "کمیته مرکزی" توسط سایر اپورتونیست‌های بی‌عمل که جریان این مبارزه را نافی وجود خویش می‌دیدند، آغاز شد. این‌ها به مبارزه مسلحانه حمله می‌کردند، اثر آن را در جامعه ما نفی می‌کردند و آن را غیراصولی و غیرمارکسیستی می‌خواندند، صرفاً برای این که وجود خود را توجیه کنند و بی‌عملی و درازگویی خود را عین مارکسیسم-لنینیسم جلوه دهند. این‌ها گرچه در انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه و جریان عملی آن از همان شیوه‌ها و اصول "کمیته مرکزی" استفاده می‌کردند ولی برای موفقیت خود در این مبارزه دلیلی می‌شناختند که معتقد بودند "کمیته مرکزی" فاقد آن است و آن این بود که "کمیته مرکزی" با آن سابقه فضیحت بار در موقعیتی قرار نداشت که توده‌ها حرفش را باور کنند ولی ما که بحمدالله سابقه مبارزاتی نداریم و چهره مان در عمل برای توده‌ها شناخته شده نیست، پس کافیست که در حرف خود را هوادار معصوم جنبش خلق جا بزنیم و نقش پزشکانی را بازی کنیم که گویا می‌خواهند به معالجه دردی بپردازند که آن را در بیمار تشخیص داده‌اند.

اما این‌ها اگر این مزیت را بر حزب توده داشتند که سابقه‌شان سفید بود، در عوض این نقص را هم نسبت به این حزب داشتند که بلندگوئی چون "بیک ایران" و جای امنی چون کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی در اختیارشان نبود و شرایط آن زمان ایران نیز دشوارتر

و " خطرناک تر" از آن بود که تحلیل " مارکسیستی- لنینیستی" اینان به " روشنفکران مارکسیست- لنینیست" تکلیف ورود به میدان را بکند. مگر نه این است که یکی از مهم ترین خصائص یک مارکسیست- لنینیست آن است که بفهمد چه وقت نیروی خود را وارد میدان مبارزه قطعی کند؟ (۲۴) .

به هر حال چنین شد که تا همین اواخر که زمینه کاملاً برای مبارزات این " مارکسیست- لنینیست های واقعی" فراهم شد، کسی از وجود و عقایدشان باخبر نشد جز آن ها که به نحوی با انتشارات خارج از کشور تماس داشتند.

ولی در این مورد که کار این دسته از حزب توده هم کم تر گرفت دو دلیل دیگر وجود داشت و آن این که اول هر چه تلاش کردند سخنی بگویند که پیش تر از آن " کمیته مرکزی" بهتر از آن ها بیان نکرده باشد، نتوانستند و دیگر آن که حتا به اندازه حزب توده هم نمی توانستند برنامه عملی ارائه دهند. مثلاً یکی از آتشین ترین منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه در کتاب " مسائل سوسیالیسم" (رگان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر- شماره اول- زمستان ۱۳۵۲) پس از آن که با قضاوت هایی از این نوع که: " به اعتقاد ما نفوذ مشی چریکی در بخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزان چریک از سه عامل زیر ناشی می شوند: دوران چریکی طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی- اجتماعی انقلاب، تأثیر تجربه کوبا" (ص ۸) (۲۷)، علت ابتلا به بیماری مشی چریکی را نشان می دهد و با جملاتی از این قبیل که: " رفیق احمدزاده بررسی ها و توضیح نظرهای خود را در امر رابطه مبارزه مسلحانه با کار سیاسی و بسیج توده ها گرچه به درستی کار سیاسی و بسیج توده ها را شرط پیروزی مبارزه مسلحانه می داند، اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن یعنی حزب کمونیست جدا می کند..." (۲۸) عوارض این بیماری را نشان می دهد و خواننده را کاملاً آماده می کند تا راه درمان این بیماری و طریق صحیح مبارزه را از او بشنود. ولی وقتی کار به این جا می کشد، نویسنده دقیق و موشکاف که در کوچک ترین اشتباهات مشت حریف خود " رفیق احمدزاده" را باز می کند! به موجودی کلی باف تبدیل می شود که جنگ اول را بهتر از صلح آخر می داند و بلافاصله پس از طرح این سؤال که پس چه باید کرد؟ با ذکر جمله ای به طور کلی امید واننده را از خود قطع می کند و به وی می فهماند که فقط وظیفه رد " مشی چریکی" را برعهده خود می داند نه وظیفه ارائه طریق جدید آن. جمله این است: " اما این که گام های عملی معینی که امروز باید برداشته شود دقتاً کدامند، این که به طور مشخص چگونه باید به بسیج و سازمان دهی توده ها دست زد و با کدام گام های عملی معینی باید انرژی انقلابی توده ها را به کار انداخت، همه مسائلی است که باید براساس وضعیت و موقعیت هر گروه و طبق امکانات و شرایط مشخص محیط عمل معین شود." (ص ۴۲) (۲۹) و ادامه می دهد: " هدف ما در این نوشته نه اظهار نظر درباره این شیوه های عمل مشخص. چیزی که در هر حال در امکان و صلاحیت ما نیست، بلکه روشن ساختن آن خطوط عامی است که مجموع این اشکال و فعالیت های عملی مشخص باید براساس و در چارچوب آن انجام گیرد، نشان داد آن مبنای و احکام و اصولی است که باید پایه استوار کار و مبارزه هر گروه مارکسیستی قرار گیرد. هدف ما این است که در همین حدود در پرتو این احکام اصولی و خطوط عام (۳۰) نظرات موجود در گروه های انقلابی ایران را مورد بررسی قرار دهیم و نادرستی مشی چریکی و نظریه مبتنی برانجام مبارزه مسلحانه به اتکا یک موتور کوچک که از روشنفکران انقلابی بدون توده های زحمت کش، بدون رهبری پرولتاریا و سازمان آن و بدون تئوری انقلابی راهنما را نشان دهیم" (تکیه روی کلمات از ما است- ص ۴۲) .

به این ترتیب نه حملات حزب توده و نه حملات این اپورتونیست ها، هیچ یک نتوانست خطری جدی برای تئوری مبارزه مسلحانه باشد. ولی نحوه انتشار آثار رفیق جزینی در درون جنبش مسلحانه و برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه در درون این جنبش با خط مشی که از طرف رفیق جزینی عنوان می شد و دید او از ساخت طبقاتی جامعه و تحولات تاریخی آن و مسائل تاکتیکی و استراتژیک مبارزه، برای تئوری مبارزه مسلحانه وضع بغرنجی را پیش آورد که سرانجام به بن بست تئوریک کشید که وقتی با اپورتونیسم عملی مرکزیت جدید سازمان درآمیخت، سازمان چریک های فدایی خلق ایران را دچار بحرانی عمیق کرد (۳۱) که هم اکنون دست به گریبان آن است. از این رو وظیفه چریک های فدایی خلق است که از طریق مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک با اپورتونیسم در تمام سطوح و دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه در مقابل حملات اپورتونیست ها و انطباق تئوری بر شرایط کنونی و مخصوصاً و مهم تر از همه با طرح برنامه عملی، بار دیگر برای جنبش کمونیستی و به طور کلی برای جنبش خلق راه گشائی کنند.

وضع رفیق جزینی با وضع این گونه منتقدین از تئوری مبارزه مسلحانه کاملاً متفاوت بود. رفیق جزینی دارای یک سابقه مبارزاتی مثبت بود و شور مبارزاتی او برای هیچ کس قابل انکار نبود. پیش از اسارت جزو اولین کسانی بود که در صدد تدارک مبارزه مسلحانه برآمد. پس از آن که این مبارزه سرانجام در سال ۴۹ آغاز شد، با شور و اشتیاق از آن استقبال کرد و با تمام هم خود کوشید تا از زندان به آن کمک رساند. در این دوره بود که او نظرات خود را که البته با تئوری مبارزه مسلحانه اختلافات اصولی داشت به بیرون فرستاد. جنبش مسلحانه نیز از این آثار استقبال کرد و وسایل انتشار آن ها را فراهم نمود. رفیق جزینی جان خود را بر سر این امر گذاشت. آری، وضع رفیق جزینی با منتقدین مبارزه مسلحانه تفاوت بسیار داشت. او دیگر آن منتقد بی عملی نبود که سال ها پیش از میدان مبارزه گریخته باشد و حالا هم زمان با شاه مشغول مبارزه تبلیغاتی علیه چریک ها باشد. او دیگر آن منتقد بی عملی نبود که بدون هیچ گونه برنامه تاکتیکی و استراتژیک به انتقاد از مبارزه مسلحانه بپردازد. رفیق جزینی در میدان مبارزه با برنامه تاکتیکی و استراتژیک خاص خود دست به قلم می برد ولی به هر حال تحلیل او از تحولات ایران و از استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه با تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه از این مسائل تفاوت اصولی داشت و این دو جریان ایدئولوژیک در داخل جنبش مسلحانه می بایست به نحوی سالم در مقابل هم قرار می گرفتند و مسلماً با یک مبارزه ایدئولوژیک سالم تئوری مبارزه مسلحانه همان طور که در قسمت اول این نوشته گفتیم بیش از پیش غنا می یافت. ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت، نه رفیق جزینی در آثار خود مستقیماً نظرات خود را در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار داد و نه هواداران تئوری مبارزه مسلحانه به مبارزه ایدئولوژیک با نظرات رفیق جزینی برخاستند.

این وضع که با وجود شرایط اختناق روز به روز بر وخامت اش افزوده می شد، وقتی با این واقعیت در آمیخت که پس از سال ۵۵ هم رفیق جزینی و سایر رفقاییش به شهادت رسیده بودند و هم کادریهای باسابقه و مجرب هوادار تئوری مبارزه مسلحانه به شهادت رسیدند، " بن بست" " بحران کنونی" به وجود آمد و در حال حاضر از لحاظ ایدئولوژیک این وظیفه را در مقابل چریک های فدایی خلق قرار داد که با یک مبارزه ایدئولوژیک سعی کنند بار دیگر برای جنبش راهگشایی نمایند و مسلماً اگر آن ها به این کار قادر نباشند، هیچ نیروی دیگری در جنبش کمونیستی فعلی ما قادر به انجام آن نیست.

اپورتونیسم با سؤاستفاده از نظرات رفیق جزینی سعی کرد خون تازه ای وارد رگ های خود کند و از موضعی قوی تر به تئوری مبارزه مسلحانه بتازد. دسته ای از اپورتونیست ها که خود را هوادار سخت نظرات رفیق جزینی می دانند تنها اضافه می کنند که رفیق جزینی گویا فقط یک اشتباه داشته است و آن هم این که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه مبارزه ضدامپریالیستی می پذیرفته، در حالی که تاکتیک طبیعتی موقتی دارد و مثلاً در شرایط کنونی دیگر تاکتیک مسلحانه نمی تواند محور باشد. (۳۲) این ها با همین قدر انتقاد از نظر رفیق جزینی قادرند تا آن را به پوششی برای اپورتونیسم خود تبدیل کنند. امروز ما در جنبش با افراد زیادی روبرو می شویم که خود را هوادار نظرات رفیق جزینی می دانند (۳۳)، ولی در میان این هواداران که رفیق جزینی را به طور درست می پذیرند کسی را نمی بینیم که قاطعانه از مواضع مبارزه مسلحانه در مقابل خیل عظیم اپورتونیست ها دفاع کند. در نتیجه به اپورتونیست ها که به این دلیل

رفیق جزئی را پوشش خود قرار داده اند که بتوانند در سخنرانی و نوشته های خود با ذکر این جملات که " نظرات رفیق مسعود را رفیق بیژن رد کرده است" گریبان خود را از عواقب نظری و عملی برخورد جدی با تئوری مبارزه مسلحانه رها سازند، کمک شایانی می کنند و عملاً در جبهه آن ها قرار می گیرند. به هر حال وضع چنین است و اپورتونیسم که از سال ها پیش مشغول تجمع قوا و منتظر فرصت بود، با تمام قوا به میدان آمده و از هر سو به مبارزات مسلحانه ای که چه از طرف کمونیست ها و چه از طرف سایر نیروهای خلق در نه سال گذشته صورت گرفت، می تازد. مبارزه ای که آن چنان ضرباتی بر پیکر رژیم پهلوی این محبوب ترین سگ زنجیری امپریالیسم وارد کرد که این رژیم که در سال پنجاه همه برایش عمری طولانی پیش بینی می کردند و خود با امیدواری جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را ترتیب داد و در آستانه آن پنج تن از مبارزین مسلح گروه آرمان خلق را به تیر اعدام بست، در سال ۵۷ دچار چنان بحرانی شد که دیگر با هیچ وسیله ای نجات آن برای امپریالیسم میسر نگردد. (۳۴)

حملات اپورتونیست ها به مبارزه مسلحانه در حال حاضر بزرگ ترین خطری است که جنبش کمونیستی ما را تهدید می کند. این حملات از یک سو متوجه نفی گذشته و حتی زیانبار خواندن آن است و از سوی دیگر (و این خطر بزرگ تر است) سعی دارد جنبش کمونیستی را به راه های مسالمت آمیز و رفرمیستی بکشاند و آن را از مبارزات قهرآمیز خلق جدا کند و به امپریالیسم فرصت دهد تا بار دیگر پس از فائق آمدن بر بحران هایی که فعلاً حاکمیت او را در کشور ما متزلزل کرده، به راحتی این جنبش را سرکوب کند و بار سکوتی سنگین و طولانی را به خلق ما تحمیل نماید.

ما در قسمت قبل دیدیم که چگونه حزب توده، مبارزه مسلحانه را "خطرناک" و نهایت امر زیانبار دانست. اکنون ببینیم که سرکرده اپورتونیست های کنونی یعنی "سازمان پیکار" که به ما اطمینان می دهد حسابش با حساب اپورتونیست های حزب توده جدا است، چه می گوید: "... باید میان این انتقادات (انتقادات "سازمان پیکار" به "مشپی چریکی") و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویزونیستی صورت می گیرد مرزبندی نمود و خط فاصل روشنی میان آن ها کشید (از جزوه " نقدی بر پیش به سوی مبارزه آیدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی" از انتشارات "پیکار" در فروردین ۵۸). در مورد زیان مبارزه مسلحانه می گوید: "... مشپی سیاسی استراتژیک "مبارزه مسلحانه پیشتاز" نه به دلیل وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب، بلکه به دلیل ماهیت اساساً سکتاریستی و جدایی طلبانه اش از مبارزه و حرکت توده ها، به دلیل تحمیل اراده روشنفکران انقلابی جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها و به دلیل تحمیل اراده و وارونه نمودن نقش توده ها و روشنفکران انقلابی در انقلاب، به دلیل مخدوش ساختن مضامین کار سوسیال دموکراتیک و فعالیت تربیتی و آگاهانه در بین طبقه و توده ها به دلیل جاننشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده به جای سازمان پرولتری، به دلیل نفی نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و نادیده گرفتن ضرورت همزمنی اش در این انقلاب و ... به این دلایل است که این مشپی انحرافی و غیر پرولتری است." (۳۵) (از اطلاعاتیه "بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" در ۱۳۵۷ ص ۸)

این است نهیلیسمی که با نام مارکسیسم به اپورتونیست ها امکان می دهد حاصل یک دوره کامل از مبارزات بهترین عناصر روشنفکری خلق را در آن شیوه مبارزه ای که پس از ۱۷ سال، بن بست مبارزه را درهم شکست یک باره نفی کنند و آن را برای پیش برد مسیر انقلاب حتا زبان بار و "انحرافی" بدانند.

آیا می توان بین " این انتقادات" و " آن انتقادات" که " از مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویزونیستی" صورت می گیرد " مرزبندی" نمود و " خط فاصل روشنی کشید"؟ ما دیدیم که " کمیته مرکزی" درست عین همین انتقادات را به " مشپی چریکی" وارد کرد و " سازمان پیکار" در نوشته بالا قبول دارد که این گونه انتقادات از " مواضع ناسالم اپورتونیستی - اکونومیستی و به خصوص رویزونیستی صورت گرفته"، پس چرا توقع دارد وقتی همان سخنان را خود او تکرار می کند، ما بین آن ها و این سخنان " مرزبندی" کنیم و " خط فاصل روشنی" بین آن ها بکشیم. معیار ما برای این مرزبندی چیست؟ آیا انتقادات حتا از نظر جمله بندی شبیه نیستند؟ و اگر در عمل روزمره هم هر دو در یک مسیر حرکت می کنند، پس به چه دلیل بین آن ها " مرزبندی" کنیم. این است نحوه برخورد اپورتونیست ها با یک دوره از مبارزات پیشقراولان خلق ما.

اما اگر خطر این ها به انتقاد از گذشته پایان می یافت، چندان مسئله ای نبود. خطر این اپورتونیست ها مخصوصاً در آن جاست که نهضت خلق ما را که در معرض شدیدترین ضربات نظامی امپریالیسم قرار دارد به خواب خرگوشی مبارزات صنفی و محدود سیاسی فرو می برد تا زمانی که امپریالیسم برای وارد آوردن ضربه نهایی به آن آمادگی کامل پیدا کند و آن گاه اپورتونیست ها که موقتاً معرکه گردانی میدان مبارزه را به عهده دارند باز از صحنه مبارزه غیب شان می زند و نیستند که کفاره گناهان خود را پس دهند و این خلق ما است که باید تمام نتایج فاجعه بار آن را برای مدتی طولانی تحمل نماید. در سال ۴۹ حزب توده پس از انتقاد از مبارزه مسلحانه، شیوه صحیح مبارزه را به همان صورتی فرمول بندی می کند که سال ها پیش کرده بود و پانزده سال می گذشت که راهنمای هیچ گونه عملی قرار نگرفته بود و سرکرده اپورتونیست های فعلی عیناً همان برنامه را با اندک تغییری در الفاظ چنان عنوان می کند که گویی کشف تازه ای است و در نهضت بی سابقه بوده است. در زیر ابتدا شیوه " صحیح" مبارزه را از نظر حزب توده که سال هاست به صورت ترجیع بند از طرف این حزب تکرار می شود و سپس شیوه " صحیح" مبارزه را از نظر " سازمان پیکار" در سال ۵۷ می آوریم و مقایسه و " مرزبندی" بین آن ها را به عهده خواننده می گذاریم.

کیانوری در " پیام به چریک های فدایی خلق" صفحه ۲۵ در مورد شیوه صحیح مبارزه (البته لازم نیست گفته شود در چه زمانی، این نسخه ایست که ظاهراً در هر شرایطی می توان آن را بیچید) می گوید: " باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات بیهوده و در دو راه اساسی به کار انداخت: یکی در راه افشای رژیم و بسیج نیروهای انقلابی و به ویژه در آن چه که مربوط به مارکسیست- لنینیست ها است در جهت آماده ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است. دیگری در راه جمع آوری و تمرکز خونسردانه و باحوصله و بدون شتاب نیروها برای وارد آوردن چنان ضربه هایی به نقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها به سود نیروهای انقلابی تغییر محسوس به وجود آورد و در شرایط مساعد شاهرگ دشمن را ببرد و امکان تظاهر وسیع ناخشنودی توده های مردم را به وجود آورد." وی در صفحه ۱۶ همین پیام نیز در همین مورد چنین می گوید: " اگر حزب پیشاهنگ طبقه کارگر که باید کمیته متناسب و کیفیتی کاملاً انقلابی داشته باشد بتواند از همه نیروهای بالفعل و بالقوه انقلاب به بهترین وجهی بهره برداری کند، درست ترین شعارها را برای تجهیز مردم و صحیح ترین راه ها را برای گسترش مبارزه برگزیند از همه شیوه های مبارزه و امکانات موجود استفاده نماید و کار وسیع توده ای را در صورت امکان (۳۶) با آن گونه اعمال قهرانقلابی که بتواند در لحظه مناسب ستاد دشمن را متلاشی سازد، تلفیق کند می تواند حتا با نیروی کم و محدودی در پیشاپیش جنبش خلق فرار گیرد و آن را به سوی پیروزی رهبری کند." (تکیه روی کلمات از ما است).

این برنامه را که شاید از زمان پیدایش حزب توده تا کنون همیشه حاضر و آماده در نهضت ما موجود بوده مقایسه کنید با برنامه " سازمان پیکار". در صفحه ۱۸ اطلاعاتیه بخش مارکسیستی- لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران در مهر ماه ۵۷ آمده است: " سازمان

ما اصلی ترین وظیفه خود و کلیه نیروهای مارکسیست-لنینیست را در شرایط فعلی، مبارزه برای ایجاد حزب طراز نوین و انقلابی طبقه کارگر، حزب کمونیست ایران، می داند. امری که در حال حاضر در تحقق این وظیفه- ایجاد حزب کمونیست ایران- اهمیت می برم و عمده دارد عبارتست از ایجاد پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر که این امر تنها از طریق شرکت فعال در مبارزات روزمره طبقه کارگر هدایت، تشکل و ارتقا این مبارزات و تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک در میان طبقه میسر است." سپس در همین بیانیه و در همین زمینه در صفحه ۱۹ می افزاید: " سازمان ما بر این اعتقاد است که مضمون اصلی ی فعالیت مارکسیست - لنینیست ها در میان طبقه ی کارگر، تبلیغ و ترویج حول جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ی خلق های ایران و اهمیت و وظیفه نقش طبقه ی کارگر در آن، کوشش برای جلب هر چه بیشتر طبقه ی کارگر به شرکت در این جنبش در عین پیشبرد و ارتقا مبارزات سوسیالیستی اش، تحقق شرکت متشکل، مستقل، سیاسی و انقلابی (۳۷) طبقه ی کارگر در جنبش دموکراتیک و قرار گرفتن در رأس آن تشکیل داده و آن را به عنوان می برم ترین و فوری ترین گام تدارک عملی قیام و مبارزه ی مسلحانه ی توده ای میداند" (تکیه روی کلمات از ما است).

تا جایی که به وظیفه "انقلابی" مارکسیست-لنینیست ها مربوط می شود تفاوت محسوسی بین این دو برنامه موجود نیست.

به هر حال اپورتونیسیم راست همواره در نهضت ما همین یک قدم کوچک و همین " می برم ترین و فوری ترین گام" را بین " وظایف کنونی" و " تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده ای" حفظ نموده و همواره همین را دستاویز بی عملی و خرده کاری خویش قرار داده و اتفاقاً تئوری مبارزه مسلحانه به قصد افشای همین حیلۀ جنگی اپورتونیسیم راست برای گریز از مبارزه جنگی و تدوین تئوری راهنمای " تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده ای" به وجود آمد.

به هر صورت چریک های فدایی خلق اگر بخواهند در این شرایط وظیفه ای را که تاریخ بر دوش آن ها نهاده انجام دهند باید این اپورتونیسیم را افشا کرده ماهیت ضدانقلابی و ضد مارکسیستی-لنینیستی آن را به توده ها نشان دهند و با دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه به انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط کنونی پرداخته و مخصوصاً با در پیش گرفتن خط مشی انقلابی در عمل اپورتونیسیم ها را از نهضت انقلابی خلق منزوی کنند و مخصوصاً نگذارند که این اپورتونیسیم ها که ماهیتاً با اپورتونیسیم های " کمیته مرکزی" نه از لحاظ شیوه های کار عملی و نه از لحاظ برخورد تئوریک با مسائل جنبش تفاوتی ندارند یا جملاتی از این قبیل: " در واقع می توان گفت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما کفاره اپورتونیسیم راست و رفرمیسم سازش کارانه حزب توده و دیگر جریانات رفرمیسم بورژوازی را با یک جریان ماجراجویانه و چپ که در عین حال عکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سال ها بود پس داد." (ص ۱۱، جزوه تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران- " سازمان پیکار" فروردین ۵۸) چنان جلوه دهند که گویا به جریانی مستقل تعلق دارند که نه دستش به گناه های اپورتونیسیم راست آلوده است و نه به شیطنت های " ماجراجویانه" چپ دست زده است.

فصل اول

نظری به خصوصیات کار منتقدین کنونی (۳۸) مبارزه مسلحانه

پیش از ورود به سایر مباحث، باز نظری به شیوه کار منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه بیفکنیم. پاره ای از این شیوه ها را پیش از این دیده ایم ولی یادآوری آن ها و اضافه کردن پاره ای حواشی در این جا خالی از فایده نیست.

دیدیم که یکی از خصوصیات منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه این است که همگی سخت با " کمیته مرکزی" مخالفند و آن را "اپورتونیسیم" و به خصوص " ریزونیست" می دانند ولی در عین حال از خوان تئوریک که او گسترده لقمه برمی گیرند و در حالی که به ولینعمت خود ناسزا می گویند، رد پای را که برجا می ماند مخفی می کنند. آن ها گاه به این میراث تئوریک " کمیته مرکزی" به طور کلی استناد می کنند و این بهترین راه و سالم ترین شکل استفاده از آن گنجینه تئوریک!! است، بدون این که احتمال لو رفتن رابطه در میان باشد. مثلاً وقتی سازمان پیکار اعلام می کند که: " از آن جا که تا به حال مطالب بسیاری در نقد و بررسی مشی چریکی در سطح جنبش کمونیستی انتشار یافته و بسیاری از نکات محوری و با اهمیت آن مورد انتقاد قرار گرفته است ما دیگر ضرورتی در ورود به همان بحث ها نمی بینیم." (ص ۴۱) دقیقاً به همین شیوه عمل می کند و به طور ضمنی می پذیرد که " نکات محوری و با اهمیت " تئوری مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و از سیاق مطلب نیز پیداست که تمام نتایج این نقد و بررسی مورد قبول " سازمان پیکار" است. پس ما حق داریم بین آن موروثان و این وارثین رابطه نسبی نزدیکی ببینیم و این دشنام ها را نیز زائیده نوعی اختلافات خانوادگی تلقی کنیم.

ولی وضع نویسنده جزوه " تئوری پیشاهنگ" که به سبک فلاسفه افلاطونی چنان سخن می گوید، که گویی همه عالم چون موم در دست او است و کلید همه معضلات را در دست خود دارد، از این هم جالب تر است، او از مرده ریگ تئوریک " کمیته مرکزی" به نحوی فیلسوفانه استفاده می کند. اگر دیگران در چهره طبیعی جلوه می کردند که بر سر بیمار خود " مشی چریکی" می روند تا درد او را تشخیص دهند و مرگ قریب الوقوعش را به همفکران خود بشارت دهند، نویسنده فاضل جزوه " پیشاهنگ" چون پزشکی که بر سر جسد آمده تا ثابت کند مرگ در اثر عوارض طبیعی صورت گرفته است، با تئوری مبارزه مسلحانه برخورد می کند و از تجربه " کمیته مرکزی" در این زمینه استفاده می نماید. وی که از " دیرآمدگان" مورد نظر رفیق اشرف هم دیرتر وارد صحنه شده حق دارد که هنگام تقسیم حلوای این تئوری از راه برسد و با شادمانی اعلام کند: " رد مشی چریکی شاید دیگر در کشور ما ارزش تئوریک نداشته باشد." (۳۹) (ص ۳ جزوه فوق الاشاره از سلسله بحث های راه کارگر- ۱). وی همه را کنار می زند تا خودش " چارچوب کلی آن را در هم بشکند و بنیاد استدلال های آن را مورد چون و چرا قرار دهد." (ص ۲ همان جا) زیرا " کسانی که این تئوری را کنار گذاشته اند هنوز درکی روشن از تئوری پیشاهنگ مارکس و لنین ندارند." (همان جا ص ۱) و او به میدان می آید تا ظاهراً نگذارد " طرفداران اصلی این تئوری" که " هر چند گویا در حقانیت آن به تردید افتاده اند چیزی " از این تئوری " را " نجات دهند." (همان جا ص ۱).

و همه این کارها در حق تئوریتی صورت می گیرد که به قول خود نویسنده " رد" آن دیگر " ارزش تئوریک" ندارد یعنی پیش از این به هر حال رد شده یا توسط " کمیته مرکزی" یا در عمل. ولی معلوم نیست که چرا این نویسنده فاضل که دانش بیکران شان از تک تک جملات فاضلانه این جزوه هویداست قلمرو دیگری را که لاقول " ارزش تئوریک" داشته باشد برای تبعات عالمانه خود انتخاب نمی کند و با همه فضل و دانش بیکران خود در سراسر این جزوه به چوب زدن مرده مشغول می شوند و تئوری مردود را البته به شکلی محدود و فقط در زمینه برداشت این تئوری از پیشاهنگ (۴۰) دوباره رد می کنند. البته وقتی موضوع کار این فاضل به این صورت رد امر مردود انتخاب شد دیگر نباید منتظر باشیم که سخن تازه ای از وی بشنویم. او با تمام فضل و کمال خود در بهترین حالت ناگزیر است همان سخنانی را تکرار کند که

پیش از وی و با ادعای کم تر از وی و با جملاتی روشن تر از وی حزب سازمان " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" در جزوه گواربسم و کاستریسم بیان کرده اند.

خصوصیات دیگر منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آنست که هنگام انتقاد از این تئوری به همان صورتی عمل می کنند که مانو آن را یکی از خصوصیات تظاهر لیبرالیسم می دانست و آن اینست که این منتقدین که در مورد تئوری مبارزه مسلحانه ظاهراً سخت گیر و غیرقابل گذشت می نمایند در مورد خودشان سخت سهل انگار و مسامحه کار می شوند.

ما در مقدمه همین قسمت دیدیم که چگونه نویسنده " مسائل انقلاب و سوسیالیسم" در حالی که خود به هیچ وجه نمی دانست شیوه صحیح مبارزه چیست، با دقت و موشکافی تمام با تکیه به " خطوط و اصول عام" از تئوری مبارزه مسلحانه انتقاد می کرد. تظاهر این اخلاق را در نزد اپورتونیست های دیگر نیز می توان یافت. در جای دیگر نشان دادیم که چگونه " سازمان پیکار" و گروه دنباله رو او یعنی گروه " حیدر عمواعلی" با آن که اذعان داشتند به موقع و در حد امکانات خود نیز در قیام شرکت نکرده اند، ولی این ها هنوز هنگام اشاره به خود از عبارت " ما کمونیست ها" با وجدانی راحت استفاده می کنند و این که در هنگامی که دست بردن به سلاح از نظر موازین اصول " مارکسیسم- لنینیسم معتقد به مشی توده ای" لازم بوده و باز هم آن ها دست به آن نبرده اند به هیچ وجه این تصور را برای آن ها پیش نمی آورد که شاید آن ها " کمونیست" و " روشنفکر پرولتاریا" نباشند. ولی هنگامی که می بینند مطابق اصول " مارکسیسم- لنینیسم معتقد به مشی توده ای" چریک های فدایی خلق پیش از وقت دست به سلاح برده اند در اطلاق عنوان " خرده بورژوازی رادیکال" به آن ها (البته به اقتباس از " کمیته مرکزی") تردید نمی کنند. همین وضع برای نویسنده ناشناس جزوه " برنامه پیشاهنگان پرولتاریا و چگونگی خرده بورژوایی کردن مارکسیسم توسط آنان" پیش آمده است.

ولی در این مورد نیز باز " کمیته مرکزی" گوی سبقت را از همه می رباید. نویسندگان توده ای(۴۱) بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک انشعاب گروه منشعب از چریک های فدایی خلق نمونه بسیار جالبی از این لیبرالیسم را نشان می دهند.

در این بیانیه هنگام انتقاد از این که مبارزه مسلحانه قادر نیست رهبری جنبش توده ها را به دست بگیرد از جمله آمده است: " تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه های توده های زحمت کش در خارج از محدوده پس از عقب نشینی سراسیمه اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پیشاهنگان از جنبش توده های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند این است ثمره ۶ سال " ترور فردی و بیش از ۱۰۰ انقلابی شهید و هزاران مبارز اسیر" (زینرویس ص ۳۷). این انتقاد به مبارزه مسلحانه از زبان یک " توده ای" و یا لاقول هوادار حزب توده چقدر عجیب است. اگر از عمر وی فقط ۶ سال می گذرد و این مبارزه هنوز نتوانسته آن چنان تشکیلاتی به وجود آورد که حتا بتواند مبارزات افراد متعلق به فشرها و طبقات گوناگون ساکن خارج از محدوده را در مقابل شهرداری متشکل و رهبری کند، از عمر حزب توده این تنها "حزب طراز نوین طبقه کارگر" که ۳۶ سال می گذرد، تظاهر به بارزترین شکل لیبرالیسم را می بیند. البته ما در این جا به این کاری نداریم که اصولاً چنین انتقادی بی اساس است و حتا یک پیشاهنگ سراسری و کاملاً متشکل در شرایط کاملاً دموکراتیک در مورد این که جنبش های موضعی و صرفاً اقتصادی که معمولاً افراد ناهمگون طبقات مختلف در آن شرکت می کنند، همیشه نمی تواند کار چندانی انجام دهد. البته حضور در محل و دادن رهنمودها، سعی در تشریح علل سیاسی و اقتصادی امر، این ها کارهایی است که می توان کرد و گویا چریک ها نیز " در حد امکانات" این کار را کرده اند ولی نمی توان توقع داشت که این گونه مسائل بلافاصله توسط پیشاهنگ به یک جنبش عمومی تبدیل شود.

مهم ترین خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه آن است که این منتقدین پیش از این که تئوری مبارزه مسلحانه را رد کنند، شکل تحریف شده ای از آن را به خواننده یا شنونده خود ارائه می کنند و به او اطمینان می دهند که تئوری مبارزه مسلحانه دقیقاً همین است که ما گفتیم. آن گاه به رد این تئوری ک خود ساخته می پردازند و دیگر بعید نیست که در بحثی که خود برمی انگیزند پیروز شوند. ما در فصول بعدی این جزوه شاهد انواع این تحریفات خواهیم بود. ولی در این جا به یک نمونه آن که از قضا توسط سرکرده اپورتونیست های کنونی یعنی سازمان پیکار صورت گرفته اشاره می کنیم. این سازمان که چنانکه قبلاً دیدیم به تئوری مبارزه مسلحانه نام " مشی چریکی" می دهد، اساساً تلقی خود را از این مشی به این صورت بازگو می کند: " به طور خلاصه و محوری ما مشی چریکی را به آن مشی نی می گوئیم که مبارزه را خارج از مدار مبارزه طبقاتی موجود در جامعه دنبال کرده و به طور مشخص تلاش در جهت دنبال کردن و تحمیل شکل خاصی از مبارزه (مبارزه مسلحانه پیشتان) به مبارزه توده ای موجود در جامعه دارد." (ص ۱۱- ۱۰ اطلاعیه بخش مارکسیستی- لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران، مهر ماه ۱۳۵۷). در این تعریف همه عناصر رد این مشی هم نهفته است. چگونه در جامعه طبقاتی ممکن است مبارزه ای " خارج از مدار مبارزه طبقاتی" صورت گیرد؟! این چریک ها چگونه موجوداتی هستند که توانستند به چنین مبارزه ای دست بزنند. پس اگر چنین بود چرا دیگر به مارکسیسم- لنینیسم و پرولتاریا می چسبند؟ خواننده ای که تعریف " مشی چریکی" را از زبان این ها می شنود، حق دارد در مورد عقل سلیم چریک ها دچار تردید شود (۴۲) و اتفاقاً یکی از خصوصیات منتقدین کنونی تئوری مبارزه مسلحانه این است که پس از آن که با این گونه تحریف ها از این مبارزه خواننده یا شنونده خود را در مورد سلامت عقل چریک ها دچار تردید کردند برای تقویت این تردید مطالبی در مورد جوانی و خامی آن ها مطرح می کنند. هم " سازمان پیکار" به این کار دست زد و هم " کمیته مرکزی" از همان آغاز چنین کرده است و مثل آن که خواسته باشد بار دیگر بر اپورتونیست های " سازمان پیکار" در این مورد پیشدستی کند در همان اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب بار دیگر این امر را مورد تأکید قرار داده است و در صفحه ۳ اعلامیه مزبور به صراحت گفته: " دریا که ارائه دهندگان این مبارزه جوانانی ناآگاه بودند".

خصوصیت دیگر منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه آنست که ضمن آن که برای عوام فریبی از جان بازی و قهرمانی مبارزان چریک یاد می کنند و آن را به ظاهر، مسلماً به دروغ می ستایند مراقبند که مبدا حتا یک اثر مثبت به این مبارزه نسبت دهند. مثلاً نویسنده کتاب " سخنی با پویندگان راه انقلاب" (۴۳) که به اصطلاح می خواهد به یک بررسی تاریخی و تفسیری از چگونگی پیدایش و تحول مبارزه چریکی دست بزند و ثابت کند که این مبارزات جز بدبختی و بی سامانی برای خلق ما به بار نیآورده، وقتی به این واقعیت می رسد که به هر حال مبارزه مسلحانه، مبارزات روشنفکری را از محافل روشنفکری و اطاق های درسته به میدان های جدیدی وارد کرد با ذکر این جمله که " اگر سال های آخر دهه ۴۰ را که تئوری جنگ چریکی دارد در وطن ما بین روشنفکران انقلابی جا می افتد در نظر بگیریم زمانی است که تازه پیشروترین گروه ها و سازمان های انقلابی مرحله کار محفلی خود- کار درون گروهی- را پایان داده و می خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند." (کتاب فوق الاشاره- بخش چرا در چنین بن بستی گیر کرده ایم ص ۳۱)، از مطلب می گذرد و او که در جزئی ترین و پیش پا افتاده ترین مسائل یک مقاله مفصل می نویسد، در توضیح چگونگی آماده شدن این محافل روشنفکری که " می خواهند فعالیت خارجی خود را آغاز کنند" کاملاً ساکت است، زیرا بررسی این امر به نفع بینش این نویسنده نیست. این بررسی اگر صورت می گرفت مسلماً به این نتیجه می رسید که پیدایش تئوری مبارزه مسلحانه مشکلات عملی جنبش را برای انقلابیون قابل حل نموده و امکان خروج از شکل محفلی و آغاز مبارزه خارج از محفل را فراهم کرده است (۴۴).

به هر حال این بود خلاصه ای از خصوصیات کار منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه.

"مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" و بعضی دیدگاه ها

اکنون می توانیم با اطمینان به این که خوانندگان ما کم و بیش منتقدین کنونی مبارزه مسلحانه را می شناسند به تشریح مبارزه مسلحانه و پاسخگویی به پاره ای از مهم ترین انتقادات آن ها بپردازیم. البته احتمالاً در این بخش و بخش آینده که پای تشریح شرایط اقتصادی- اجتماعی و آن شرایط عینی در میان است که تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس آن ها استوار است، احتمالاً با این منتقدین برخوردی نخواهیم داشت زیرا که آن ها کم مایه تر از آنند که کار خود را از این سطح شروع کنند (۴۵) و اساساً مگر یکی از خصوصیات این منتقدین آن نبود که تئوری مبارزه مسلحانه را تحریف کنند، آن را مثله و محدود نمایند تا بتوانند آن را در نظر خوانندگان و یا شنوندگان خود سطحی و غیرقابل تعمق جلوه دهند و به خواننده یا شنونده خود چنین القا کنند که اگر چیز تازه ای هم در این تئوری باشد همانست که از کتاب "انقلاب در انقلاب" رژی دبره رونویس شده.

ولی واقعیت آن است که تئوری مبارزه مسلحانه بر حدود ۴ سال کار تئوریک شبانه روزی گروه رفیق مسعود استوار است. در طول این مدت با توجه به اسناد و آمار موجود و برخورد عینی و بررسی ساخت طبقاتی جامعه و مطالعه تاریخ ایران و مخصوصاً تاریخ معاصر ایران در پرتو مارکسیسم- لنینیسم انبوهی از تحلیل ها و نوشته ها به وجود آمد که جمع بندی آن ها در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" منعکس است. ولی متأسفانه اکثر این نوشتجات در یورش های پلیس از بین رفت (۴۶) اما به هر حال کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" در صورتی که با دقت مورد مطالعه قرار گیرد نشان دهنده اهمیت کار تئوریک بی سابقه ای است که قبل از کار مسلحانه توسط رفقای بنیان گذار سازمان چریک های فدایی خلق انجام شده.

رفیق مسعود در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" می نویسد: در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که با تضاد نظام موجود یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می گردد. مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد (۴۷).

با توجه به این رهنمود اساسی تحلیل اوضاع اقتصادی- اجتماعی جامعه نشان می داد که با خارج شدن روسیه پس از انقلاب اکتبر از صحنه رقابت امپریالیستی در ایران و با کودتای اسفند ۱۲۹۹، ایران کاملاً به اسارت امپریالیسم انگلیس درآمد و با این کودتا به قول رفیق مسعود "پایه های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد... فئودالیسم در حقیقت به فئودالیسم وابسته تبدیل شد و هر جا که از این وابستگی سر باز زد بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار گرفت. و اگر در زمان رضا شاه می بینیم که با وجود بقا نظام تولیدی فئودالی هر چند گاه یکی از فئودال های بزرگ به دار کشیده می شود انعکاس همین امر است".

لنین در کتاب امپریالیسم عالی ترین مرحله سرمایه داری گفته بود ما شاهد به وجود آمدن کشورهای بی ظاهر مستقل هستیم که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی کاملاً به کشورهای امپریالیستی وابسته اند. این وضعی بود که با کودتای ۱۲۹۹ چند سال پس از نوشته شدن این اثر به عینه در ایران تحقق می یافت. قدرت مرکزی نیرومند در این جا نه انعکاس قدرت اقتصادی بورژوازی بلکه منعکس کننده قدرت حاکمیت امپریالیسم بود. از این پس تبیین شکل حکومت صرفاً با توجه به نظام تولیدی جامعه و منبعث دانستن حاکمیت از طبقات مسلط بر تولید باعث گمراهی می شد و سردرگمی تحلیل های در مورد ماهیت دولت رضا خان مخصوصاً در آغاز کار وی از همین جا ناشی شد.

پس از برقراری کامل حاکمیت امپریالیسم و سلب حاکمیت از فئودالیسم می بینیم که ثبات و تزلزل قدرت دولتی در ایران عمدتاً تابع ثبات و تزلزل روابط امپریالیستی در صحنه بین المللی و ملی است.

ضعف قدرت دولتی در سال های بین ۲۲- ۲۰ انعکاس تضعیف امپریالیسم در اثر جنگ و رقابت های ناشی از تغییر موازنه قوا بین امپریالیست ها پس از جنگ بود و بلافاصله پس از آن که امپریالیست ها بر ضعف ها و رقابت های خود چیره شدند قدرت دولتی در ایران تحکیم شد.

پیش از آن حاکمیت از آن فئودالیسم بود و فئودالیسم به استعمار امتیازات اقتصادی می داد و از منافع اقتصادی استعمار حفاظت می کرد. اکنون دیگر حاکمیت از آن امپریالیسم بود و امپریالیسم به فئودالیسم امتیازات اقتصادی می داد و از منافع اقتصادی او حفاظت می کرد. دیگر قدرت سیاسی از آن طبقه ای نبود که به علت تملک ابزار تولید مسلط جامعه در تولید نقش مسلط داشته باشد، بلکه قدرت سیاسی از حاکمیت امپریالیستی ناشی می شد که ریشه های قدرت اقتصادیش نه در داخل جامعه بلکه اساساً در خارج از آن قرار داشت. قدرت سیاسی پیشاپیش قدرت اقتصادی و سرکوب سیاسی پیشاپیش تحولات اقتصادی حرکت می کرد و ارتش به عنوان ابزار این حاکمیت مخصوصاً اهمیتی خارق العاده می یافت.

این امر تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی جامعه تبدیل می کرد، حتی آن جا که فئودالیسم شیوه مسلط تولید بود از منافع اقتصادی فئودالیسم نه خود فئودال ها و دستگاه سرکوب خصوصی شان، بلکه ارتش و نیروهای نظامی که اساساً نقش ابزار حاکمیت امپریالیسم را داشتند حفاظت می نمودند. نیروی متمرکز دولت در همه جا هر گونه مخالفت با نظم موجود را در هم می کوبید و خلق به خوبی درمی یافت دیگر نه با فئودالیسم، بلکه با حاکمیت امپریالیسم روبروست.

در جریان "انقلاب سفید"، فئودالیسم "به خاک سپرده شده" و با سرکوب شدید خلق زمینه بسط نفوذ اقتصادی بورژوازی وابسته، طبقه ای که با امپریالیسم ارتباط ارگانیک دارد، فراهم شد و دیگر از آن پس امپریالیسم منحصر، مستقیماً و به طور همه جانبه از منافع خود حفاظت می کرد و اساس قدرت بی نهایت متمرکزی که با سرکوب ۱۵ خرداد در دست سیستم دولتی قرار گرفت. مخصوصاً همین رشد سیستم اقتصاد کمپرادوری و بوروکراتیک تا دورترین روستاهای کشور بود. قدرت بی سابقه دیکتاتوری شاه از تمایلات وی ناشی نمی شد، بلکه مستقیماً منعکس کننده آن شیوه سیاه دیکتاتوری است که حاکمیت امپریالیسم در شرایط استقرار کامل بورژوازی وابسته در سراسر اقتصاد جامعه نیازمند آن است.

رفیق جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله می نویسد: "فئودالیسم که در دوره مصدق به خطر افتاده بود و بخصوص در مبارزه مصدق با دربار و ارتش موفقیت خود را در خطر جدی می دید با کودتای ۲۸ مرداد و تأمین حاکمیت سیاسی فئودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور بود نفس راحتی کشید و حرکتی را که داشت تبدیل به جنبش ضدفئودالی می شد سرکوب کرد." (ص ۵۵) در این جا می بینیم که رفیق جزنی در تحلیل نظام طبقاتی جامعه و تحولات آن تضاد اصلی جامعه یعنی خلق با امپریالیسم را که به هر حال مورد تأیید اوست و در صفحه ۵۳ کتاب نبرد با دیکتاتوری با عبارت: "تضاد عمده خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است..." از آن یاد می کند، به حساب نمی آورد و حداکثر به عنوان عاملی که "به هر حال نقش دارد" آن را مورد توجه قرار می دهد. اگر کودتای ۲۸ مرداد را از لحاظ اجتماعی به صورت تحکیم مجدد "حاکمیت سیاسی فئودالیسم و بورژوازی اداری که ماهیتاً کمپرادور" می باشد و سرکوبی "حرکتی" که داشت تبدیل به جنبش ضدفئودالی می شد بدانیم، نقش "تضاد عمده" که "تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است" را به حساب نیاورده ایم و یا لاف آن را در حد عاملی فرعی تقلیل داده ایم.

اصولاً رفیق جزنی با وجود اذعان به این که تضاد اصلی خلق با امپریالیسم است آن را در تحلیل طبقاتی جامعه اعمال نمی کند و حرکت تضادهای داخلی جامعه را مستقل از این تضاد اصلی توضیح می دهد و یا حداکثر آن را به عنوان عامل فرعی به حساب می آورد. در صفحه ۵۶ جلد دوم تاریخ سی ساله در مورد تحول تضادها پس از کودتای ۲۸ مرداد می گوید: "در حقیقت هنگامی که تضاد عمده بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فئودالیسم از سوی دیگر از رشد و تعرض بازمانده بود تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم جانشین آن شد. بورژوازی کمپرادور به خاطر مشارکتی که در حاکمیت سیاسی با فئودالیسم داشت همراه با رشد خود به تدریج سهم بیشتری در این حاکمیت پیدا کرد. در این میان تسلطی که امپریالیست ها بر هر دو جناح داشتند باعث شد که این تضاد از طریق رفرم به سود بورژوازی کمپرادور حل شود." پس در این جا می بینیم که تضاد عمده دوره قبل که در این دوره از "رشد و تعرض بازمانده" عبارت است از تضاد بین دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی از یک سو و فئودالیسم از سوی دیگر و هیچ سخنی از تضاد عمده یعنی تضاد با حاکمیت امپریالیستی نیست.

مطلب دیگری که در این جا ذکر می شود "جانشین" شدن تضاد بین "بورژوازی کمپرادور و فئودالیسم" به جای تضاد قبلی که عبارت بود از تضاد بین "دهقانان و کارگران و بورژوازی ملی" با "فئودالیسم". چگونه تضاد بین نیروهای ضدخلق می تواند "جانشین" تضاد خلق با ضدخلق شود و تحول دیالکتیکی جوامع همیشه نشان داده است که تضاد بین نیروهای ضدخلق مخصوصاً هنگام مبارزات خلق، شدت می یابد نه در هنگامی که آن ها از تعرض بازمانده اند. در غیر این موارد نیز باز هنگام حل تضادهای داخلی طبقات حاکمه، طبقه ای که می خواهد این تضاد را به طور قطعی و به نفع خود حل کند به هر حال به نحوی به نیروهای داخلی جامعه تکیه می کند و در این جا است که چون واقعیت چنان امری را نشان نمی دهد، رفیق جزنی "تسلط" امپریالیست ها را بر هر دو جناح به عنوان عاملی فرعی و به عنوان تکیه گاه بورژوازی کمپرادور برای حل قطعی تضاد به نفع خودش وارد تحلیل خود می کند (۴۸).

رفیق جزنی که تحول تضادهای طبقات داخلی را تقریباً به طور مستقل و حداکثر با در نظر گرفتن "سلطه امپریالیسم" به عنوان یک عامل فرعی در نظر می گیرد، دیگر اصلاحات ارضی و سرکوب قهرآمیز نهضت خلق را در آستانه آن به عنوان تعرض جدید امپریالیسم برای بسط قطعی نفوذ اقتصادی طبقه ای که به نحوی ارگانیک به وی وابسته است یعنی بورژوازی وابسته و ایجاد زمینه مساعد برای رشد همه جانبه این بورژوازی وابسته نفی می کند و آن را بیش تر حاصل تلاش سیستم موجود برای بقای خویش می داند. "شرایط اقتصادی-اجتماعی حاکم مسائل و مشکلات متعددی را به وجود می آورد که عمدتاً ناشی از تضادهای فئودالیسم با سرمایه داری وابسته بود. اصلاحات ارضی و تحولات رفرمیستی دهه اخیر برای پایان دادن به این تضادها و در جهت نوکردن نظام موجود انجام گرفت. (ص ۱۰۰)، کتاب پیشاهنگ و توده، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود).

تئوری مبارزه مسلحانه با این تحلیل از تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و نشان دادن این که در شرایط وجود این تضاد اصلی، صف بندی نیروها به صورتی است که خلق مستقیماً در مقابل امپریالیسم که به وسیله رژیم مزدور وی و با تکیه به ارتش امپریالیستی به برقراری نظم مشغول است، قرار می گیرد. نیروهای خلق عبارتند از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی و احیاناً بورژوازی ملی که به شدت تحت فشار بورژوازی وابسته قرار دارد. در این شرایط ماهیت مرحله انقلاب و نیروهایی که در صف خلق قرار می گیرند به این صورت از طرف رفیق مسعود جمع بندی می شود: "در حالی که تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است، هرگونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند و حل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیسم". رفیق مسعود صف بندی نیروهای خلق را به این صورت جمع بندی می کند: "بورژوازی ملی به این دلیل که ماهیتاً نمی تواند در چنین مبارزه ای پیگیر باشد و به دلیل شرایط تاریخی وجودش و پیوند هایش با سرمایه خارجی در بسیج توده ها مردد و ناتوان است. دهقانان نیز به علت وضعیت تولید خویش اساساً یک طبقه را تشکیل نمی دهند و قادر به رهبری انقلاب نیستند. تنها نیرویی که باقی می ماند پرولتاریاست، اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است اما از لحاظ کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا به عنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکا به تئوری بین المللی مارکسیسم-لنینیسم می تواند و باید رهبری جنبش ضدامپریالیستی را بر عهده بگیرد." (۴۹)

پس این انقلاب در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین قرار دارد. البته نه با همان خصوصاتی که در چین بود. رفیق مسعود این امر را به خوبی توضیح می دهد: "سلطه امپریالیستی ماریپیچ تکاملی را طی می کند که در آن جامعه نومستعمره تکرار جامعه مستعمره است منتهی در سطحی متکامل تر". در مورد مرحله انقلاب: "بدین ترتیب می توان گفت ما سه نوع انقلاب دموکراتیک ملی داریم. انقلاب دموکراتیک جامعه مستعمره، انقلاب دموکراتیک جامعه نیمه مستعمره-نیمه فئودال و انقلاب دموکراتیک جامعه نومستعمره. انقلاب دموکراتیک ملی است چرا که با سلطه امپریالیستی روبروست و کل خلق را در بر می گیرد. هر کدام از این مراحل انقلاب یک پله به انقلاب سوسیالیستی نزدیک ترند. اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی، یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. این که کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد شود دقیقاً به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزات را در دست گرفته و دهقانان و خرده بورژوازی چپ را به گرد خویش متحد کرده باشند."

رفیق جزئی برعکس این نظر، رژیم شاه را نیرویی می داند که اگر چه به هر حال وظیفه اساسی اش تأمین منافع امپریالیسم و قشرهای مختلف بورژوازی کمپرادور است که مخصوصاً پس از انقلاب سفید نوعی استقلال و قدرت مانور به دست آورد، به طوری که رژیم شاه دیگر نه آن چنان که در تئوری مبارزه مسلحانه آمده "مزدور" امپریالیسم و "سگ زنجیری" او، بلکه خود به یکی از تضادهای جامعه تبدیل می شود که از قضا دو تضاد دیگر جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و تضاد خلق با بورژوازی وابسته (۵۰) نیز از کانال آن قابل حل است ولی در این مورد در کتاب نبرد با دیکتاتوری صفحات ۳۱ و ۳۰ چنین می گوید: "در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه یک جبهه ضد خلقی را تشکیل می دهند... در حالی که این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند، در شرایط معین یکی از آن ها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده به شمار می رود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است".

در این جا رفیق جزئی فراموش می کند که رژیم حکومتی هر جامعه ای ابزار حاکمیت همان جامعه و حافظ نظم به نفع آن حاکمیت می باشد و مبارزه علیه نظام طبقاتی موجود در جامعه ناگزیر از لحاظ شکل و در تحلیل نهایی به مبارزه علیه ارگان سازمان یافته حافظ نظم نیروی حاکم، یعنی دولت و نیروهای نظامی آن تبدیل می شود.

از این جا نباید چنین نتیجه گرفت که پس دو تضاد در کار است. یکی تضاد با حاکمیت امپریالیستی و دیگری تضاد با رژیم شاه و بعد چنین استدلال کرد که حل تضاد با امپریالیسم از کانال حل تضاد با دیکتاتوری شاه می گذرد، بلکه رژیم شاه را باید دست نشانده امپریالیسم و چماق وی در برابر خلق به حساب آورد نه نیروی مستقل که جای خاص خود را می گیرد. (۵۱)

رفیق جزئی از بسط این نظر دو نتیجه می گیرد، یکی این که انقلاب ما از لحاظ استراتژیک در مرحله نبرد با دیکتاتوری شاه قرار دارد و نیروهایی که می توانند در جبهه نبرد شرکت کنند عیناً همان هایی نیستند که در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت دارند و دیگر این که اساساً کسانی که ما را در آستانه انقلاب دموکراتیک نوین می دانند دچار چپ روی هستند. گفته های وی در این زمینه عیناً چنین است: "در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهایی بخش شده است دیکتاتوری شاه می باشد. نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آن ها نشان می دهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است" (ص ۳۱).

"آن چه جریان های پیشرو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً نقش دیکتاتوری شاه بوده است" (ص ۳۲).

"در این جا تقلید شعار جبهه دموکراتیک ویتنام جنوبی یعنی مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگ های زنجیرش می بایست تبدیل به مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش شود". (۵۲)

"در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دموکراتیک توده ای نمی تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد... معذالک هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، به بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه دموکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است" (ص ۳۳) (تکیه روی کلمات از ما است).

"در این جا مبارزه برضد دیکتاتوری شاه مبارزه ای رهایی بخش است و ماهیت دموکراتیک دارد ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیست ها و هم مرتجعین داخلی متحد آن ها) نیست" (ص ۳۴).

"کم بها دادن به مبارزه برضد دیکتاتوری و عدم درک این مبارزه و نقش استراتژیک آن برای جریان های پیشرو و طبقه کارگر به معنی عقب ماندگی از جنبش رهایی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است" (ص ۳۶) (تکیه از ما است).

"در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش، ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون کردن دیکتاتوری شاه است..." (صفحات ۲۹ و ۲۸) (تکیه از ما است).

رفیق جزئی خود اعتراف دارد که "دیکتاتوری با اشکال مختلف آن، شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سرمایه داری وابسته ممکن نیست". (ص ۳۱ نبرد با دیکتاتوری) ولی در عین حال شعار سرنگونی دیکتاتوری شاه را به عنوان "شعار استراتژیک" مرحله فعلی می پذیرد و شعار سرنگونی حاکمیت امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق را صراحتاً پیش از موقع می داند. اگر شعار استراتژیک این مرحله تحقق یافت و "دیکتاتوری شاه" سرنگون شد ولی حاکمیت امپریالیسم و بورژوازی وابسته از بین نرفت، ناگزیر مطابق گفته خود رفیق جزئی "شکلی از اشکال دیگر دیکتاتوری لزوماً" جای آن را خواهد گرفت (۵۳) و چون هیچ یک از مبنای نی که دیکتاتوری شاه بر آن استوار است (۵۴) از بین نرفته هیچ دلیلی در دست نداریم که تصور کنیم این "دیکتاتوری" ماهیتاً با دیکتاتوری شاه متفاوت باشد. در چنین صورتی چگونه می توانیم این مرحله را یک مرحله استراتژیک بدانیم؟

سرانجام رفیق جزئی در مقابل مبارزه مسلحانه در مرحله کنونی همان وظیفه ای را قرار می دهد که حزب توده در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری"، البته از طریق مسالمت آمیز، در مقابل خود قرار می دهد. "بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش رهایی بخش مردم که با اتکا به شعار حیات دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تأکید بر خواسته های اقتصادی مردم می کوشد نیروهای انقلابی خلق را بسیج کرده و رهبری آنان را در یک انقلاب دموکراتیک برعهده گیرد" (ص ۴۰).

هر گاه بخواهد این مبارزه به نتیجه برسد باید مانند حزب توده بر این اعتقاد باشیم که می توان در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دموکراسی داشته باشیم و الا این مرحله با هدف غیرقابل وصول امر پوچی از آب در می آید.

البته رفیق جزئی تا حدی به این نظر نیز نزدیک می شود و معتقد است که مبارزه مسلحانه باید موانعی را که دیکتاتوری بر سر راه جنبش خلق ایجاد کرده مرتفع سازد و به این ترتیب وقتی رفیق جزئی این انتقاد را به حزب توده وارد می کند، که "شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است علارغم این که به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد، معتقد است که این سیستم سرانجام به دموکراسی بورژوائی یا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد" (ص ۹۹ نبرد با دیکتاتوری)، به نحوی نظر خود را نیز مورد انتقاد قرار داده است.

به نظر ما بن بست فکری آن دسته از هواداران مبارزه مسلحانه که عقاید رفیق جزنی را اساس کار خود قرار داده بودند در حال حاضر از همین جا ناشی می شود. دیکتاتوری شاه از بین رفته، در حالی که مرحله جدیدی آغاز نشده و همه قرائن دال بر آنست که امپریالیسم در صورتی که بتواند دیکتاتوری بسیار سیاه تر از دیکتاتوری شاه را به خلق ما تحمیل می کند. آن گاه تعلیمات رفیق جزنی که مبارزه مسلحانه را یک تاکتیک محوری تلقی می کند و آن را " هم استراتژی هم تاکتیک" نمی بیند و این که مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله می داند برای امروز رهنمودی دربر ندارد و در عین حال تطبیق آن نظرات با شرایط کنونی میسر نیست. همان گونه که در شرایط قبلی با واقعیت انطباق نداشت.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدایی خلق ایران

مرداد ماه ۱۳۵۸

توضیحات:

۱- صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی نه استراتژیک هستند. کسانی که می خواهند عوام فریبانه این عقب نشینی را یک عقب نشینی استراتژیک جلوه دهند و هم چنین هستند کسانی که از سر ساده دلی این سخنان را باور می کنند، ولی جریان حوادث پس از بهمن ۵۷ به خوبی نشان داد که این صرفاً یک عقب نشینی تاکتیکی است که لازمه ادامه عملیات جنگی امپریالیسم علیه نهضت ضدامپریالیستی خلق ما است و در حقیقت این عقب نشینی دورخیزی بود برای حمله جدید.

۲- بدیم که چگونه رضا شاه و محمدرضا شاه سعی کردند با جشن های پُر زرق و برق از فردوسی این حماسه سرای قهرمان آفرین هزاره گذشته مردممان تصویر یک شاعر مدیحه سرای درباری بسازند و او را در قابی زرین از مردم جدا کنند و امروز می بینیم که زمزمه است که حتا نام فردوسی را هم براندازند. البته نه آن ها توانستند و نه این ها خواهند توانست. در این جا بحث بر سر تلاش مذبوحانه امپریالیسم است.

۳- و تازه این بهترین حالت نیز کم ترین امکان تحقق را دارد.

۴- وقتی در کشوری دموکراسی برقرار است که دولت ضامن آزادی های دموکراتیک باشد. امروز بعضی آزادی ها در کشور ما از طرف مردم اعمال می شود، ولی دولت نه تنها در صدد حفظ آن ها نیست، بلکه شب و روز برای سلب آن ها توطئه می کند و روزی نمی شود که تجاوز تازه ای به حریم این آزادی ها که برای مردم ما به آن گرانی تمام شده دست اندازی نکند.

۵- منظور ما در این جا هدف امپریالیسم است، ولی این که آیا او به برقراری اختناق قادر خواهد بود یا نه به مبارزات آینده خلق با امپریالیسم وابسته است.

۶- در جزوه " نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" نوشته گروه " سرخه روجا" منتشره از طرف هواداران " س- چ- ف- خ- ا " در مازندران ظاهراً نویسنده به قیومیت تئوریک مرکزیت سازمان به پاسخگویی به انتقادات رفیق اشرف از این مرکزیت پرداخته. نویسنده در میان سایر مبتذلات چنین می گوید: " باید توضیح دهیم که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته، مبارزه برای آزادی و دموکراسی اگر چه در جهت برانداختن سلطه این طبقه (و جزوی لاینفک از کل مبارزه است) است اما به معنی برانداختن طبقه بورژوازی وابسته نیست. مبارزه برای آزادی، تشکیل اتحادیه ها و احزاب سیاسی نباید حتماً از کانال سرنگونی بورژوازی بگذرد، چه بسا سال ها حاکمیت بورژوازی وابسته برقرار باشد و ما مثلاً مبارزات کارگران را برای ۴۰ ساعت کار در هفته و یا آزادی اتحادیه های کارگری هدایت کنیم" (صفحات ۲۲ و ۲۳). این نشان می دهد که مرکزیت سازمان تا آن حد به اپورتونیسم غرق شده است که دیگر به هیچ اصلی پایبند نیست و صرفاً کافی است کسی به حمایت از وی برخیزد تا با خرسندی، آن حمایت را پذیرا شود. آیا غیر از حزب توده، که حتا به این فکر بود که از شاه هم یک دموکرات بسازد، کس دیگری ممکن است این تصور را داشته باشد که با وجود حاکمیت بورژوازی وابسته نیز می توان دموکراسی داشت؟ آیا نویسنده دغلیکار این جزوه یک توده ای کار کشته نیست که به شیوه معمول این حزب و برای ایجاد سردرگمی هر چه بیش تر در میان هواداران و تقویت هر چه بیش تر هم کیشان خویش در درون سازمان، خود را هوادار سازمان جا زده و باز هم به شیوه یک توده ای برای رد گم کردن دشنامی هم نثار " کمیته مرکزی" کرده است؟

۷- این اصطلاحی است که اپورتونیست ها به جای " مبارزه مسلحانه" می گذارند. این ها تحریف تئوری مبارزه مسلحانه را از تحریف نام آن آغاز می کنند. خواهیم دید که تقلیل مبارزه مسلحانه تا حد " مشی چریکی" کاری است که اپورتونیست ها کرده اند تا بتوانند از لحاظ تئوریک در موضع نیرومندی قرار داشته باشند.

۸- یعنی همواره باید به شیوه هایی مبارزه کنیم که توده ها از پیش با آن آشنا هستند. پس مشی توده ای یکی از خصائل اش دنباله روی از توده هاست. اگر پیشاهنگ وظیفه اش این نباشد که اشکال جدید مبارزه را در دسترس توده ها قرار دهد و آن ها را برای آن آماده کند، پس وظیفه پیشاهنگی چه می شود؟

۹- گروه " یاران حیدر عمواغلی" که ظاهراً مقلد و هوادار " سازمان پیکار" است و در بند ۴ از موضع مشترک " هفتگانه ای که حاضر است بپذیرد" موضع گیری بر روی مشی چریکی" می باشد، پس از اعتراف صادقانه به این که " ما به سهم خود اعتراف داریم با توجه به این که

بارها و بارها در نشریات گروه ضرورت مبارزه مسلحانه و تسلیح نظامی- سیاسی توده ها را تبلیغ کردیم، ولی خود به طور عمده در راه این شعار گام برنداشتیم" با شرمندگی سعی می کند گناه این تقصیر خود را به گردن نقائص اعلامیه " پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح" و این که " سازمان پیکار" خود در صدد تحقق مفاد این اعلامیه برنیامده بیاندارد.

۱۰- البته توده ها این بار شوخی زیرکانه ای با این هواداران دنباله رو خود کردند به این ترتیب که در حالی که این " پیشاهنگان" به سوی صندوق های رأی روانه بودند به کناری ایستادند و هم به این ها و هم به بورژوازی وابسته که در مجلس خبرگان دام بزرگی برای نهضت خلق گسترده بود خندیدند و از قضا این را هم لنین پیش بینی کرده بود و این قدر اشتباه برای یک " لنینیست معتقد به مشی توده ای" مسئله ای نیست، مهم اینست که از اشتباهات درسی گرفته شود. این اشتباه اپورتونیست های ما درس خوبی به توده های هوادار داد. اگر اپورتونیسم از اشتباه خود درس نمی گیرد، انقلاب از اشتباه آن ها درس های فراوانی می آموزد. " یاران حیدر عمواغلی" نیز همواره می توانند چیزی یا کسی را پیدا کنند که گناه اشتباهات خود را به گردن آن ها بیاندارند.

۱۱- " بیا سوته دلان گرد هم آئیم".

۱۲- در بیانیه اعلام موضع انشعاب، که به خط منشعبین از چریک های فدایی خلق و قلم کمیته مرکزی نگاشته شده، این انشعاب نتیجه طبیعی انحراف تئوری مبارزه مسلحانه از خط مشی مارکسیستی- لنینیستی قلمداد می شود و حزب توده پس از این انشعاب بسیار به خود بالید و خواست چنین جلوه دهد که تکامل فکری و منطقی فدائیان آن ها را سرانجام به صحت راه حزب توده معتقد می کند و این ادعاها را در حالی می کند که خود مطمئن است تزلزل و ناستواری این عناصر آن ها را به دامان حزب توده افکنده است و اساساً این حزب می تواند برای خود عمری طولانی پیش بینی کند زیرا همواره عناصر ناستوار نهضت که از جریان های سالم دفع می شوند راه این منجلباب را در پیش خواهند گرفت. " آری این خاصیت مرداب است".

۱۳ و ۱۴- این مقاله در مرداد ۵۸ نوشته شده بود ولی به علل شرایط پس از ۲۸ مرداد انتشار آن به تعویق افتاد.

۱۵- در مورد استادان دانشگاه ها، پزشکان، وکلای دادگستری... مسئله رقابت مطرح نیست. اما به دلیل امتیازاتی که در جامعه دارند معمولاً همان روش را در پیش می گیرند که سرمایه داران متوسط در پیش می گیرند... و به همین جهت در بررسی جامعه، آن ها نیز جزء بورژوازی متوسط قرار می گیرند... " آن ها دلشان می خواهد سهم بیش تری از این غارت ببرند. آن ها تمایل دارند در صورت پیشنهاد شرایط مساعد برای رشد شان حتا با امپریالیست ها شریک شوند و سرمایه خود را با آن ها قاطی کنند." (ص ۱۲ نشریه کارگری شماره ۲ پیکار کارگری در باره جمهوری دموکراتیک خلق).

"بخشی از این بورژوازی متوسط که در رابطه با امپریالیست ها و رژیم قرار گرفته است در این تقسیم بندی حاضر جزء این بورژوازی به حساب نمی آید." (همان جا زیرنویس ۲ صفحه ۱۲).

از این نحوه تحلیل تعجب نکنید. این نحوه تحلیل مارکسیستی- لنینیستی نیست که ماهیت طبقاتی افراد را در رابطه آن ها با ابزار تولید و روابط تولیدی و مبادله ای و توزیع حاصل تولید تعیین می کند. این تحلیل " مارکسیست- لنینیستی معتقد به مشی توده ای" است که عجلتاً مشخص نمی کند با چه معیاری مشغول طبقه بندی جامعه است و مثلاً وقتی می گوید " لیبرال" دیگر از دموکرات و رادیکال اش سخنی نمی گوید و یا وقتی می گوید " متوسط" دیگر لزومی نمی بیند آن دو حد دیگری را که این بورژوازی متوسط آن بوده مشخص کند. آیا " رقابت" یکی از عوامل طبقه بندی جامعه است که در مورد استادان دانشگاه وجود ندارد؟

۱۶- این ها در واقع حاصل مسخ و تجزیه جریان مبارزه مسلحانه هستند و نه تکامل آن. مبارزه مسلحانه در وجود دلاورانی تکامل می یابد که هم اکنون جان برکف و با ایمانی راسخ در مقابل امپریالیسم ایستاده اند و فریب کسانی را نمی خورند که می خواهند به آن ها بگویند این دولت بورژوازی لیبرال است و آن یکی خرده بورژوازی " سنت گرای واپس نگر".

۱۷- برای این که دامنه این دکماتیسم در سال ۴۸ خوب حس شود، ارائه چند نمونه لازم است. شماره اول نشریه کمونیست می نوشت: " ما متوجه شده ایم که راه کوبا غلط بوده و راه چین درست است" (نقل به معنی) و گروه از آن ها می پرسید: چگونه راه کوبا غلط بوده، مگر برای مارکسیسم معیار صحت جز در عمل چیز دیگری است و آیا انقلاب کوبا به پیروزی نیانجامیده و آن چه در عمل به نتیجه رسیده، چگونه می تواند غلط باشد؟ گروه به آن ها می گفت همان قدر که قضاوت شما در باره غلط بودن تجربه کوبا اشتباه و دکماتیک است، همان قدر هم قضاوتتان در مورد درست بودن راه چین ناقص است. قضاوت شما در مورد غلط بودن راه کوبا، شما را از درس آموختن از تجربه کوبا باز می دارد و این با توصیه لنین که مطالعه تجربه مبارزاتی همه خلق ها را به کمونیست ها توصیه می کرد، مغایرت دارد و قضاوت شما در مورد درست بودن راه چین، شما را به الگو برداری از تجربه چین و آثار مائو می کشاند و این هر دو برای یک سازمان کمونیستی اشتباهی جبران ناپذیر است که در نهایت آن را به بی عملی می کشاند.

گروه دیگری که تازه از تب اشتیاق و شیفتگی بیش از حد به انقلاب کوبا نجات یافته بود، ناگهان مدافع آتشین " اندیشه مائوتسه دون" از کار درآمده بود و اعلام می کرد که چه گواری یکی از بزرگ ترین خائنین به پرولتاریای جهان است و از اندیشه مائوتسه دون سپاس گذاری می کرد که گروه را از پیمودن این راه خائنه بازداشته است.

گروه به این ها می گفت که مارکسیسم را چنان نخوانید که به چنین نتایج وحشتناکی منجر گردد و توجه آن ها را به زندگی واقعی خارج از کتاب ها فرا می خواند. به این ها می گفت: ببینید مبارزات قهرمانانه چه گواری چه شور و هیجانی در میان خلق های جهان برانگیخته و چه لرزه ای براندام امپریالیسم افکنده است.

۱۸- مارکسیسم علنی نی که در آن زمان اجازه انتشار داشت عبارت بود از تروتسکیسم و رویونیسمی که توسط پس مانده های حزب توده و انشعابات گذشته آن در پاره ای از نشریات چاپ می شد و گاه با ترجمه آثار صرفاً تئوریک پلخانیف چاشنی می خورد. رویونیسم آن چنان دشمنان قسم خورده کمونیسم را به شعف آورده بود که همه یکسره رویونیست شده بودند، زیرا می دانستند که به این صورت بهتر می توان بر کمونیسم اصیل تاخت و مخصوصاً یکی از نویسندگانی که به مناسبت مداخله شوروی در چکسلواکی فرصتی به دست آورده بود تا به کمونیسم اصیل بتازد، مفصل مورد پاسخگونی گروه قرار گرفت.

۱۹- در نوشتن " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" ترجمه هر دوی این آثار مورد مراجعه رفیق مسعود قرار گرفت. اساساً یکی از دروغ‌هایی که اپورتونیست‌ها در مورد بنیانگذاران " س. چ. ف. ا." عنوان می‌کنند این است که دانش‌تئوریک آن‌ها کم بوده و به علت در دست نداشتن آثار مارکسیستی، اطلاعات شان از مارکسیسم بسیار سطحی بوده. این‌ها برای آن که خوانندگان شان را به صحت گفتارشان متقاعد کنند به جوانی این انقلابیون و جلوگیری پلیس از انتشار آثار مارکسیستی اشاره می‌کنند.

ولی واقعیت آن است که گروه تقریباً کلیه آثار مارکس، انگلس، لنین و مائو را به زبان‌های انگلیسی و فرانسه در اختیار داشت و اکثر بنیان‌سازان چریک‌های فدایی خلق ایران همان‌طور که امروز بر همه آشکار است حداقل به یک زبان خارجی تسلط داشتند و بسیاری از این آثار توسط خود آن‌ها ترجمه و برای استفاده درون‌گروهی تکثیر شد که فقط پاره‌ای از آن‌ها از یورش‌های پلیس‌جان به در برد و امروز در دسترس است. همین‌طور است آثار تئوریک نوشته خود این پیشگامان. اعضای گروه در سه سال اول کار خود، دهها جزوه در موارد مختلف تئوریک، سازمانی، مبارزاتی و تحلیل شرایط عینی کشور نوشتند که اکثر آن‌ها در حملات پلیس از بین رفت. در مورد جوانی آن‌ها نیز کافی است بگوئیم که انگلس وقتی کتاب " وضع طبقه کارگر در انگلستان" را می‌نوشت، فقط ۲۴ سال داشت.

۲۰- البته تجربه منفی بسیار غنی از مبارزات این سال‌ها به جای مانده که هر سازمان مبارزاتی جدی باید حتماً آن‌ها را مطالعه کند.

۲۱- اصولاً این خصلت در تمام آثار رفیق جزنی، در ارتباط با مبارزه مسلحانه، دیده می‌شود که گرچه نویسنده دقیقاً نظری را بیان می‌کند که با نظر ابراز شده در کتاب " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" تفاوت اساسی دارد، هیچ‌گونه اشاره صریحی به وجود این اختلاف نمی‌کند. رفیق جزنی حتا در مورد شرایط عینی انقلاب که مشخصاً به انتقاد از نظر رفیق مسعود می‌پردازد، اشاره‌ای به شخص‌وی نمی‌کند.

این طرز برخورد رفیق جزنی با نظرات رفیق مسعود درباره تئوری مبارزه مسلحانه، وقتی با برخورد لیبرالیستی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه توأم شد، موجب رشد جریان ناسالمی گشت که تا حد زیادی مسئول بحران ایدئولوژیک امروز سازمان است. اگر رفیق جزنی صراحتاً ابراز می‌کرد که نظرات او در مقابل نظرات تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد و اگر هواداران این تئوری در همان آغاز انتشار عقاید رفیق جزنی، آن را از دیدگاه خود مورد انتقاد قرار می‌دادند، جریان مبارزه ایدئولوژیک سالمی به وجود می‌آمد که در نهایت امر موجب تحکیم و تقویت مبانی ایدئولوژیک سازمان می‌شد. در حالی که اکنون موجب پیدایش جریان ناسالمی شده است که تا همین جا نیز زبان بزرگی به سازمان و به طور کلی به نهضت انقلابی ما زده است.

۲۲- در کتاب " حزب طبقه کارگر در ایران" در مورد تاریخ حزب توده، رفیق جزنی از نظر تاریخی این حزب را دنباله حزب کمونیست ایران می‌داند و چنین می‌گوید: "... در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد و به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده‌ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت. نوسان‌هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سرگذراند و مخفی شد..." .

به نظر می‌رسد در این جا اشتباهی صورت گرفته باشد، زیرا حزب توده نه از لحاظ ایدئولوژیک نه از لحاظ سازمانی و نه از لحاظ برنامه مبارزاتی هیچ‌گونه ارتباطی با حزب کمونیست ایران نداشته و خود حزب نیز مدعی آن نیست. تصور این که اشتباهی رخ داده مخصوصاً از این جا تقویت می‌شود که کیانوری نظیر همین جمله را از نشریه " ۱۹ بهمن" به این صورت نقل می‌کند: " در سال بیست، حزب توده با یک برنامه دموکراتیک کار خود را آغاز کرد. این حزب از شرایط آزاد استفاده کرد، به سرعت رشد یافت و با گسترش جنبش توده‌ای، طبقه کارگر رهبری این جنبش را به دست گرفت. نوسان‌هایی چون جنبش آذربایجان و پانزدهم بهمن را از سر گذرانده و مخفی شد..." (پیام به چریک‌های فدایی خلق- صفحه ۲۲- کیانوری).

۲۳- به بیان دقیق این استنتاج منطقی، انعکاس این واقعیت بود که آن‌ها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی امکان ایجاد یک جریان اصیل کمونیستی را نداشتند.

۲۴- البته این درست است که پاره‌ای از کادرهای رهبری سازمان انقلابی در اسارت دشمن درست به همان شکل خفت باری رفتار کردند که اسلاف شان بهرامی‌ها و یزدی‌ها پانزده سال قبل رفتار کرده بودند، ولی این را هم باید گفت که در میان کادرهایی که این سازمان به داخل کشور فرستاد مبارزینی نیز بودند که صمیمانه برای پیشبرد انقلاب ایران مبارزه کردند و در اسارت پلیس نیز رفتار افتخارآمیزی در پیش گرفتند. باید حساب این کادرها را از آن رهبران و به نظر ما تا حدودی حتا حساب سازمان در شکل اولیه اش با وضع رسوای امروزی اش را از هم تفکیک کرد.

۲۵- " سازمان پیکار" باید این خطا را با بزرگواری خود ببخشد. بیان این واقعیت از سر " خودمحو بینی" نیست، بلکه صرفاً از واقع بینی است. این واقعیتی است که امروز نام فدایی برای توده‌ها یادآور کمونیست اصیل است و این امر که برای خلق ما واقعاً خیلی گران و حتا گران‌تر از آن چه اپورتونیست‌ها در نقش دایه‌های دلسوزتر از مادر با ندبه و زاری بیان می‌کنند، تمام شده است. خلق، عزیزترین فرزندان خود را در مسیر این راه گذارده ولی به هر حال به موفقیت بزرگی نیز دست یافته. عجین شدن نام فدایی با کمونیسم، کار دشمنان خلق را که امروز می‌خواهند زیر پوشش مبارزه با کمونیسم جنبش خلق را سرکوب کنند و تبلیغات خود را بر این محور قرار می‌دهند بسیار دشوار کرده است. اگر نام فدایی نبود شاید امروز توده‌های مردم به راحتی اهانت به کمونیسم را تحمل می‌کردند، آن‌هم با وجود سابقه خفت باری که حزب توده برجای گذاشته بود و گناه آن را ناآگاهی مردم و تبلیغات دشمن در نظر مردم به گردن کمونیسم انداخته بود.

کمونیست‌های ما اگر بخواهند در مسیر جدی انقلاب گام بردارند باید این واقعیت را بپذیرند و آن را در عمل به حساب آورند. ذکر این واقعیت دلیل " خودمحو بینی" نیست، بلکه انکار آن از طرف گروه‌های کوچکی که در مبارزه شرکت چندانی نداشتند و برای توده‌های مردم شناخته شده نیستند، دلیل " خودمحو بینی" است.

۲۶- و کیست که نداند در آن زمان مبارزه مرگ و زندگی در جریان بود و این نیروها در خارج از گود مبارزه و حتا در خارج از کشور مشغول نیشخند و تجهیز تئوریک خود بودند و واقعاً با موقع شناسی و فرصت طلبی قابل تحسینی!! بلافاصله پس از قیام بهمن آن‌ها را در میدان مبارزه نه در خارج کشور بلکه در سراسر کشور پراکنده دیدیم که با هزاران دلیل به تئوری مبارزه مسلحانه می‌تاختند و در این زمینه نوشته‌هایی را که پیش از آن در خارج چاپ کرده بودند و به علت " موقعیت خاص مبارزاتی" انتشار آن‌ها در داخل کشور میسر نبود، تجدید چاپ کردند و با این سلاح تئوریک و آن سابقه مبارزاتی در صدد برآمدند که ثابت کنند که به هر حال در آن زمان هم امکان کار سیاسی-تشکیلاتی آرام و بدون تلفات لاقلاً زیاد بوده است.

۲۷- صرف نظر از عیب اول یعنی " دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران" که مسلماً از لنین اخذ شده و لزومی هم به تطبیق آن در شرایط ما نبوده، عیب دیگر " پایه طبقاتی- اجتماعی انقلاب و تأثیر تجربه کوبا" و مخصوصاً این عیب اخیر بسیار جالب توجه است. پایگاه اجتماعی انقلاب که باید موجب تصحیح مشی مبارزه شود و تجربه انقلابات دیگران که قاعداً باید باعث غنای تئوریک جنبش های سایر ملل و از جمله جنبش ملت ما باشد (و به نظر ما به بهترین نحو انقلاب کوبا باعث غنای تئوریک انقلاب ایران شد همان طور که انقلاب چین تأثیر شگرفی بر آن نهاد) به سادگی به عنوان دو عیب و میکروب مولد بیماری چپ روی در کنار "بیماری طفولیت" می آید بدون آن که نویسندگان به صحت این گفته های خود شک نماید و نیازی به آن ببیند که روشن کند که بین این دو عیب و آن عیب اول چه ارتباطی وجود دارد و اگر ضامن صحت عیب اول لنین است، ضامن صحت این دو عیب اخیر کیست و چه کسی مسئولیت اثبات این دو امر را به عهده دارد که تجربه کوبا انقلاب ایران را به مسیر انحرافی " مشی چریکی" کشاند.

۲۸- مراقب باشید تا این جا انتقادی نکرده است که پیش از آن " کمیته مرکزی" نکرده باشد. از این پس هم مطلب را دنبال کنید خواهید دید حرف تازه ای به زبان نمی آورد.

۲۹- یکی از بارزترین خصوصیات همه اپورتونیست های ما آن است که این اپورتونیست ها در سخن و به ظاهر ارادتی خاص به لنین می ورزند و چنان جلوه می دهند که مخصوصاً به کتاب " چه باید کرد؟" چون انجیل نگاه می کنند و به حق هر یک از آن ها نیز که به جنگ با " مشی چریکی" برخاسته در میان اوراق این کتاب سنگر گرفته است و تقریباً تمام استدلالات خود را با جمله ای از این کتاب تطبیق داده و یا بهتر بگوئیم جملات این کتاب را در قالب استدلالات خود جا زده، ولی بین این اپورتونیست ها و لنین فرق بزرگی هست. لنین در انقلابی ترین سازمان پرولتاریای زمان خود، انقلابی ترین خط مشی مبارزاتی زمان خود را ارائه می کرد و با انقلابی ترین شیوه ممکن در آن زمان همراه سازمان خود در میدان مبارزه فعالیت می کرد و بر اساس واقعیات زنده و مشکلاتی که در جریان مبارزه پیش می آمد سازمان، خط مشی و عمل انقلابی خود را مدام تکامل می بخشید و با توجه به این تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی بود که به انتقاد از نظرات سایر افرادی می پرداخت که در داخل جنبش کارگری و یا در خارج از آن و در متن انقلاب روس فعال بودند. ولی اپورتونیست های ما از تمام تجارب سازمانی، استراتژیک و مبارزاتی فقط کتاب " چه باید کرد؟" را در دست دارند و خود همان طور که در این جا صادقانه اعتراف شده است هیچ گونه برنامه سازمانی و مبارزاتی نمی ندارند و درگیر هیچ عملی نیستند. آیا اگر لنین بود به این ها اجازه می داد در باره خط مشی مبارزه سخن بگویند؟

۳۰- مسلماً " این احکام اصولی و " خطوط عام" از مارکسیسم- لنینیسم اخذ می شود ولی چه کسی باید قضاوت کند که آن چه اخذ می شود عام است یا خاص؟ لابد خود اپورتونیست ها! این ها متخصص تشخیص عام از خاص هستند این ها می فهمند که مثلاً گفته لنین در این مورد که " در هر صورت" بهترین شکل حفظ سازمان رعایت اصول مخفی کاری است یک اصل عام است نه توصیه ویژه حزب بلشویک روس در دوران خاصی از زندگی حزب. لذا این ها خوب می فهمند که با توجه به عمومیت این اصل سخن چریک های فدائی داتر بر این که امروز (در شرایط ایران سال ۴۹) دیگر نمی توان با صرف رعایت اصول پنهان کاری به بقای سازمان امیدوار بود یک عدول از اصل است. در بین فقهای اسلام بحثی شبیه این بحث وجود دارد در خصوص تشخیص آیات محکم و متشابه قرآن و هر فقیهی مطابق تمایلات عملی طبقه ای که به آن وابسته است آیاتی را محکم و آیات دیگر را متشابه می داند، اپورتونیست های ما نیز بر حسب تمایلات عملی خود اصولی را از مارکسیسم- لنینیسم عام می شمارند و اصول دیگری را خاص و مخصوصاً " در مورد مطالبی که در" چه باید کرد؟" آمده هر مطلبی را به یک اصل عام غیر قابل تردید تبدیل می کنند و آن گاه است که می توانند به راحتی به جنگ تئوری مبارزه مسلحانه بیایند که قصد دارد با توجه به واقعیات موجود و با اتکاء به روش مارکسیستی- لنینیستی مشکلات عملی و مشخص انقلاب ما را حل کند ولی آیا عام ترین اصلی که در تعلیمات لنین پیرامون خط مشی مبارزه آمده این نیست که لنین می گوید: "... مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است، بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفیای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین تر اهمیت قرار دارند تغییر می یابند هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است." (صفحه ۷- جنگ پارتیزانی).

و آیا همین عام ترین اصل در مورد خط مشی مبارزاتی نشان نمی دهد که صرفاً " در پرتو احکام اصولی و خطوط عام" نمی توان " نظرات موجود در گروه های انقلابی ایران" را نقادی کرد.

کسی که خود راه مبارزه را نمی داند و به طریق اولی در راه مبارزه گام نمی زند چه حقی دارد درباره صحت و سقم پیوندگان راه مبارزه سخن بگوید. ما در این جا این نقل قول نسبتاً طولانی را به این دلیل آوردیم که طبیعت انتقاد اپورتونیست ها را از تئوری مبارزه مسلحانه به خوبی آشکار می ساخت، ولی شاید از این پس دیگر با آن برخورد نکنیم زیرا خود اعتراف می کنند که راهی برای مبارزه ارائه نمی کنند و ما را با این گونه افراد کاری نیست. آن ها می توانند چون پروفیسورها و آکادمیسین های روس هر چه می خواهند در کلاس های مارکسیسم تحقیق کنند و هر یک از جملات این آثار را که خواستند از دیگری با اهمیت تر و عام تر جلوه دهند. تنها کاری که برای ما باقی می ماند افشای این هاست که خود را مبارز هم جا می زنند.

۳۱- اپورتونیست ها از این که ما از " بن بست" و " بحران" در تئوری و عمل سازمان چریک های فدایی خلق ایران سخن می گوئیم بی جهت خوشحالی نکنند. این " بن بست" و این " بحران" نه دلیل صحت ادعاهای آن ها، بلکه نتیجه نفوذ اپورتونیسم در داخل سازمان چریک های فدایی خلق ایران است. این " بن بست" و این " بحران" نه به علت تطبیق دقیق عمل با تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه به علت عدول از آن به وجود آمده و با بازگشت به آن مرتفع خواهد شد. البته اپورتونیست ها می توانند به خود ببالند که آن ها نه از لحاظ تئوریک و نه از لحاظ عملی دچار " بن بست" یا " بحران" نشده اند و امروز هم می توانند به راحتی آن سخنانی را بگویند که ۹ سال پیش می گفتند و همان روش را در پیش بگیرند که ۹ سال قبل در پیش گرفته بودند. بلی اپورتونیست ها بسیار خوشبختند، در گورستان تا کنون شنیده نشده که صوتی از طرف مردگان صورت گرفته باشد.

۳۲- البته کسانی هستند که انتقاداتی بیش از این به نظرات رفیق جزنی دارند، ولی باز هم خود را پشت او پنهان می کنند و برای ارباب مخالفین این جا و آن جا از او نقل قول می کنند. از این جمله اند: نویسندگان جزوه " پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" که نقش محوری تاکتیک مسلحانه را در سراسر پروسه قبول دارند و نه عقاید رفیق جزنی که در مورد مبارزه با دیکتاتوری شاه به عنوان یک مرحله استراتژیک، نه درک او را از پیشاهنگ و نه تشریح او را از وضعیت انقلابی و شرایط انقلاب. چنین کسانی از قول سازمانی چیز می نویسند که به قول خودشان از آذر سال ۵۶ به بعد نظرات رفیق جزنی را به عنوان تئوری راهنمای عمل خویش برگزیده است و آورده می شوند از رفیق اشرف که آن ها را به بی پرنسیبی متهم می کند.

۳۴- شاه با تیرباران رفقای کبیر و قهرمان ما (تره گل، کتیرایی، طاهر زاده، کریمی و مدنی) در آستانه جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی در عمل نشان داد که چه زود فهمیده است که گور رژیم شاهنشاهی را همین مبارزین مسلح پیشاهنگ می کنند و امروز اپورتونیست ها در "سازمان پیکار" درباره این مبارزه مسلحانه که بدون آن مسلماً رژیم شاه بحران اقتصادی سال های ۵۵ به بعد را شاید حتا سهل تر از بحران اقتصادی سال های ۴۲-۳۹ از سر می گذرانند، به این صورت به ریشخند می گیرند: "اگر در طی ۷-۸ سال حاکمیت مشی چریکی این مشی نتوانست نقشی در تشکل، بسیج و تجهیز توده ها ایفا نماید، برعکس شدت یافتن تضادهای زیربنایی جامعه تعادل و ثبات نظام ضدخلقی و گنبدیده سرمایه داری وابسته را به هم ریخته و بحران و بن بست ناشی از آن موج مبارزات خود به خودی را به سمت نابودی نظام حاکم به جریان انداخت" (ص ۵۱) جزوه مختصری از وضعیت سیاسی جامعه جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر). برای این که متوجه باشیم که در این مورد نیز "سازمان پیکار" سخنی سوای اپورتونیست های "کمیته مرکزی" نمی گوید به این جمله از اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب توجه کنید: "رشد تناقضات طبقاتی گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال ۵۵، نازایی تئوریک و ناتوانی عملی این جریان را به رفقای که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت." (اعلامیه مواضع ایدئولوژیک انشعاب).

لنین جنبش های خودبخودی سال های ۹۰ قرن گذشته را نسبت به جنبش های خودبخودی قبل از آن در سال های ۵۰ "آگاهانه" می داند و با این اظهار نظر خود تمام مبارزاتی که در این میان توسط روشنفکران روس صورت گرفته، در اعتلای محتوای این مبارزات خودبخودی به حساب می آورد ولی اپورتونیست های ما با استناد به وسیع ترین و عمیق ترین و شاید آگاهانه ترین مبارزات خودبخودی بعد از جنگ جهانی دوم در کشوری، نفی تأثیر مبارزات قبلی را نتیجه می گیرند. این ها تحلیل اوضاع را به این صورت از لنین می آموزند آیا این توده هایی که نهضت خودبخودی آنها را به خیابان ها کشاند از همان آغاز تصویر مبارزین مسلح نه سال گذشته را در دست نداشتند؟ آیا به شیوه آنها جانبازی نمی کردند و مبلغینی که آنها را بسیج می کردند در تمام سخنان خود از آن مبارزات یاد نمی کردند و هدف ها و جانبازی های آنها را تشریح نمی نمودند؟ آیا شاه همیشه نمی گفت که بزرگ ترین گرفتاری رژیم شاه سرکوب مبارزه مسلحانه بود و منشاء بسیاری از بحران های دستگاه پرده فاش شده نشان نمی دهند که بزرگ ترین گرفتاری رژیم شاه سرکوب مبارزه مسلحانه بود و منشاء بسیاری از بحران های دستگاه دولتی وجود همین مبارزه بوده است؟ اپورتونیست ها آیا با اثبات این که مبارزه مسلحانه هیچ نقشی در کیفیت جنبش های خودبخودی کنونی نداشته اند، آیا با حکام کنونی که می خواهند نقش هر نیرویی جز خود را نفی کنند، عملاً همکاری نمی کنند؟ اپورتونیست ها اگر واقعاً خود را کمونیست می دانند چرا نقشی را که کمونیست ها در مبارزه با رژیم شاه داشتند به خوبی نمی شناسند و برای مردم توضیح نمی دهند، نفی کلی این نقش به نفع چه کسی است؟ جز حاکمیت موجود؟

۳۵- مراقب باشید که مبدا این اپورتونیست ها انتقادی بیش از اسلافشان در "کمیته مرکزی" کرده باشند. در این عبارات نیز جستجو کنید ببینید چیز تازه ای می یابید؟ "این مشی در مقابل قوانین مبارزه طبقاتی قرار گرفته و نقش روشنفکران و نقش توده ها را در جریان مبارزه طبقاتی و انقلاب مخدوش و وارونه می نماید. از پروسه عینی تکامل دیالکتیکی مبارزه طبقاتی چپیده و می خواهد تمایلات خاصی را بر روند عینی مبارزه اجتماعی تحمیل نماید. این مشی هرچند در پوشش مارکسیستی و از جانب این یا آن نیروی مارکسیست - لنینیست مورد توجه قرار گرفته باشد، از آنجا که به توده ها و مبارزات آنها بهایی نمی دهد و سعی در تحمیل مبارزه عده ای روشنفکر جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها دارد، از آنجا که عملاً به رد و نفی کار سیاسی و توده ای در میان پرولتاریا و عدم ارتقاء تشکل و هدایت مبارزه آنان می انجامد و با جانشین ساختن سازمان روشنفکری جدا از توده به جای سازمان و حزب پرولتری، پرولتاریا را از داشتن حزب سیاسی مستقل خود محروم کرده و هژمونی این طبقه را در انقلاب دمکراتیک تأمین نمی نماید یک مشی انحرافی و غیرپرولتری است." (همان جا - صفحات ۱۱ و ۱۲).

۳۶- "توده ای" همیشه واقع بین است و بر خلاف اپورتونیست های "جوان" می داند که بلاخره یک روز باید حساب لاف و گزاف بپوده را پس داد، لذا به عکس آنچه بعداً در نوشته "سازمان پیکار" می بینید در این جا نویسنده قلم خود را مهار می کند و با قید "در صورت امکان" همه فعالیت ها را مشروط می نماید و این محکم کاری دوراندیشانه ای است. اپورتونیست های "پیکار" گویا هنوز "جوان" (این اصطلاحی است که در مورد بانیان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران عموماً به کار می برند و قصدشان نشان دادن بی اطلاعی آن ها از مارکسیسم - لنینیسم است) هستند و خودبخود "جویای نام" لذا کسر شأن آن هاست که با این گونه عبارات محافظه کارانه اقدامات وسیع "سیاسی - تشکیلاتی" خود را مقید کنند.

۳۷- کلمه "انقلابی" در این دو نقطه و در بسیاری از نوشته های "سازمان پیکار" به صورت حشوی زائد تکرار می شود. منظور نویسنده در هر مورد روشن نیست ولی احتمالاً این کلمه به درد پلمپیک های بعدی می خورد که تمام لنگی های کار به آن نسبت داده شود. مثلاً در قطعه قبل در اصطلاح "حزب طراز نوین و انقلابی" کلمه "انقلابی" زائد است ولی شاید روزی به کار آید.

۳۸- منظور از منتقدین کنونی همان هایی هستند که رفیق اشرف در مصاحبه خود با عبارت "این دیرآمدگان" از آن ها یاد کرده است. این ها پس از انتقاد "کمیته مرکزی" به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه برخاسته اند و همان طور که در مقدمه این قسمت توضیح دادیم آثار خود را در هر تاریخی که به وجود آورده باشند، اساساً در جریان اوج مبارزات اخیر به بازار داده اند.

۳۹- اگر رد این مشی دیگر ارزش تئوریک ندارد گویا برای ثبت زمان ورود اپورتونیست های گوناگون و در عین حال هم رنگ به میدان مبارزات اخیر مردم ایران در تاریخ ارزش دارد، زیرا همه این اپورتونیست ها و از جمله نویسنده جزوه "تئوری پیشاهنگ" با نقدی از همین تئوری وارد صحنه می شوند. تئوری مبارزه مسلحانه برای این پهلوانان حکم رخت کنی را پیدا کرده.

ولی ایشان فاضل تر از آنند که با این گونه عبارات از کار وی یاد شود. وی قادر است جملاتی بگوید که عمق معنای آن را در نمی یابد: "نسل جدید چپ همیشه با بینش خاص به این مسائل اندیشیده، چرا که این مسائل در کنار هم برای این نسل مطرح شده بودند و این نسل در واقع به نوعی خاص به این مسائل شیطانی شده بود" (همان جا ص ۱۰). به هر حال گویا این جمله را باید نزد روانپزشک برده و کاش هنگامی که ما این کار می کنیم نویسنده جزوه نیز همراهمان باشد تا در مورد بیماری او نیز با روانپزشک مشورتی کنیم. به نظر ما نویسنده "تئوری پیشاهنگ" از این بیماری روانی رنج می برد که خود را علامه دهر می داند و حال آن که در واقع چنین نیست.

۴۰- شاید این "محدود" کردن کار در واقع نه از آن لحاظ باشد که به هر حال نویسنده "پیشاهنگ" این قسمت از تئوری را واجد "ارزش" دوباره رد کردن دیده، بلکه ما احتمال می دهیم که تقسیم کاری در بین است. اگر چنین است، شگرد بسیار خوبی است. در هر جزوه یک

قسمت از تئوری مبارزه مسلحانه را رد می‌کنیم. این پوشش خوبی است بر همان شگردی که اپورتونیست‌های دیگر با وضوح آن را انجام می‌دهند. یعنی مثله کردن تئوری مبارزه مسلحانه و بعد رد کردن قسمت‌های جداگانه آن بدون ارتباط با سایر قسمت‌ها.

۴۱- از تمام قرائن پیداست که این اعلامیه دست پخت " کمیته مرکزی " است، ولی حنا اگر کار خود منشعبین هم باشد چون این‌ها پس از انشعاب به حزب توده پیوسته‌اند " توده‌ای " محسوب شده، نظرات شان منعکس‌کننده مواضع حزب توده و طرز برخورد آن با مسائل می‌باشد.

۴۲- همان‌طور که خواننده حتماً نسبتاً آگاه که لااقل الفیای مارکسیسم-لنینیسم را آموخته است حق دارد که به عقل سلیم " رفقای بیکار " شک کند. او می‌داند که هیچ جریان اجتماعی نیست که دارای انگ طبقاتی نباشد حتماً اگر خود ادعا کند که در " خارج از مدار مبارزه طبقاتی " فعالیت می‌کند.

۴۳- این ردیلا نه‌ترین کتابی است که در رد مبارزه مسلحانه در ایران نوشته شده است.

۴۴- در سراسر نوشته‌های این کتاب احساس تحقیر نویسنده نسبت به این مبارزات قهرمانانه هویداست. او حتماً برای تحقیر " پنج بمب " را " دو جفت و نیم بمب " ذکر می‌کند، ولی شنیدن این امر تعجب‌آور است که حتماً این شاید هم برای عوام فریبی از جانبازی چریک‌ها ستایش می‌کند.

۴۵- در این دو قسمت ما بیش‌تر با عقاید رفیق جزئی برخورد داریم که به هر حال با قید خاص خود در این زمینه‌ها اظهار نظر می‌کند.

۴۶- به دلایل امنیتی و برای قابل کنترل بودن، این جزوه‌ها معمولاً تکثیر نمی‌شد و همان نسخه اصلی پس از مطالعه اعضای گروه در جای امنی نگهداری می‌شد و به این علت یورش‌های پلیس این اثر ناپدیدکننده را بر این آثار داشت.

۴۷- چون متن واحد بی‌غلطی از کتاب " مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک " در اختیار ما نیست و مطالب از چاپ‌های مختلف کتاب اخذ می‌شود، لذا از ذکر شماره صفحات معذوریم. ضمناً چون از رفیق مسعود فقط همین یک اثر در دست است هر کجا می‌گوئیم رفیق مسعود می‌نویسد، منظور در همین کتاب است.

۴۸- در کتاب " یادداشت‌هایی درباره استراتژی و تاکتیک جنبش ترقی خواهانه ایران " منتسب به رفیق جزئی که از نظر ما اصالت آن مورد تردید است (چون مطالبی در آن آمده است که با سیاق نوشته‌های رفیق جزئی در سایر جاها تطبیق نمی‌کند) آمده است که: " جامعه ما، جامعه ایست و ایستاده و تضادهای آن عبارتست از تضاد بین خلق و امپریالیسم، تضاد بین کار و سرمایه و بین زحمت کشان و سرمایه داران ". می‌بینیم که در این جا اساساً صحبتی از " عمده و غیرعمده بودن تضادها در میان نیست و هر سه تضاد در عرض یکدیگر بیان شده‌اند.

ولی در صفحه ۱۰ کتاب " نبرد با دیکتاتوری " آمده است: " تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه به طور مطلق نیست، بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است."

۴۹- این مطلب را رفیق مسعود در سال ۴۹ نوشت. آیا پایه‌گویان منتقدی که به خوانندگان یا شنوندگان خود اطمینان می‌دهند که " چریک‌های فدایی خلق به نیروی تاریخی پرولتاریا و قدرت تشکیلی وی ایمان ندارند"، شرم نمی‌کنند؟! این‌ها وقتی رفیق مسعود و رفیق پویان با توجه به تجربه‌های عینی گروه " وضع طبقه کارگر " را مورد بررسی می‌دهند و روحیه و فرهنگ مسلط بر آن‌ها را در آن زمان بازگو می‌کنند، مثلاً رفیق پویان می‌گوید که کارگران ایام بیکاری خود را به بطالت می‌گذرانند و تسلیم فرهنگ مسلط شده‌اند، یا رفیق مسعود می‌گوید کارگران آماده پذیرش تعلیمات سیاسی نیستند، فرصتی برای جنگال و هیاهو به راه انداختن بر سر این مطلب به دست شان می‌افتد که این‌ها به پرولتاریا ایمان ندارند، قدرت تاریخی وی و نیروی تشکیلی او را نمی‌شناسند. به این پایه‌گویان باید گفت شاید اولین کتابی که در ادبیات مارکسیسم روی نقش تاریخی پرولتاریا در برانداختن تمام مفاصل جامعه کنونی تأکید شده و این نقش حتماً با خوشبینی مفرط نشان داده شده است، کتاب انگلس به نام " وضع طبقه کارگر در انگلستان " می‌باشد ولی قسمت عمده‌ای از همان کتاب مصروف شرح این امر می‌شود که طبقه کارگر انگلستان در چه وضع فلاکت باری به سر می‌برد و با چه فساد زندگی می‌کند. چندین بار در طول کتاب، انگلس می‌گوید: " و این که در این اطاق‌های مخروبه که در میان این زنان و مردانی که بدون پوشش کافی روی هم ریخته‌اند چه فساد وجود دارد از شرح آن شرم دارم."

آیا شرح این وضع مانع از آنست که انگلس در همان کتاب ایمان خود را به پرولتاریا در برانداختن نظامی که همه این مفاصل را به او تحمیل کرده، ابراز دارد؟ اگر رفقای ما پویان و احمدزاده نیز، البته به نحوی محدود، روحیه واقعی طبقه کارگر ایران را در نیمه دوم سال‌های ۴۰ بیان می‌کنند ولی در همان جا نیز اطمینان خود را به این که هیچ نیرویی جز پرولتاریا نمی‌تواند رهبری انقلاب ضدامپریالیستی را در دست بگیرد و به نتیجه برساند تصریح می‌کنند و از این رو هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند و فقط منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه می‌توانند با پنهان کردن این اعتماد اساسی رفقای ما از خوانندگان و شنوندگان خویش فرصت هوجوی گری به دست آورند.

۵۰- پیوند ارگانیک بورژوازی وابسته به امپریالیسم، تضاد خلق با بورژوازی وابسته را از تضاد خلق با امپریالیسم منتزع می‌کند و نمی‌توان آن را مستقل از آن تضاد به حساب آورد.

۵۱- البته این که شاه به عنوان یک " چماق بسیار خوش دست " اهمیت خاصی برای امپریالیسم داشت، باز هم ماهیت رابطه شاه با امپریالیسم را عوض نمی‌کند. کمونیست‌ها در ویتنام پس از آن که " نگودین دیم " را سرنگون کردند، ضربه بزرگی به امپریالیسم وارد ساختند و همان‌طور که رفیق له دوان می‌گوید امپریالیسم را دچار " بحران‌های پی در پی " نمودند، ولی این اهمیت خاص نگودین برای امپریالیسم هرگز باعث نشد که آن‌ها نگودین دیم را جز یک سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری بدانند.

۵۲- رفیق جزئی در مورد نقش عمده دیکتاتوری شاه در مرحله کنونی تا آن جا پیش می‌رود که وضع رژیم شاه را در مبارزات کنونی با نقش مهاجمین ژاپنی در انقلاب چین مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که همان‌طور که در آن جا در یک مرحله تضاد با امپریالیسم ژاپن عمده شده بود و همه نیروهای که حاضر بودند با امپریالیسم ژاپن بجنگند در طرف دیگر تضاد قرار می‌گرفتند، در این جا نیز نبرد با دیکتاتوری شاه عمده است و همه نیروهایی که حاضرند با دیکتاتوری شاه بجنگند چه خلقی و چه غیرخلقی در طرف دیگر تضاد قرار دارند.

۵۳- خود رفیق چرنی در کتاب " پیشاهنگ و توده" صفحه ۱۵ می گوید: " در یک مقیاس وسیع تر جای یک دارو دسته منفور را دارو دسته منفورتر دیگری پر می کند".

۵۴- همان طور که قبلاً هم تذکر دادیم رفیق چرنی گرایش به این دارد که دیکتاتوری شاه را تا حد زیادی به تمایلات و منافع شخصی شاه و درباریان نسبت دهد، نه به اقتضای روابط تولیدی وابسته به امپریالیسم. او در نظر نمی گیرد هر ارگان تولیدی یا اداری جدیدی که برای اداره کسب و کار بورژوازی وابسته در نقطه ای از کشور مستقر می شود، خود در عین حال یک ارگان سیاسی- پلیسی فعال برای سرکوب خلق است و اساس دیکتاتوری شاه بر همین واحدها که تا دورترین نقاط کشور پنجه افکندند استوار است و این نظام در اختیار هر کس دیگری نیز قرار گیرد و یا به عبارت بهتر هر کس دیگری را هم که به اختیار بگیرد همین قدرت را در کف اش متمرکز خواهد کرد.

پایان جلد اول